

پژوهش ها و اسنادی نویافته از

حکیم محمد بن زکریای رازی

مولف : مهدی دانشیار

عضو بنیاد ملی محمد بن زکریای رازی

شناسنامه کتاب

نام کتاب: پژوهش ها و اسنادی نو یافته از محمد بن زکریای رازی
مؤلف: مهدی دانشیار
ناشر: دانشیاران ایران
مدیریت انتشارات: امیرعباس دانشیار
مدیر داخلی انتشارات: امیرحسین دانشیار
نوبت چاپ: اول/ ۱۴۰۳
قیمت: ۱۰۰۰۰۰۰۰ ریال
شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۳۱۶-۳۳۸-۸
مرکز پخش : نشانی: تهران، میدان بهارستان، خیابان مجاهدین اسلام، جنب روزنامه جمهوری، پ ۳۱۱
تلفن ۰۹۱۲۴۴۸۹۷۳۵۰ - ۰۲۱-۳۶۸۳۱۵۲۵



- سرشناسه : ۱۳۵۶ - مهدی، مهندس
- عنوان و نام پدیدآور : پژوهش‌ها و اسنادی نویافته از حکیم محمد بن زکریای رازی/مولف مهدی دانشیار.
- مشخصات نشر : تهران: دانشیاران ایران، ۱۴۰۳.
- مشخصات ظاهری : ۲۱۴ص.
- شابک : 978-622-316-338-8
- وضعیت فهرست نویسی : فیبا
- یادداشت : کتابنامه.
- موضوع : رازی، محمد بن زکریا، ۲۵۱ - ۳۱۲ق. -- نقد و تفسیر
- موضوع : Zakaria - e, Razi-- Criticism and interpretation
- موضوع : دانشمندان اسلامی -- ایران
- Muslim scientists -- Iran
- دانشمندان ایرانی
- Iranian scientists*
- رده بندی کنگره : R۱۴۴
- رده بندی دیویی : ۶۱۰/۹۲
- شماره کتابشناسی ملی : ۹۵۶۸۱۸۳
- اطلاعات رکورد کتابشناسی : فیبا

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه مولف:

اواخر بهمن سال ۱۳۹۸ است ساعت ۲۰:۳۰ خبر شامگاهی شبکه دوم سیما خبری را زیر نویس می کند: "بنا به تحقیقات پژوهشگران مرکز نجوم آستان مقدس حضرت عبدالعظیم علیه السلام ، آرامگاه محمد بن زکریای رازی بعد از هزار و دویست سال در منطقه فیروز آباد شهرری کشف شد" این خبر چون بمبی خبری تمام سایت ها و خبرگزاری های رسمی و غیر رسمی را به خود معطوف داشت، آرامگاه ابر مرد پزشکی و علم جهان مگر در شهرری است؟ فیروز آباد کجاست؟ چه کسی به این مساله دست پیدا کرده؟ چرا تا کنون کسی به فکر این مساله نبوده؟ من در خانه نشسته بودم وبه این زیر نویس نگاه می کردم ، چه شده، من که این مطلب را طی مقاله ای برای سردبیر روزنامه شاخه سبز نوشته بودم قرار بود در یک روزنامه گمنام محلی چاپ شود چگونه شد که سر از اخبار ۲۰:۳۰ درآورد، بعد از این ماجرا سیل تماس ها شروع شد، اولین تماس از سوی اداره اوقاف منطقه فیروز آباد بود، بعد از آن فرمانداری، بعد رئیس وقت مرکز نجوم جناب آقای تقدیری، و سپس دوست اندیشمند و ری شناس دکتر احمد ابوحمزه، دکتر پرسید این از سوی شماست گفتم بله، گفت اسنادتون چی بود عرض کردم در طی تحقیقاتی که روی کتاب ری باستان مرحوم دکتر حسین کریمان داشتم در قسمتی از کتاب که در باره امامزاده شعیب منطقه فیروز آباد

سخن می گوید در حاشیه کتاب اشاره به احتمال وجود آرامگاه رازی در این منطقه می کند و همچنین در کتاب آثار به جای مانده از ری قدیم ، من هم با استناد به این دو کتاب که متعلق به دهه پنجاه است ، این مقاله را برای روز نامه نوشتم که سر از خبرگزاری فارس و اخبار درآورد، جناب دکتر گفتند مطلب درست است من هم معتقدم به همین مساله و پشت این قضیه هستم، بعد خبرگزاری ها با تماس با بزرگان ری پژوه چون مرحوم دکتر پرویز اذکایی مولف کتاب حکیم رازی و دکتر مهدی محقق نویسنده کتاب فیلسوف ری از این مساله جويا شدند، این بزرگان هم با تاکید بر اینکه آرامگاه رازی حتما در شهرری و نزدیک بیمارستان ری باستان بوده گمانه زنی دکتر کریمان را بعید نمی دانستند، به هر حال با انتشار این خبر سیل تماس خبرنگاران شروع شد، خبر نگار عصر ایران، ایسنا، فارس و... با تجمیع همه این خبرنگاران در یک روز در منطقه فیروزآباد و حضور ری پژوهان در باره این گمانه زنی و خبر توضیحاتی عرض شد، در این روز مهندس علیرضا صادقی بخشدار منطقه قلعه نو هم در جمع خبرنگاران حضور پیدا کرده ضمن حمایت از این موضوع قول احداث یک آرامگاه ملی را در این منطقه دادند. از سویی با حمایت دکتر علی اکبر ولایتی رئیس کمیته علمی فرهنگی شورای انقلاب فرهنگی ، این طرح به شورای انقلاب فرهنگی برده شد و با حمایت و کوشش دکتر علی یزدیخواه نماینده مجلس شورای اسلامی تهران و ری و شمیرانات ایجاد بنیاد رازی به تصویب رسید، و سرانجام موافق اصولی این طرح توسط فرمانداری وقت شهرری مهندس توکلی و تولیت

وقت آستان مقدس حضرت عبدالعظیم علیه السلام مرحوم آیت الله محمدی ریشهری و امام جمعه شهرری حجه الاسلام شاهچراغی و تایید شورای فرهنگی شهرری به دهیاری و بخشداری منطقه قلعه نو و فیروز آباد ابلاغ شد.^۱

در مصوبات ابتدا نوشتن کتابی درباره الحاد زدایی از رازی تاکید شد و مطالعه و تحقیقات در زمینه آثار رازی، و در درجه بعد ایجاد بنیاد رازی و بالاخره پیگیری احداث آرامگاه رازی، که این طرح از سوی جناب آقای یزدیخواه به صورت یک پروژه بزرگ منطقه توریستی تجاری دیده شد.

این طرح از آغاز تاکنون در فراز و نشیب هایی پیش رفته و چون بذری در حال جوانه زدن می باشد، با برخورد به سال همه گیری کرونا و تغییرات در سطح ریاست جمهوری، و بالطبع فرمانداران و بخشداران و دهیاران، و رحلت مرحوم آیت الله ریشهری،... کمی با کندی همراه شد، امید است با تاییدات خداوند متعال و همراهی مدیران و مردم منطقه بتوانیم در آینده ای نه چندان دور شاهد تحولی در این سامان باشیم انشا الله

در راستای این پروژه کتاب " محمد بن زکریای رازی، دانشمندی که باید از نو شناخت " نگاشته و به اهتمام دهیاری فیروزآباد منتشر و تکثیر شد، و کتاب حاضر هم که اسنادی نو یافته از حکیم محمد بن زکریای رازی است

^۱ اسناد و مشروح مذاکرات در کتاب " محمد بن زکریای رازی دانشمندی که باید از نو شناخت " موجود است

در جهت شناخت بیشتر رازی منتشر می شود، این کتاب مشتمل بر اسنادی از کشف الکل توسط رازی که توسط استاد ارجمند دکتر جعفر آقایانی چاوشی عضو هیات علمی دانشگاه صنعتی شریف در طی تحقیقات در کتابخانه های اروپا بدان دست پیدا کرده است و همچنین ترجمه ای از کتابی نو یافته از رازی به نام شرافه الصناعه که توسط دکتر احسان مقدس کشف شده و همچنین بازنویسی فلسفه رازی مبتنی بر این اسناد به دست آمده و همچنین ، اسناد کشف آرامگاه رازی می باشد.

در پایان به جاست از همه دوستان که از آغاز تا کنون همراه و همدل ما در این زمینه بودند از جمله دکتر احمد ابو حمزه استاد دانشگاه فرهنگیان ، دکتر علی یزدیخواه نماینده مجلس شورای اسلامی ، دکتر جعفر آقایانی چاوشی استاد دانشگاه صنعتی شریف، دکتر مهدی محقق رئیس وقت انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، مرحوم دکتر پرویز اذکائی استاد دانشگاه بوعلی همدان ، مهندس علیرضا صادقی بخشدار وقت منطقه قلعه نو ، مرحوم آیت الله محمدی ریشه‌ری تولیت وقت آستان حضرت عبدالعظیم علیه السلام، دکتر علی اکبر ولایتی رئیس وقت کمیته علمی شورای انقلاب فرهنگی، دکتر شمس کارشناس شورای انقلاب فرهنگی ، دکتر فرید قاسملو کارشناس شورای انقلاب فرهنگی، دکتر عزیز نژاد کارشناس شورای انقلاب فرهنگی، دکتر انصاری دهیار وقت منطقه فیروزآباد، مهندس توکلی فرماندار وقت شهرری، مهندس نظیری دهیار وقت منطقه فیروز آباد، دکتر محسن ماجدی ری

شناس ، دکتر ابوالفضل متین فر ری شناس و کارشناس موزه آستان مقدس ، مهندس علی شیدایی معتمد محلی فیروز آباد، مهندس مهدی شیدایی کارشناس کتابخانه دانشکده علوم و حدیث، حجه الاسلام مولایی معتمد محلی، مهندس تقی پوررئیس میراث فرهنگی شهرری، مهندس حسین میرزایی عضو دهیاری فیروز آباد، مهندس برزگر دهیارفعلی فیروز آباد ، سرکار خانم زهرا ملکی عضو اداره ارشاد اسلامی شهرری، سرکار خانم علی اصغر خبرنگار عصر ایران ، سرکار خانم عباسی عضو بخشداری منطقه قلعه نو ، جناب مهندس جهانی رئیس شورای اسلامی منطقه فیروز آباد ، مهندس هاشمی و یام اللهی عضو شورای اسلامی فیروز آباد ومهندس مهدی نوابی مدیر گردشگری و ... کمال تشکر و قدردانی را داشته باشم به امید روزی که آرامگاه محمد بن زکریای رازی بنا به فرمایش رهبر عظیم الشان ، که بزرگان هر منطقه شناسنامه آن منطقه هستند ساخته و بنیاد رازی به رسمیت برسد. انشا الله.

زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم علیه السلام

مهدی دانشیار – اسفند ۱۴۰۲

فهرست:

- ۱- نقش روش تجربی رازی در کشف الكل.....۴
- ۲- معرفی و ترجمه کتابی مهم و نویافته با نام شرافه الصنعه۷۵
- ۳- فلسفه محمد بن زکریای رازی دروازه حکمت متعالیه...وووو.....۱۱۷
- ۴- محمد بن زکریای رازی صراف و پشتیبان مالی دانش پژوهان.۱۵۳
- ۵- محمد بن زکریای رازی به عنوان عالم علم موسیقی.....۱۷۷
- ۶- اسناد وجود آرامگاه رازی در فیروز آباد شهرری.....۱۹۱

پژوهش‌ها و اسنادی نو یافته از حکیم محمد بن زکریای رازی

نقش روش تجربی رازی

در کشف الکل

نقش روش تجربی رازی در کشف الكل

دکتر جعفر آقایانی چاوشی^۱

مقدمه

تجربه‌گرایی در تمدن اسلامی

تجربه‌گرایی در تمدن اسلامی، از جمله مباحثی است که در تاریخ علم با غفلت مورخان روبه‌رو شده است. در اصل،

^۱ استادیار گروه فلسفه علم، دانشگاه صنعتی شریف، تهران، ایران

سروکار همهٔ کیمیاگران اسلامی با تجربه و آزمایش بود. گذشته از کیمیاگران، بیشتر پزشکان اسلامی نیز همچون رازی و ابن سینا، بیش از تفحص در نظریه‌های پزشکان سلف خود، در معالجهٔ بیماران به تجارب بالینی اهمیت می‌دادند. در این باره، مدارک آن قدر فراوان است که به ذکر آنها نیازی نیست؛ برای مثال جابر بن حیان، شیمیدان برجستهٔ اسلامی، در کتاب // سبعین خود دربارهٔ اهمیت تجربه‌گرایی در کشف پدیده‌های طبیعی چنین گفته است:

«فمن كان درباً كان عالماً حقاً و من لم يكن درباً لم يكن عالماً. و حسبك بالدربة في جميع المصانع، إن الصانع الدرب يحذق و غير الدرب يعطل. فحسبك فيما الناس فيه أکفی فكيف هذه الصناعة» (جابر بن حیان، ۱۳۴۵: ۴۶۵)؛ یعنی «دانشمند واقعی کسی است که به تجربه‌گرایی روی آورد. کسی که چنین روشی را در پیش نگیرد نمی‌توان او را

دانشمند نامید. در ارزش تجربه در تمامی علوم همین بس که صنعتگری که در کار خویش تجربه را به کار می‌بندد، روز به روز بر مهارتش افزوده می‌شود؛ در صورتی که آن دیگری که تجربه نمی‌کند، همچنان راکد می‌ماند»
(نجیب‌محمود، ۱۳۶۸: ۴۹).

علمای مغرب‌زمین در قرون و سطا با ترجمه آثار دانشمندان اسلامی، با روش تجربی در کشف پدیده‌های طبیعی آشنا شدند و این روش را به‌ویژه از استادان بزرگی همچون جابر بن حیان و رازی و ابن‌هیثم به ارث بردند. برخی از مورخان علوم منصف غربی در آثار خود به این حقیقت اعتراف کرده‌اند. از باب مثال هولمیارد (Eric John Holmyard 1891–1959)، از مورخان معروف علم‌کیمیا، در کتاب خود که دربارهٔ کیمیاگران نگاه‌شسته است، نظر جابر بن حیان را دربارهٔ تجربه‌گرایی این‌گونه نقل کرده است:

«اصل اولیه در علم کیمیا آن است که تو کار عملی پیشه کنی و به سوی تجربه گرایش یابی. پسرم برای کسی که نه کار عملی می‌کند و نه به دنبال تجربه می‌رود، هرگز به دیده استادی نگاه مکن و کمترین ارزشی برای کارش قائل نشو. دانشمندان از فراوانی نوشته‌ها خشنود نمی‌شوند؛ بلکه به‌کارگیری روش تجربی است که آنان را محظوظ می‌کند» (Holmyard, 1931: 33).

در علم نورشناسی نیز می‌دانیم راجر بیکن (Roger Bacon 1210- 1292)، از پیشکسوتان تجربه‌گرایی در غرب، به‌شدت از ابن‌هیثم تأثیر می‌پذیرفت؛ به حدی که لیندبرگ او را شاگرد مکتب ابن‌هیثم نامیده است. (Linberg, 1983: 350).

با این همه، تعداد بسیاری از مورخان علوم در غرب، همچون بیشتر فلاسفه و دانشمندان آن سامان، از دو قرن پیش

تاکنون تلاش کرده‌اند خود را فاعل شناسایی قرار دهند و به میراث برجامانده از تمدن‌های دیگر، به‌ویژه تمدن اسلامی، به چشم موضوع شناسایی بنگرند.

آنها می‌کوشند با تعریف جدیدی از علم و معرفت، از سهم عظیم دانشمندان شرقی به طور معمول و دانشمندان اسلامی به طور ویژه چشم‌پوشند؛ پس این‌گونه، حقایق مسلم علمی برگرفته از این دانشمندان را کتمان کنند و با علم به اینکه تجربه‌گرایی از تمدن اسلامی سرچشمه گرفته است، همچنان در پیش‌تازی علمای غربی در این روش اصرار ورزند. برای مثال هلاکه گراگ در مقدمه‌ای بر تاریخ‌نگاری علم چنین نوشته است: «علم مدرن بیشترین موفقیتش را مدیون استفاده از رویه‌استقرایی و آزمایشی است که به‌اصطلاح بدان روش آزمایشی می‌گویند... فهم مدرن و نظام‌مند این روش یا دست‌کم وجوه کیفی‌اش آفریده فیلسوفان غربی در قرن

سیزدهم است. آنان بودند که روش هندسی یونانی را به علم آزمایشی دنیای مدرن تبدیل کردند» (گراگ، ۱۳۹۵: ۱۱۳).

لویی کلود پاکن پژوهشگر دیگری در تاریخ روش‌شناسی است که فرانسیس بیکن ((Francis Bacon 1561-1626 را مبتکر به‌کارگیری روش تجربی در علم نامیده و چنین نوشته است: «فرانسیس بیکن به عنوان پیشکسوت علوم جدید شناخته می‌شود؛ زیرا نخستین کسی است که روشی ساختمان‌دهی در پژوهش‌های تجربی را در اثری به نام ارغنون جدید (Novum Organum) ارائه داده است. نام اثر کنایه به کتاب ارغنون نوشته ارسطو در منطق و روش است. بیکن در این اثر از فقدان روش عملی در پژوهش‌های علمی ابراز نگرانی کرده و پیش از نیوتن روش مبتنی بر استقرا را برای سامان‌دهی به پژوهش‌های تجربی ابداع می‌کند» (Paquin, ۲۰۱۵: ۶).

علمت این گونه تحریف ها ممکن است منبعث از جهل و به احتمال قوی، برگرفته از اغراض سیاسی باشد که بحث درباره آن از موضوع این مقاله خارج است.

رازی و کشف الکل

محمد بن زکریای رازی (۲۵۱ تا ۳۱۳ ق/ ۸۶۵ تا ۹۲۷ م) در شهرری متولد شد. پس از تحصیل مقدمات علوم عقلی و نقلی در زادگاهش، در جوانی عازم بغداد شد تا اندوخته‌های خود را در علوم کیمیاگری و پزشکی و سعت بخشد. به زودی در این دو علم استادی پرآوازه شد و مدتی نیز در بیمارستان بغداد طبابت کرد. رازی هم در پزشکی و هم در شیمی به

اکتشافات مهمی دست یافت که یکی از آنها کشف الکل است که موضوع بحث این فصل است.

امروزه نقش بی‌بدیل الکل در صنعت و پزشکی بر کسی پوشیده نیست؛ اما این مادهٔ سحرآمیز چگونه کشف شد و چه مراحل را پیمود تا به صورت فعلی درآید، پرسشی است که تاکنون پاسخ قاطعی به آن داده نشده است. حقیقت آن است که مورخان علم شیمی در تاریخ الکل پژوهش‌های ارزنده‌ای انجام داده‌اند؛ اما به علت دسترسی نداشتن به منابع عربی در کیمیاگری اسلامی، موفق نشده‌اند به نتیجهٔ مطلوبی دست یابند. آنها تا آنجا پیش رفته‌اند که ثابت کنند روش ساخت الکل از شراب در اوایل قرن سیزدهم میلادی رواج داشته است. ادعای آنها مبتنی بر پاره‌ای دستورات لاتینی است که تهیهٔ «آب آتش‌زا» یا همان «الکل» را از تقطیر شراب به دست می‌دهد؛ اما همهٔ این دستورات دربرگیرندهٔ واژه‌ها یا

اصطلاحات کیمیاگری عربی‌اند که تأثیر کیمیاگری اسلامی را بر آنها روشن می‌کنند؛ همچنین این پرسش را مطرح می‌کنند: آیا این دستورات که به نسخه‌های پزشکی برای تهیه دارو بی‌شبهت نیستند، به طور کامل اصیل و زاینده ذهن کیمیاگران غربی‌اند یا ترجمه و اقتباسی از متون عربی هستند؟ پرسشی که مورخان علم شیمی همچون برتولو (Marcelin Bertholot 1827-1907) و روسکا (Julius Ruska 1867-1949) به دلایلی که در ادامه به آنها اشاره خواهیم کرد، بی‌پاسخ گذاشته‌اند تا این کشف همچنان در ابهام باقی ماند؛ در صورتی که کشف نسخه‌ای خطی به زبان لاتینی در تهیه الکلی توسط رازی می‌بایست به این ابهام پایان می‌داد.

درواقع، در قرن نوزدهم میلادی هوفر (Ferdinand Höfer, ۱۸۱۱-۱۸۷۸)، شیمیدان فرانسوی و معاصر برتولو،

متنی لاتینی را کشف کرد که در آن به‌صراحت، از زبان محمد بن زکریای رازی تهیه‌ی الکلی از تقطیر مواد نشاسته‌ای بیان شده بود. ترجمه‌ی فرانسوی این متن را خود هوفر انجام داد و منتشر کرد که موجب شد نام رازی در قرن نوزدهم در حکم کاشف الکلی بر سر زبان‌ها بیفتد.

این زمان از یک سو با عصر تحولات علمی غرب و از سو دیگر با پیگیری سیاست استعمارگری آنها مصادف بود. افزون بر اینکه آرا و اندیشه‌های فیلسوف نژادپرست فرانسوی، ارنست رنان (Ernest Renan, 1823-1892)، بر اذهان بیشتر متفکران غربی حاکم بود. رنان به افکار یهودی‌ستیزی و اسلام‌ستیزی شهرت داشت و اروپاییان را تافته‌ای جدا بافته می‌پنداشت. او معتقد بود استعداد عقلی انسان غربی به مراتب قوی‌تر از انسان شرقی است. برخی مورخان علوم و از جمله برتولو و روسکا با تأثیرپذیری از این اندیشه نژادپرستانه، تا

حد امکان و به صورت عمدی، بر برخی حقایق مهم مربوط به تاریخ علم شیمی چشم پوشیدند یا آنها را وارونه جلوه دادند. بعدها سفیر فرانسه در ایران آن زمان، یعنی کنت دو گوبینو (Comte de Gobineau 1816-1882)، افکار نژادپرستانه رنان را تقویت کرد و دو پدیده شرق شناسی را از یک سو و نژادپرستی را از دیگر سو در اروپا قوت بخشید و در نتیجه، دید اروپاییان را به شرق دگرگون کرد.

شرق شناسی که بیشتر به منظور استثمار ممالک شرقی و به ویژه اسلامی تأسیس شده بود، باب تحریفات را در تاریخ علم، گسترده کرد تا علم واقعی را متعلق به غرب بداند.

برای مثال برتولو که دوست صمیمی و همفکر رنان بود و علاوه بر تبیح در تاریخ کیمیاگری، اندکی نیز عربی می دانست، در کتاب خود با نام شیمی در قرون وسطا، برخی از رسائل جابر را چاپ کرد و کوشید بین جابربن حیان و گبر

(Geber لاتینی تفاوت قائل شود) (Bertholot, 1853:

۳۳۶-۵۰) هدف او این بود که برخی از اکتشافات این

دانشمند مسلمان را که در قرون وسطا به لاتینی ترجمه شده

بودند، به یک کیمیاگر ناشناخته غربی منسوب کند.

او برای این کار چند دلیل ارائه کرد که مهم‌ترین آنها این

بود: نخست، اصل عربی یکی از کتاب‌های گبر به نام مجموعه

کمال (Summa perfectionis) به دست نیامده است و

دوم، مطالب مندرج در متن لاتینی گبر عقلانی‌تر از مطالب

مندرج در متون عربی منسوب به جابر بن حیان است.

مراد برتولو از این عقلانیت آن بود که رسائل منسوب به گبر

جنبه رمزی حروف و رقوم و مفهوم میزان را دربر ندارد؛ حال

آنکه در کیمیای جابر، هر دوی آنها از اهمیت بسزایی

برخوردارند. البته این ادعا در واقع طرحی جز همان نظریه

شرق‌ستیزانه رنان نبود. وانگهی برتولو و پیروانش هرگز موفق

نشوند هویت گبر را مشخص کنند و به حدس و احتمال متوسل شدند. بهترین دلیل در رد ادعای برتولو این است که هیچ شخص عاقلی آثار خود را که متضمن اکتشافات مهم شیمیایی است، به نام دیگری منتشر نمی‌کند؛ آن هم کسی که در دین و ملیت با او تفاوت اساسی داشته باشد.

هولم یارد، دانشمند انگلیسی، علاوه بر تبحر در تاریخ کیمیاگری، زبان عربی و زبان لاتین را خوب می‌دانست. او پس از آنکه آثار عربی جابر را با متون لاتینی گبر مقایسه کرد، نتیجه گرفت امکان ندارد گبر لاتینی کسی جز جابربن حیان باشد.

او ضمن مقاله‌ای که در سال ۱۹۳۱م نگاشت، انگشت اتهام را به سوی برتولو نشانه گرفت و به تک‌تک ایرادات برتولو، دایر بر ناهماهنگی دو اثر عربی و لاتینی جابر، پاسخی منطقی داد و به این ترتیب آنها را مردود شمرد. هولم یارد نتیجه گرفت

برتولو به علت آشنایی نداشتن با زبان عربی در جایگاهی نیست که بتواند عقایدش را دربارهٔ جابر به کرسی نشاند (Holmyard, E.J. 1931: 111). چند مورخ علوم دیگر و از جمله پارتینگتون (Partington, J.R., ۱۹۲۳) ادعا های برتولو را دربارهٔ جبر به چالش کشیدند که بررسی این موضوع از بحث ما خارج است.

بنابراین با شناختی که اکنون از برتولو به دست آوردیم، نباید تعجب کنیم او در مقالهٔ مفصلی که به زبان فرانسه دربارهٔ تاریخ الکل نگاشت، به مکتشف اصلی آن، یعنی رازی، هیچ‌گونه اشاره‌ای نکرد.

روس‌کا نیز که از افکار برتولو متأثر بود، همین نظریهٔ نژادپرستانهٔ برتولو را دربارهٔ رازی تعمیم داد. او در مقاله‌ای که در سال ۱۹۱۳م دربارهٔ تاریخ الکل نگاشت و در آلمان چاپ

کرد، نخست همان نظریهٔ دوگانگی جابر و گبر را پیش کشید و نوشت:

«آثار و نوشته‌های شرقی [به زبان لاتینی] کشف‌های مهمی را در شیمی به جابر نسبت می‌دهند؛ مانند کشف تیزاب سلطانی، اسید سولفوریک، اسیدنیتریک و سنگ جهنم؛ اما هیچ‌یک از این کشف‌ها در تألیفات عربی متضمن نام جابر موجود نیستند. این کشف‌ها بیشتر در تألیفات لاتینی متعلق به اواخر قرن سیزدهم به او نسبت داده می‌شوند که قرون وسطای مسیحی نثار کیمیاگری شرق کرده است» (Ruska, 1913: 322). موجب شگفتی است که روسکا به‌جای قدردانی از کیمیاگری شرق، حقیقت را وارونه جلوه می‌دهد و بدون هیچ دلیلی، این کیمیاگری را مدیون مسیحیت قرون وسطا می‌داند.

او این پیش‌داوری را به تاریخ‌الاکل نیز تعمیم می‌دهد و دربارهٔ رساله‌ای لاتین با نام (*Mappae cclavicula*) / Les که به‌شدت از آثار کیمیایی اسلامی تأثیر پذیرفته است و در ادامه دربارهٔ آن بحث خواهیم کرد، چنین اظهارنظر می‌کند:

«همان‌گونه که تحقیقات تیزبینانهٔ برتولو و دیلز نشان می‌دهد، این اثر کاملاً ورای آثار و نوشته‌های عربی است. تنها روایت جدیدتر این دو دست‌نویس در نسخه‌های ۱۹۵ و ۲۰۰ شامل پیوسته‌هایی است که آشکارا از منابع عربی نشئت گرفته است» (Ibid).

با این حال او در مقالهٔ دیگرش که در سال ۱۹۳۶م نگاشت، برخلاف میل قلبی خود، به‌طور تلویحی کار هوفر را در ترجمهٔ رسالهٔ رازی در کشف تأیید کرد. او در این باره چنین نوشت: «ف. هوفر در سال ۱۸۴۲ در کتاب خود با عنوان

تاریخ شیمی (Histoire de la Chimie) دربارهٔ نسخهٔ خطی شمارهٔ ۶۵۱۴ (۱۲) در کتابخانهٔ ملی پاریس در فرانسه قبلاً گزارشی داده بود. البته متأسفانه این گزارش به شکل گمراه کننده‌ای است. ه. کوپ (H. KOPP) در سال ۱۸۴۷م در جلد چهارم کتاب خود با عنوان تاریخ شیمی (seiner Geschichte der Chimie) در صفحهٔ ۲۷۴ به گفته‌های هوفر ارجاع داده است؛ بدون اینکه خود چیزی به آن نکات بیفزاید. ف. ووستنفلد (WiUSTENFELD) در سال ۱۸۷۷م در کتاب ترجمه‌های متون عربی به لاتینی (WiUSTENFELD Die Übersetzungen Arabischer Werke in das Lateinisch) در صفحهٔ ۷۵ به سه نسخهٔ خطی در پاریس و از جمله به نسخهٔ خطی شمارهٔ ۶۵۱۴ (۱۲) اشاره می‌کند و به آن عنوان دقیق Perfecti Liber qui dicitur Lumen Luminum et Rhasim Magisterii editus per را می‌دهد. ولی او هم

عقیده دارد که این نسخه خطی نوشته‌ای از محمد بن زکریای رازی است که در *Harmonia Dec.* RHENANI | منتشر شده است. اطلاعات دقیق تر را بیش از همه مدیون برتولو هستیم. او بخشی از مقدمه ر ساله را می آورد و همچنین به کتاب *دستگاه ارزش های غیبی (systeme des qualites occultes)* (Ibid, 1939: 54) می دهد.

به این ترتیب، تلاش روسکا در بی اعتبار کردن کشف الکلی توسط رازی بی ثمر می ماند؛ از طرف دیگر، وقتی همو کتاب *سرالاسرار* رازی را از ترجمه لاتینی آن به آلمانی برمی گرداند و همین متن آلمانی را حسنعلی شیبانی نیز به فارسی ترجمه می کند (رازی، ۱۳۴۳)، معلوم می شود این متن رازی با کتاب *سرالاسرار* عربی او مطابقت دارد. از قضا ترجمه فارسی قدیمی هم از آن موجود است؛ پس چرا باید درباره رساله های لاتینی دیگر منسوب به رازی شک کرد؟!

در اواسط قرن بیستم میلادی، مورخان علوم اسلامی به شواهد دیگری در آشنایی کیمیاگران اسلامی با الکل دست یافتند و معلوم شد علاوه بر رازی، جابر بن حیان (۱۰۴ تا ۱۸۸ ق) و یعقوب بن اسحاق الکندی (۱۸۵ تا ۲۶۰ ق) و چند کیمیاگر دیگر اسلامی نیز الکل را می‌شناختند و از آن در صنعت و کارهای نظامی بهره می‌بردند. با این حال امتیاز رازی بر جابر و سایر افراد در آن است که دستور ساخت الکل را از مواد نشاسته‌ای به روشنی بیان می‌کند.

دستوری که در این زمان نیز اجرا کردنی است. امتیاز دیگر کار رازی، ترجمه لاتینی قرون وسطایی متن اوست. ترجمه‌ای که مشخص می‌کند دستور این دانشمند در تهیه الکل قدیمی‌ترین دستور در اروپا بوده است. براساس این امتیازات، می‌توانیم رازی را نخستین تهیه‌کننده یا کاشف الکل به صورت علمی قلمداد کنیم.

با همه این مدارک، برخی از مورخان علم در اواسط قرن بیستم از روی جهل یا غرض‌ورزی، این کشف بزرگ رازی را منکر شدند و حتی آن را به کیمیاگران غربی در قرن سیزده در اروپا نسبت دادند؛ برای مثال کرومبی می‌نویسد:

«... یونانیان و مسلمانان هیچ‌یک نتوانستند در روش‌های سرد کردن انبلیق به گونه‌ای که تغلیظ مواد فرار همچون الکل فراهم شود، پیشرفت کنند و این کار ظاهراً سهم مغرب‌زمین بوده است» (کرومبی، ۱۳۷۱: ۲۹ تا ۱۵۱). کالین رنان نیز می‌نویسد: «... این روایت که رازی نخستین کسی بود که از الکل استفاده طبی کرد، نادرست است...» (رنان، ۱۳۶۶: ۳۳۲).

از این رو این فصل را به این اکتشاف بزرگ رازی اختصاص داده‌ایم. بدیهی است مطالب مندرج در فصل چه از نظر علمی

و چه از نظر تاریخی، همگی دقیق و مستندند و کوشیده‌ایم
هیچ مطلبی را بدون مدرک مطرح نکنیم.

نقش روش تجربی در اکتشافات علمی

به تدریج پس از عصر رنسانس، علوم جدید مانند فیزیک و
شیمی و نجوم، روش استقرا را برای شناخت پدیده‌های
طبیعی در پیش گرفتند و آن را گسترش دادند. پیش‌قراولان
این روش در اروپا و پیروان این مکتب روش‌شناسی، برای
شناخت پدیده‌های طبیعی، شرایطی وضع کردند که همگی
بر تجربه‌گرایی مبتنی بود.

آنها به این ترتیب در عمل، روش قیاسی ارسطویی را که پیش از رنسانس اساس کار بیشتر دانشمندان در جهان بود، کنار گذاشتند و در اکتشافات علمی، روش استقرایی را جایگزین آن کردند.

با تلاش فلاسفه و دانشمندان بعدی، این دیدگاه شکل تکاملی به خود گرفت و تنها راه و وسیله شناخت طبیعت معرفی شد. در این مقاله می‌خواهیم ثابت کنیم قرن‌ها پیش از رنسانس، رازی با چنین روشی آشنا بود و به طور دقیق از همین روش نیز به تهیه الکل دست یافت.

شناسایی علمی الکل و وجه تسمیه آن

شناسایی علمی الکل

آنچه امروزه با نام الکل معروف است، مایع فراری است که طعمی تند و سوزنده دارد و نام شیمیایی آن «اتیلیک»

است. این الکل به طور معمول از تقطیر شراب انگور و بعضی میوه‌های دیگر تهیه می‌شود. الکل دیگری در صنعت به کار می‌رود که به «متیلیک» شهرت دارد و از تقطیر چوب حاصل می‌شود.^۱ از نظر شیمیایی، الکل عنصری از گروهی مواد آلی است که از کربن و هیدروژن و اکسیژن به دست می‌آید.

وجه تسمیه الکل

ساختن شراب و سایر نوشیدنی‌های الکلی پیشینه‌ای بسیار طولانی، به‌ویژه در مصر باستان دارد (Murray, Mary Anne, 1999؛) برای مثال، در نگاره‌ای که روی دیوار یکی از گورهای مصر از دوران سلسله پنجم فراعنه در «گیزه»، از شهرهای قدیمی مصر، پیدا شده است انگور چینی و لگدمال کردن انگور و گرفتن شیرۀ آن در خمره‌های مخروطی

برای ته‌نشانیدن شراب نشان داده شده است (آهن‌گین، ۱۳۵۹: ۴۲). با این همه از تاریخ دقیق کشف و تهیه‌ی الکل که عنصر اصلی همه‌ی نو‌شابه‌های الکی است، آگاهی دقیقی در دست نیست؛ حتی مورخان علوم در ریشه‌شناسی واژه‌ی الکل به خطا رفته‌اند؛ برای مثال، دانش‌مندی همچون هولمیارد که در تاریخ کیمیاگری پژوهش‌های ارزنده‌ای دارد، درباره‌ی واژه‌ی الکل چنین نوشته است: «پارا‌سلسوس (Paracelsus) پزشک معروف قرن پانزدهم میلادی نخستین کسی بود که روح شراب را الکل نامید. این کلمه مشتق از نام «الکحل» یا «سرمه» است که زنان شرقی به چشمان خود می‌کشیدند» (Holmyard, 1931:111-112). نام‌گذاری پاراسلسوس بر ما پوشیده است؛ ولی هم‌ریشه‌دانستن «الکل» و «الکحل» اشتباهی فاحش است؛ چون بین این دو ماده‌ی شیمیایی هیچ‌گونه تشابهی وجود

ندارد. این اتیمولوژی غلط را متأسفانه در بسیاری از فرهنگ های ارو پایی، حتی در زمان های تا حدودی دور، مشاهده می کنیم.

در اواسط قرن بیستم طه الجاسر، استاد سابق دانشکده پزشکی دانشگاه حلب، موفق شد با تعمق در واژه الکل، معنی دقیق تری از آن به دست دهد. براساس پژوهش این پژوهشگر سوری «الکل» شکل تحریف شده واژه قرانی «الغول» است که با ترجمه به این صورت درآمده است (جاسر، ۱۹۷۹: ۹۴). به نظر نویسنده، این معنی به صواب نزدیک تر است.

قرآن شراب دنیوی را مذموم می شمارد؛ ولی مؤمنان را به «شراب پاک» اخروی بشارت می دهد و برای اینکه وجه امتیاز این یکی را از آن دیگری نشان دهد می فرماید:

«لَا فِيهَا عَوَلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ» (الصفات، ۴۷): «شرابی که نه عامل زوال عقل (غول) در آن است و نه مستی

می‌آورد». در این آیه واژه «غول» در معنی زایل‌کننده عقل آمده است. این واژه بعدها وارد ادبیات عرب نیز شد؛ برای مثال ابو عبیده، از شعرای عرب، چنین سروده است: «و ما زالت الخمر تغتالنا و تذهب بالاول الاول» (جاسر، ۱۹۷۹: ۹۴)؛ یعنی «شراب عقل ما را زایل می‌کند و در وجودمان دگرگونی پدید می‌آورد». بنابراین منطقی است که کلمه الکلی را برگرفته از واژه قرآنی «الغول» بدانیم که بعدها به احتمال، کیمیاگران قدیم آن را به عنصر اصلی شراب اطلاق کردند. با این حال، تاکنون نزد کیمیاگران اسلامی به این واژه برنخورده‌ایم.

آشنابودن علما و صنعتگران تمدن‌های مصر و یونان

باستان با الکلی

همانا یونان و مصر از تمدن‌های مطرح در عهد باستان‌اند که آثارشان در کیمیاگری و غیره تاکنون برجای مانده است.

ارسطو، فیلسوف بزرگ یونانی، در کتاب *هو/شنا سی خود به اشتعال پذیری شراب اشاره کرده و نوشته است: «شراب معمولی دارای ماده‌ای است که در مقابل آتش شعله‌ور می‌شود»* (Berthelot, M, 1892: 288).

این خاصیت شراب در واقع به عنصر اصلی آن، یعنی «الکل» مربوط می‌شود. از این خاصیت شراب بعدها در مراسم تفریحی، هم در یونان باستان و هم در اسکندریه مصر، استفاده می‌شده است؛ با این همه، یونانیان عهد باستان هیچ‌گاه به جداسازی الکل از شراب موفق نشدند.

لازمه این کار آشنایی با عمل تقطیر بود که گویا در آن زمان‌ها هنوز متداول نشده بود؛ گرچه ارسطو در همان کتاب *هو/شنا سی خود، به اصول نخستین این کار اشاره کرده و نوشته است: «آب دریا هرگاه به صورت بخار درآید، قابل شرب خواهد بود»* (Aristotote, ۲۰۰۸: ۱۹۱). همو در جای

دیگر این کتاب گفته است: «شراب و همه نوشیدنی‌ها با یکبار بخارشدن تبدیل به آب می‌شوند».

این طرح ارسطو را بعدها صنعتگران عهد باستان، هم در یونان و هم در مصر، برای تصفیه آب دریا به وسیله جوشاندن آن به مرحله اجرا درآوردند. آنها با دیگ‌های بزرگ، آب دریا را تصفیه کردند؛ با این حال در این زمان‌ها، اثری از کشف الکل به چشم نمی‌خورد. دیئلس، شیمیدان آلمانی (H. Diels, 1876-1954)، ما را با متنی از یک کشیش قرن سوم میلادی به نام هیپولیتوس (Hippolitos) آشنا می‌کند. دیئلس براساس این متن، بر این باور است که کیمیاگران اسکندریه از الکل، شناختی ولو ابتدایی داشته‌اند. متن مزبور که در فصلی از رساله‌ای در رد تردستی‌های کشیشان سال حر (Refutationes Omnium Haeresium) آمده است، به قرار زیر است:

ترجمه فارسی این عبارت چنین است: «نسخه نمک دریا نیز بسیار کارآمد و مفید است. کف دریا را در ظرفی سفالین با شراب شیرین بجوشانید و هنگامی که این مخلوط می‌جوشد، اگر با چراغ روشنی تماس یابد به سرعت مشتعل می‌شود و اگر آن را روی سر انسان بریزند، به هیچ وجه سر را نمی‌سوزاند. اگر در حالی که می‌جوشد پودر کندر نیز روی آن پاشیده شود، به مراتب آسان‌تر مشتعل می‌شود. نتیجه بهتر هنگامی حاصل می‌شود که کمی گوگرد نیز بدان افزوده شود».

متن ذکر شده از یک تردستی به کمک مایعات الکلی، همانند شراب با غلظت فراوان حکایت می‌کند که امروزه نیز شبیه آن را برخی تردستان انجام می‌دهند.

همان گونه که مشاهده می‌شود در متن بحث شده، دیئلس تنها به یکی از خواص الكل که همانا سوختن است، اشاره

می‌کند. خاصیتی که در شراب حاوی الکل نیز موجود است و چیز تازه‌ای دربر ندارد و صد البته او از تهیه الکل از تقطیر شراب هیچ‌گونه بحثی به میان نمی‌آورد.

بنابراین این امکان وجود ندارد که از این متن آشنایی ساحران عهد باستان را با الکل استنتاج کنیم؛ با این حال از آن نتیجه می‌گیریم مخلوط آب دریا یا نمک دریا با شراب، با نسبتی که اهل فن یا ساحران قادر به ترکیب آن هستند، می‌تواند در عین شعله‌ور شدن مانع سوختگی پوست سر شود. به‌علاوه، کندر و گوگرد را قدما برای افزایش آتش‌زایی و شاید هم برای افزایش شدت روشنایی به کار می‌بردند؛ در نتیجه، دستورات ذکر شده نمی‌تواند دلیلی برای تولید الکل توسط کیمیاگران اسکندریه یا صنفی از روحانیان مسیحی در نظر گرفته شوند. پرکردن شکاف بین قرن سوم و دوازدهم با هیچ روایت و گزارشی امکان‌پذیر نیست.

نتیجه‌ای که از بحث ذکر شده حاصل می‌شود این است که یونانیان و مصریان عهد باستان از الکل و طرز تهیه آن هیچ‌گونه آگاهی نداشتند؛ با آنکه فیلسوف بزرگی همچون ارسطو از تصفیه آب دریا به وسیله نوعی تقطیر سخن گفته است.

الکل در جهان اسلام

در این بخش مختصری درباره عمل تقطیر و آلات آن بحث می‌کنیم تا زمینه را برای بحث اصلی، یعنی تقطیر شراب، آماده کنیم.

اختراع آلات تقطیر نخستین گام برای تهیه الکل

تقطیر یکی از روش‌های متداول جداسازی در علم شیمی است. یکی از محسنات بارز آن، استفاده کلی از این روش است؛ به این معنی که عمل تقطیر به نوع ماده بستگی ندارد؛ یعنی از هر ماده‌ای می‌شود در دستگاه تقطیر استفاده کرد. عمل تقطیر چند محدودیت هم دارد: یکی اینکه ماده را به صورت کامل خالص نمی‌کند؛ بلکه با هر بار تقطیر، غلظت آن افزایش می‌یابد. همین عامل باعث محدودیت بعدی عمل تقطیر می‌شود. دیگر اینکه از تقطیر نمی‌توان برای جداسازی موادی استفاده کرد که نقطه جوش نزدیک به هم دارند؛ چون اگر نقاط جوش آنها بیش از حد به هم نزدیک باشد، در غلظت مواد پس از فرآیند تقطیر تغییر چندانی به وجود نمی‌آید.

تقطیر انواع مختلفی دارد که مهم‌ترین و متداول‌ترین آنها تقطیر ساده است. در این نوع تقطیر، تنها یک حلال تقطیر

می شود. ابتدا حلال درون بالن می جوشد و سپس بخارات حاصل، از بالن خارج می شود و به درون یک مبرد می رود و در ظرفی گیرنده جمع آوری می شود. این روش از زمان زوسیموس پانوپولیسی (Zosime) برجای مانده است. زوسیموس کیمیاگری اصالتاً یونانی بود؛ ولی در شهر پانوپولیس (اخمیم) در جنوب مصر و در اواخر قرن سوم میلادی می زیست. (Hoefler, 1866: 26)

زوسیموس مؤلف نخستین رساله در کیمیاگری است که نوشته های او تنها از راه نقل قول، به زبان های یونانی و سریانی، به دست ما رسیده است. در یکی از این نوشته ها که به یونانی است، براساس شکل زیر، عمل تقطیر همراه با آلات آن تشریح شده است. (Mertens, 2002)

آلات قرع و انبق از مصر به یونان انتقال یافت؛ بدون اینکه تحولی اساسی در این کشورها به وجود آورد (Dujardin,

(۱۹۰۰) این تحول تنها در قرون و سطا، در تمدن اسلامی روی داد. جابر بن حیان از این آلات بهره‌های فراوان برد و پس از او الکندی در کتاب خود با نام *کیمیا العطر و التصعیدات*، از آن برای تهیه عطر و گلاب استفاده کرد. در گلاب‌گیری سنتی در ایران و به‌ویژه در شهر کاشان، روش کار هنوز هم همان روش قدما و با قرع و انبیق سنتی است.

شیوه کار با آلات تقطیر (قرع و انبیق)

در قدیم، شیوه کار به این صورت بود که مواد آزمایشی را داخل ظرفی به نام قرع می‌ریختند و آن را حرارت می‌دادند. یکی از روش‌های حرارت‌دادن، استفاده از آتش مستقیم بود؛ اما برای کارهای بسیاری این روش مناسب نیست؛ برای مثال الکل ماده‌ای آتش‌گیر و فرار است و نباید با شعله مستقیم

تماس داشته باشد. در قدیم برای حرارت دادن غیرمستقیم، از ظرفی به نام القدر استفاده می‌شد که در آن حمام آب شن تهیه می‌کردند. انبلیق در بالای قرع قرار می‌گرفت و در واقع انبلیق، نقش جمع‌کننده بخارات را داشت. محل اتصال قرع و انبلیق را هم با پارچه و صمغ و وسایل دیگر محکم مسدود می‌کردند و می‌گذاشتند تا خشک شود. بخارات جمع‌آوری‌شده از لوله‌ای به نام میراب عبور می‌کرد که نقش سردکننده یا مبرد را ایفا می‌کرد. انتهای دیگر این لوله به ظرفی به نام قابله متصل بود که در آن قطرات مایع حاصل از تقطیر جمع‌آوری می‌شد. مواد نمک‌گیر، مانند بعضی از نمک‌های کلسیم نیز در انبلیق قرار می‌گرفت تا بخارات را خشک کند

رازی در کتاب *المدخل‌التعلیمی* دربارهٔ آلات تقطیر، مانند قرع و انبلیق، به تفصیل سخن گفته است (رازی، ۱۳۷۱).

شرح این آلات را در کتاب دانشمند دیگر اسلامی، به نام
المغربی، هم مشاهده می‌کنیم.

همچنین در کتاب *کیمیاء العطر و التصعیدات*، تألیف
یعقوب بن اسحاق الکندی، همین و سیله تقطیر ترسیم شده
است (Levey, 1956).

در تقطیر ساده که امروزه در بیشتر آزمایشگاه‌ها انجام
می‌گیرد، دستگاه تقطیر شامل بالن و مبرد و تبدیل‌کننده و
ظرف گیرنده است. مواد مخلوط داخل بالن ریخته می‌شوند و
منبع حرارتی که می‌تواند حمام روغن یا آب یا هر منبع
حرارتی غیرمستقیم باشد، آن را گرم می‌کند. مبدل یا
تبدیل‌کننده به دو منظور به کار می‌رود: یکی برای اتصال به
مبرد و دیگری برای قراردادن دماسنج. از روی تغییر دما،
پایان عمل تقطیر را تشخیص می‌دهند. مبرد با رد کردن
بخارات از درون لوله‌ای که با جریان آب سرد خنک می‌شود،

بخارات را سرد می کند تا میعان اتفاق افتد. قطرات عبور کرده از مبرد در ظرف گیرنده جمع می شوند که آن هم به یک مبدل مبرد متصل می شود. هرگاه دستگاه تقطیر کیمیاگران اسلامی را با دستگاه یوستوس فن لیبیگ (Justus von Liebig) مقایسه کنیم، متوجه می شویم مزیت دستگاه لیبیگ تنها به سردکننده آن است که امروزه به سردکننده لیبیگ (Liebig condenser) معروف است (بر نال، ۱۳۵۲: ۲۴۸).

روش چگالش بخار در حین تقطیر که یوستوس لیبیگ (Justus Liebig) شیمیدان آلمانی، آن را ابداع کرد. در این روش، تنها خنک کننده جنبه ابتکاری دارد و تفاوت عمده روش جدید و قدیم را نشان می دهد.

کیمیاگران قدیم در کتاب های خود، درباره موادى که به کار می بردند، به طور مفصل شرح داده و آنها را طبقه بندی

کرده اند. در خانه های کیمیاگران، قسمتی از این مواد به صورت جامد و خشک و بخشی نیز به صورت محلول در آب یا سایر مایعات نگهداری می شد.

شیمیدانان اسلامی و تهیه الکلیات

جابر بن حیان در رساله *اخراج مافی القوه الی الفعل*، به یکی از خواص الکلیات که همان اشتعال پذیری است، اشاره می کند و می نویسد: «و النار التي تشتعل في روس القوارير بالنبيذ و الملح المغلي و ما أشبه ذلك من الأشياء في الخواص البديعة التي يظن أن مقدار الفائدة فيها»؛ یعنی «آتش‌خیزی که در دهانه بطری در طول جوشاندن شراب مشتعل می شود می تواند فایده های زیادی داشته باشد».

استفاده از الکل برای مشتعل کردن مواد محترقه در منجنیق‌های جنگی، یکی از کاربردهای استفاده از آن بوده است.

الکل استفاده‌شده به محض تماس با آتش به گاز تبدیل می‌شد و اطراف سنگ پرتاب‌شونده را تا مقصد مشتعل می‌کرد. فرایندی که امروزه بدان ائروسول (Aerosol) می‌گویند. به طور قطع، این بهره‌وری پس از کشف الکل اتفاق افتاد.

درواقع پیش از این کار، مسلمانان در جنگ با دشمن در سنگ‌های پرتابی خود از نفت استفاده می‌کردند؛ برای مثال «در محاصره هراکلیون بیتنیا، شهری در آسیای صغیر، در سال ۸۰۳ میلادی، مسلمانان گلوله‌هایی به کار بردند که از سنگ لفاف‌شده در پارچه‌های نفت‌آلود بود. این گلوله‌ها را مشتعل ساخته و به طرف دشمن پرتاب می‌کردند» (دوما،

۱۳۶۲: ۴۱۶). علاوه بر شواهد تاریخی، دستورات متعددی هم موجود است که از استعمال نفت توسط مسلمانان در این گلوله‌های آتشین حکایت می‌کند (Hassan, A. Y. Hill, D. R, 1991: 141).

با این حال، از آنجا که نفت مایع فراری نیست، این گلوله‌های آتشین بیشتر در بین مسیّر و در تماس با هوا خاموش می‌شدند و نتیجه مطلوب را نمی‌دادند. همین نقص موجب شد مسلمانان برای جلوگیری از این خاموشی، از ماده دیگری غیر از نفت استفاده کنند. دستوراتی از حسن الرماح، یکی از مهندسان جنگی اسلامی، به دست آمده که مایع آغشته به مواد محترقه را ماده‌ای غیر از نفت معرفی کرده است. با توجه به کشف الکل توسط جابر بن حیان و آگاهی از خاصیت آتشزایی آن، ممکن نیست مایع مدنظر الرماح که به دلایل

نظامی از افشای آن خودداری شده است، ماده‌ای جز الکل
باشد

البته کیمیاگران قدیم از علت این اشتعال‌پذیری الکل آگاهی
نداشتند. امروزه نمایش‌دادن این فرایند به‌صورت زیر
امکان‌پذیر است.

مولکول‌های حاصل + گرما اتم‌های مجزا Aerosol الکل
آمادهٔ اشتعال

به‌طور قطع، جابر و کیمیاگران دیگر از اشتعال‌پذیری الکل
آگاه بودند و به‌احتمال، به‌علت همین ویژگی آن را تهیه
می‌کردند. در گفتاری که از جابر نقل کردیم، او به یکی از
خواص الکل که همان «آتش‌زایی است»، تصریح کرده است؛
اما در این گفتار، از واژهٔ تقطیر حرفی به میان نیامده است.

برای آنکه ثابت کنیم کیمیاگران مسلمان به طور دقیق، با بهره گیری از روش تقطیر، الکل را از شراب جدا می کردند، مثالی از الکندی می آوریم. او در کتاب *کیمیا العطر و التصعیدات* خود چنین می گوید: «وهكذا يصاعد النبيذ في الرطوبة فيخرج على لون الماورد» (Garbers, Karl, ۱۹۴۸؛ یعنی: «شراب تقطیر شده به رنگ صورتی خارج می شود»). الکندی این مطلب را هنگام بحث از تقطیر مواد مختلف می گوید. علت صورتی بودن رنگ مایع حاصل از تقطیر شراب این است که به طور قطع، در وسایل تقطیر ناخالصی هایی وجود داشته است.

باز هم برای تأکید بیشتر این مطلب، از نوشته داوود بن عمر انطاکی (متوفی ۱۰۰۷ یا ۱۰۰۸ ق/ ۱۵۹۹ م)، یکی دیگر از دانشمندان اسلامی، یاری می جوئیم. این دانشمند داروشناس در کتاب خود با نام *التذکره*، چنین نوشته است:

«عرق‌المسکر» و يقال عرقی و یسمى الزئبق الحار الماخوذ
عن الخمر بالتصعيد و التقطير و قد یؤخذ من الانبذه و هو
اجود من اصوله لکنه سریع الفعل و النفوذ فیعتل متعاطیه
بجهل» (انطاکی، ۱۹۳۷: ۲۱۷)؛ یعنی: «عرق مستی‌آور که به
آن «عرقی» می‌گویند و جیوه گرم نیز نامیده می‌شود از
تقطیر شراب عموماً و از تقطیر شراب انگور خصوصاً حاصل
می‌شود و آشامیدن این شراب تأثیر آنی بر بدن انسان دارد و
کسی را که از روی نادانی آن را بیاشامد هلاک می‌کند».

از این عبارت نتیجه می‌گیریم عرقی که اکنون هم به همین
نام در ایران معروف است، شرابی با درصد بسیار بالایی از
الکل بوده است. علت مرگ تیمورلنگ را نیز آشامیدن همین
نوشابه الکلی دانسته‌اند. حافظ ابرو در زبده/تواریخ چنین
نوشته است: «از حضرت صاحبقرانی دو شبانه‌روز دیگر به
عرق مشغول بود که قطعاً التفات هیچ غذایی نفرمود و روز

دیگر مزاج مبارک تغییری پیدا کرد و مودی به مرضی قوی گشت و مزاج مبارک از جاده استقامت و حد اعتدال عدول کرد و اطبا از ازاله مرض او عاجز گشتند و مرگ وی در ۱۷ شعبان ۸۰۷ هجری اتفاق افتاد...» (حافظ‌ابرو، ۱۳۸۰: ۱۰۳۲).

در نتیجه، می‌توان گفت نزد کیمیاگران اسلامی، تقطیر شراب و جدا کردن الکل از آن امری شناخته شده بوده است؛ همان گونه که مشاهده کردیم، انطاکی الکل را «عرقی» نیز نامیده و این به علت مشابهت عمل تعریق در بدن آدمی و تقطیر شراب بوده است. همین واژه عربی الکل را ایرانیان برای نوعی الکل مست‌کننده قوی استفاده می‌کردند و هنوز نیز به کار می‌برند. به احتمال از ایران، این واژه به زبان ترکی و هندی و چینی وارد شده است و چینی‌ها حرف «ر» را در این کلمه به

«ک» تبدیل کرده و این نوشتار الکلی را الکی نامیده‌اند

(. Haschemi, 1966: 69)

از بحث ذکر شده نتیجه می‌گیریم علما و کیمیاگران اسلامی، همچون جابر بن حیان و الکندی، با عمل تقطیر یا اعمالی دیگر، موفق شدند الکل را کشف کنند؛ با این حال در آثار عربی رازی، مطلبی نمی‌یابیم که درباره الکل و تهیه آن باشد. از طرفی می‌دانیم رازی از کیمیاگران و اطباء مطرح جهان اسلام بوده که در قرون و سطا برخی از کتاب‌ها و رساله‌های او به زبان لاتینی ترجمه شده است؛ همچنین سالیان دراز در حکم کتاب درسی، در دانشگاه‌های اروپایی استفاده شده است. از این رو ناچاریم پژوهش خود را درباره کار رازی در زمینه الکل، در متون لاتینی قرون وسطایی دنبال کنیم.

الکل در اروپا

آب آتش‌زا

در اروپای قرون وسطا، الکل برای نخستین بار با نام آب آتش‌زا معروف شد که همان «سانس ترپانتین» است. این الکل باید دست کم ۳۵ درصد اتانل داشت تا مشتعل می‌شد. نسخه‌ای با نام نقشه‌های کلیدی (Les Mappae clavicula) که در قرن دوازدهم میلادی به زبان لاتینی نگارش یافته است، قدیمی‌ترین نسخه خطی است که در آن به این نوع الکل، یعنی «آب آتش‌زا» و تهیه آن اشاره‌هایی صریح شده است.

این نسخه، مجموعه دستوراتی را شامل می‌شود که به طور کامل فنی است و از منابع مختلف و به‌ویژه منابع یونانی و لاتینی و عربی اقتباس شده است. برتولو که این دستورات را مطالعه کرده است، بر آن است که در این نسخه، نمی‌توان

مشخص کرد بحث مربوط به تهیه الکل از چه منبعی گرفته شده است؛ زیرا متن بحث شده شامل جمله‌ای است که به طور کامل رمزی است؛ با این حال خود برتولو موفق شد از این دستور، رمزگشایی کند و دستور تهیه الکل را از آن استخراج کند. باید توجه کرد این‌گونه نگارش‌های آمیخته به رمز که بیشتر برای کارهای نظامی استفاده می‌شد، در بیشتر متون آن زمان به چشم می‌خورند. مثال بارز چنین کاری همان فرمول «پودر باروت» است که راجر بیکن (Roger Bacon) آن را نگاشت.

حال به متن موضوع بحث، یعنی کلید نقشه، برمی‌گردیم. این متن چنین است:

برتولو برای این رمزگشایی، در کلمات `tbmkt qbsuf` و `xkmk` حروف پیشین آنها را در سلسه‌مراتب الفبای لاتینی قرار داد و با این کار به کلمات معنی‌دار زیر رسید:

او پس از قراردادن کلمات معنی‌دار در متن لاتین، آن را به شکل زیر به زبان فرانسه ترجمه کرد:

*En mêlant un vin pur et très fort avec trois »
de sel, et en le chauffant dans les parties
obtient une vases destinés à cet usage, on
eau inflammable, qui se consume sans brûler
Berthelot,) elle est déposée» la matière où*

۱۸۹۲: ۲۹۸).

یعنی: «از مخلوط کردن شراب خالص و بسیار قوی با سه جز نمک در ظرفی مناسب و حرارت دادن آن، آبی حاصل می‌شود که با آتش زدن آن مشتعل می‌گردد؛ اما ماده‌ای که روی آن قرار گرفته است، نمی‌سوزد».

همان گونه که مشاهده می‌کنیم این دستور درست همان مطلبی است که در کتاب جابر بن حیان آمده است؛ بنابراین

مورخانی که براساس این دست‌نویس لاتینی که جز ترجمه‌ای از منابع عربی نیست، اروپاییان را مکتشف‌الکل نامیده‌اند، به خطا رفته‌اند (Hill, D. R, 1991: & Hassan, A. Y. ۱۴۱).

پس از این زمان با دست‌نویس‌هایی از کیمیاگران اروپایی روبه‌رو می‌شویم که به روشنی از مایع رقیقی سخن می‌گویند که از راه تقطیر شراب به دست آمده و اشتعال پذیرند. اگر کسی بخواهد می‌تواند از مقایسه این نسخه‌ها دریابد چگونه عمل تقطیر ابتدا تنها با مکمل نمک صورت می‌گرفت و سپس با مکمل‌های دیگری، همچون گوگرد، انجام می‌شد تا نتیجه کار بهبود یابد؛ اما همین کیمیاگران پس از مدتی، از تمامی این جزئیات غیر ضروری صرف‌نظر کردند تا کار را بر موضوع اصلی که همان تقطیر باشد، متمرکز کنند.

کیمیایان اروپایی با بهره‌گیری از آثار کیمیایان اسلامی، با روش تقطیر آشنا شدند و این روش را برای خالص کردن بعضی از مایعات و نیز تهیه‌ی الکل از شراب به کار بردند. در شکل زیر که برگرفته از اثری کیمیایی به زبان لاتینی است، روش تهیه‌ی شراب از راه تقطیر نمایش داده شده است.

از آب آتش‌زا به آب حیات

نخستین بار در اواخر قرن سیزدهم/هشتم قمری و در رقابت با آب آتش‌زا، پزشکی به نام سالرنوس ((Salernus، از آکادمی علوم سالرن، نام «آب حیات» (Aqua Vitae) را برای الکل به کار برد. او تصور می‌کرد داروی نوینی برای درمان بیماری‌ها یافته است.

این الکل نتیجه‌ی پیشرفتی بود که آب آتش‌زا را با چند بار تقطیر به آب حیات تبدیل می‌کرد. بعدها پزشک دیگری به

نام ثادائوس فلورنتینوس (Thaddaeus Florentinus) تلاش کرد باز هم الکل خالص تری، بدون شک الکی با غلظت ۹۰ درصد، به دست آورد (Chastrette, 200: 4).

اکسیر زندگی طولانی

در اوایل قرن سیزدهم میلادی، جریانی کیمیایی در صد برآمد برای به دست آوردن زندگی طولانی، پژوهش کند؛ پس کیمیای معروف اروپایی، آرنورد ویلنوی (Arnaourd de Villeneuve)، از تقطیر شراب، الکل را حاصل کرد و آن را اکسیری برای عمر طولانی نامید؛ البته پژوهش های علمای بعدی ثابت کرد برخلاف پندار این شخص، آشامیدن هر نوشیدنی الکی موجب طول عمر نمی شود و حتی عمر طبیعی را نیز کوتاه می کند (Chastrette, 2007: 4)؛ اشکانی و اکبری، ۱۳۸۴: ۲۹ تا ۱۵۱)؛ البته این نکته بر

مردمان عهد باستان نیز معلوم بوده است
(Malamoud, Ch., 1991:21؛ زرشناس، ۱۳۶۹: ۲۳۵).

رازی و کشف الکحل

از قرن نوزدهم میلادی/دوازدهم قمری، برخی مورخان علوم موفق شدند تعدادی از متون کیمیاگری به زبان لاتین را که به جابر بن حیان و رازی منسوب بود، با اصل عربی آنها مطابقت دهند؛ با این حال تعداد دیگری از این ترجمه‌های لاتینی وجود دارند که متأسفانه تاکنون اصل عربی آنها یافت نشده است. یکی از این ترجمه‌ها که در آن تهیه الکحل و نیز تهیه اسیدسولفوریک تشریح شده است، متعلق به محمد بن زکریای رازی است. متأسفانه در فهرست آثار رازی، چه آنکه را ابوریحان بیرونی در قدیم تدوین کرده (محقق، ۱۳۶۶) و چه آنکه را در عصر ما محمود نجم‌آبادی انتشار داده است، با مقاله یا رساله‌ای در تهیه الکحل از تقطیر شراب

یا مواد نشاسته‌ای مواجه نشدیم. نجم‌آبادی نوشته است «... می‌گویند رازی الکل را از تقطیر مواد قندی و نشاسته‌ای به دست آورد و آن را الکحول نامید» (نجم‌آبادی، ۱۳۷۱: ۲۶۵)؛ اما او ذکر نکرده این کار در کدام رسالهٔ عربی رازی درج شده است.

احتمال دارد دستوری که رازی دربارهٔ آن بحث کرده است، فصلی از کتابی باشد که از همان قرون وسطا مفقود شده است. اثری که بخش‌هایی از آن به اروپا راه یافته و در قرون وسطا به زبان لاتینی ترجمه شده و در آنجا انتشار یافته است. از آنجا که در همهٔ دستورات تهیهٔ الکل کیمیاگران غربی واژه‌های تحریف‌شدهٔ عربی یافت می‌شود، این امکان وجود دارد که آنها را متونی برگرفته از منابع عربی نامید. از طرف دیگر، ترجمهٔ لاتینی دستور رازی برای تهیهٔ الکل هنوز

موجود است؛ پس با این شواهد، می‌توان رازی را دست‌کم در
غرب لاتینی مکتشف الکل نامید.

ترجمه لاتینی و فرانسه اثر رازی

حال به ترجمه لاتینی اثر رازی برمی‌گردیم. نسخه‌ای خطی
از این ترجمه با نام *fectim Liber peragisterii* و با
شماره ۶۵۱۴ در کتابخانه ملی پاریس نگهداری می‌شود.
همان‌گونه که پیش از این نیز بیان کردیم هوفر، شیمیدان
فرانسوی، این متن لاتینی را به زبان فرانسه ترجمه کرده
است. ترجمه فرانسوی دستور رازی برای تهیه الکل چنین
است:

(.Hoefler, 1866: 342)

پیش از این اشاره کردیم کیمیاگران مطالب خود را با زبان
رمز بیان می‌کردند. این دستور رازی نیز از این قاعده مستثنی

نیست و علت این کار هنوز به درستی واکاوی نشده است؛ ولی آنچه مسلم است این است که: «کیمیا مانند بسیاری از علوم سنتی دیگر و برخلاف شیمی، جنبه رمزی و نمادی دارد. پایه آن این کلام هرمس است که آنچه فروتر است، نشانه و رمزی است از آنچه برتر است؛ بدین معنی که سیماهای محسوس و بلاواسطه اشیا رمزی هستند از قلمرو برتر عقل کلی که بالاتر از قلمرو عقل متوسط قوا و ملکات فردی بشری مانند عقل استدلال‌گر جای دارد» (نصر، ۱۳۹۲: ۲۷۰).

به هر حال در این دستور رازی ما با «چیزی متعلق به عالم غیب» یا «پنهان» (quelque chose d` occulte) مواجه می‌شویم.

واژه (occult) از ریشه لاتینی (occultare) به معنی «سریو شیده» گرفته شده است. معانی که برای این واژه در نظر گرفته شده است، از قرار زیر است:

۱. چیزی که تنها اهل فن و افراد آموزش دیده‌ای مانند

کیمیایان، به مفهوم آن پی می‌برند؛

۲. ماده‌ای که براساس ماهیتش از دیده‌ها پنهان است و

به عالم ماورای طبیعی و اسرارآمیز مربوط است؛

۳. جسمی مادی است و در عین حال به دلایلی از دیده

پنهان است.

هوفر که خود در تاریخ کیمیایگری متخصص بود، سومین

معنی را برگزید و برآن بود این چیز متعلق به عالم غیب

همان دانه‌های گندم یا جو است که به هنگام رویش در زمین

پنهان‌اند؛ زیرا آنچه پس از این در دستور رازی می‌آید، همگی در تأیید همین معنی هستند.

بنابراین مادهٔ مدنظر رازی در این متن را باید به طور کلی مواد نشاسته‌ای نامید. با این وصف، ترجمهٔ دستور رازی به صورت زیر از متن فرانسوی هوفر امکان‌پذیر می‌شود:

«تهیهٔ آب حیات (الکل) با روشی ساده، از قرار زیر است:

مقداری از مواد نشاسته‌ای را بگیر و ذخیره کن، انسان که بتوانی از آن خمیری بسازی. آنگاه روی این خمیر عمل تخمیر انجام ده (یعنی به شراب تبدیل کن) و مادهٔ حاصله را به مدت یک‌شبانه‌روز نگاه دار. آنگاه آن را در ظرف تقطیر بریز و تقطیر کن تا آب حیات (یعنی الکل) حاصل شود».

این دستور باعث شد نام رازی، در مقام مکتشف الکل، در قرون وسطا مطرح شود؛ چنانکه در کتاب تاریخ صنعت،

نوشته مین (Maigne) نیز همین کشف به نام رازی ثبت شده است (Maigne, 1873: 34) دستور تجربی رازی را می توان با بهره گیری از علائم جدید شیمی مدرن به شکل زیر شبیه سازی کرد:

شبیه سازی روش تجربی رازی

مشاهده

همان گونه که دیدیم مردم عهد باستان برای تهیه نوشابه های الکلی، مانند شراب، از میوه های گندیده، مانند انگور گندیده و غیره، استفاده می کردند. با این حال آنها نمی دانستند مواد قندی یا نشاسته ای موجود در این میوه ها عامل اصلی تهیه الکل است. امروزه می دانیم گیاهان با استفاده از نور خورشید و آب، نشاسته می سازند و این فرایند طبیعی، فتوسنتز نامیده می شود.

فرضیه رازی

از تقطیر مواد نشاسته‌ای الکل حاصل می‌شود

آزمایش

E1. مقداری از گندم یا جو را درون زمینی می‌کاریم و آنها

را کشت می‌دهیم. هنگامی که ریشه آنها به طول یک

سانتی‌متر رسید، آنها را بو می‌دهیم تا رشدشان متوقف شود؛

E2. پس این مقدار گندم یا جو را می‌کوبیم و در آب

می‌ریزیم تا خمیری به دست آید. این خمیر را به مدت

یک‌شنبه‌روز در معرض حرارتی بین ۴۰ تا ۷۰ درجه قرار

می‌دهیم؛

E3. حال باید خمیر حاصل از این عمل را که همان گلوکز

است، به مدت چند روز در معرض مخمری مانند الکلاز قرار

دهیم تا در آن عمل تخمیر صورت گیرد.

شکل ۶: مراحل مختلف شبیه‌سازی در آزمایشگاه شیمی دانشگاه علمی کاربردی واحد امیرآباد بخش صنایع غلات. آ. مرحله کاشت؛ ب. جوانه‌زدن دانه‌های گندم پس از چند روز؛ ج. آزمایش‌کننده هنگام بودادن گندم؛ د. آزمایش‌کننده هنگام تهیه خمیر از جو.

همان‌گونه که در این متن مشاهده کردیم، رازی در دستور خود هم از عمل تخمیر یا استحاله مواد نشاسته‌ای بهره برده است و هم از عمل تقطیر.

کیمیایان قدیمی این امکان را داشتند که از مواد قندی، مانند انگور یا میوه‌های نظیر آن، شراب تهیه کنند؛ اما نمی‌دانستند این عمل به کمک باکتری‌هایی صورت می‌گیرد که خاصیت «دیاستازی» دارند.

یادآوری این نکته لازم است که هدف از تخمیر یا فرمانتاسیون، مجموعه تغییرات شیمیایی است که یک باکتری یا توده‌ای از باکتری‌ها در محیطی انجام می‌دهند. این اجسام را مخمر زنده یا مخمر سازمان‌دار می‌نامند. چنانکه می‌دانیم، مخمرها موجودات ذره‌بینی هستند.

همان‌گونه که پیش از این اشاره کردیم، از زمان‌های دور عمل تبخیر بر آدمیان معلوم بوده است؛ زیرا با این روش، شیرۀ انگور به شراب و سپس به سرکه تبدیل می‌شود؛ نیز ترش‌شدن و بریدن شیر در اثر تبدیل قند شیر به اسیدلاکتیک است که در تابستان، به‌خصوص وقتی ظرف به‌طور کامل پاک نباشد، فراوان دیده می‌شود و این عمل نیز مثال دیگری از عمل تخمیر است. با این همه پاس‌تور (Pasteur)، شیمیدان بزرگ فرانسوی، برای نخستین‌بار قدرت و عمل مخمرها را کشف کرد؛ سپس در سال

۱۸۹۷/م۱۳۱۴ق بوخنر (Buchner) موفق شد از این مخمرهای سازمان دار، مایعاتی را جدا کند که اثر خود مخمرها را داشتند. این مایعات را دیا ستاز یا آنزیم می نامند. از قندهای پیچیده، مانند ساکارز نیز می توان الکل تهیه کرد. باکتری ها تنها در غلظت خاصی از مواد می توانند عمل تخمیر را انجام دهند. اگر غلظت اتانول در محیط افزایش یابد و به بیش از ۱۲ درصد برسد، واکنش متوقف می شود و باید به روشی اتانول را از محیط واکنش خارج کرد. از تقطیر برای این منظور استفاده می شود.

همان گونه که در واکنش تخمیر مشاهده می کنیم، اکسیژن مصرف نمی شود؛ در نتیجه، باکتری هایی که عمل تخمیر را انجام می دهند، باکتری های «بی هوازی» نامیده می شوند.

فرمول تبدیل گلوکز به الکل از قرار زیر است:

E4. این ماده را اگر در مجاورت مخمر، به ویژه آنزیم مالتار قرار دهیم، این آنزیم مالت، مواد موضوع بحث را به مالتوز تبدیل می کند. مالتوز حاصل را با کمک هیدرولیز یا آبکافت به گلوکز تبدیل می کنیم؛ البته برای این تبدیل، محیط باید اسیدی باشد.

رازی در دستور خود، به این مطلب اشاره نکرده است؛ ولی او به خوبی با بیشتر اسیدها و به ویژه اسید سولفوریک آشنا بوده است.

گلوکزی که به این ترتیب به دست می آید، با کمک آنزیمی به نام الکولاز تخمیر می شود و الکل و گاز کربنیک تولید می کند.

E5. همان گونه که می دانیم الکل می تواند هر مقدار آب را در خود حل کند. برای اینکه به آسانی الکل حاصل را جدا کنیم،

به این الکل به دست آمده در تنگی شیشه‌ای آب تیره‌رنگی می‌افزاییم. از طرف دیگر می‌دانیم مخلوطی از چند مایع، نقطه جوش‌های مختلفی دارد که با بهره‌گیری از روش تقطیر، جدایی آنها امکان‌پذیر است.

در مخلوط آزمایش‌شده ما نقطه جوش الکل ۷۸ درجه سانتی‌گراد و نقطه جوش آب ۱۰۰ درجه سانتی‌گراد است. نخست مخلوط را تا دمای جوش الکل حرارت می‌دهیم؛ در نتیجه، الکل به صورت گاز از ظرف خارج می‌شود. گاز حاصل را با کمک دستگاه چگالنده سرد می‌کنیم و به صورت مایع، مانند شکل زیر در تنگی شیشه‌ای جمع‌آوری می‌کنیم. در این حالت، آب تیره در قرع باقی می‌ماند. این نکته را باید افزود که رازی در کتاب *المدخل‌التعلیمی* خود از درجه حرارت‌های مختلفی سخن گفته که به کمک وسایل آزمایشگاهی خود، قادر بوده است آنها را به کار گیرد.

اکنون برای تشخیص الککل به دست آمده می‌توانیم از شناساگرهای متعددی استفاده کنیم. به این ترتیب می‌توانیم ثابت کنیم تهیه الککل با استفاده از دستور رازی امکان‌پذیر بوده است.

نکته مهم اینکه در دستور موضوع بحث رازی، از «الکل» به «آب حیات» تعبیر شده است. همان گونه که پیش از این بیان کردیم، این نام‌گذاری در قرن سیزدهم میلادی صورت گرفته است؛ بنابراین ترجمه اثر رازی در همین قرن سیزدهم، به لاتینی انجام شده است.

استفاده احتمالی رازی از الککل

حال این پرسش مطرح می‌شود: هدف رازی از تهیه الککل چه بوده است؟ پاسخ به پرسش، چندان آسان نیست؛ زیرا منابع مربوط به استفاده از الککل در تمدن اسلامی هنوز بررسی

نشده است. با این حال، می‌توان حدس زد که مسلمانان از الکل در سلاح‌های آتشین استفاده می‌کردند؛ اما درباره استفاده رازی باید این نکته را در نظر گرفت که این پزشک عالی‌قدر از شراب برای شست‌وشو و ضدعفونی کردن زخم‌ها استفاده می‌کرده است. مطلبی که بسیار شایان تحسین است اینکه به احتمال این پزشک نام‌آور این مطلب را به تجربه دریافته بوده است؛ برای مثال در اثر مهم پزشکی خود *الحاوی گفته است: «والشراب ابلغ فی غسل الجرح متی ملت الی النبات اللحم اکثر»* (رازی، ۲۰۰۴: ۴۵)؛ یعنی: «شراب مناسب‌ترین چیز برای شست‌وشوی زخم است هنگامی که بخواهی زخم به خوبی بافت جدید آورد».

از طرف دیگر، تنها عنصر فعال شراب، یعنی الکل، عامل اصلی ضدعفونی است؛ پس این احتمال می‌رود که رازی علاوه بر استفاده‌های دیگر از الکل، از آن به‌ویژه برای

شست‌وشوی بهتر بستر زخم‌ها بهره می‌برده است؛ زیرا درصد الکل موجود در شراب چندان چشمگیر نیست که این کار به خوبی صورت گیرد.

نتیجه

تاکنون هیچ‌گونه سند معتبری از عهد باستان به دست نیامده است که دال بر کشف الکل و استفاده از آن باشد. در قرون وسطای اسلامی، جابر بن حیان از یکی از خواص الکل، یعنی اشتعال‌پذیری آن، سخن گفته است. الکندی، دیگر دانشمند اسلامی، از راه تقطیر شراب با بهره‌گیری از قرع انبیق، الکل تهیه کرد. رازی، کیمیاگر و پزشک نام‌آور ایرانی، همین عمل را با مواد نشاسته‌ای انجام داد که با ترجمه لاتینی متن او از آن آگاهی داریم. مشخص کردن اینکه کدام یک از این دو دانشمند در تهیه الکل بر دیگری سبقت داشته است، به درستی امکان‌پذیر نیست. با این حال، کار رازی از این نظر

که در قرون و سطا به زبان لاتینی ترجمه شده است، بر کار
الکندی برتری دارد و او را می‌توان مکتشف الکل نامید.

دلایل کشف الکل به دست رازی را می‌توان به صورت زیر بیان
کرد:

۱. اصل عربی رسالهٔ رازی، همانند برخی دیگر از آثار او،
تاکنون به دست نیامده است؛ ولی ترجمهٔ لاتینی
قرون وسطایی از آن با نام *Liber peragisteri*
در کتابخانهٔ ملی پاریس به شمارهٔ
۶۵۱۴ موجود است.

۲. هوفر، شیمیدان و مورخ شیمی، این نسخهٔ خطی را
به زبان فرانسه ترجمه کرد و در سال ۱۸۶۶م در
کتاب خود با نام *Histoire de la chimie* در
پاریس چاپ کرد. بیشتر مورخان شیمی با بهره‌گیری

از همین ترجمهٔ فرانسوی، رازی را مکتشف الککل نامیدند.

۳. مین (M.Maigne)، مورخ بزرگ علم و فناوری فرانسه، در اثر معروف خود با نام *تاریخ صنعت* که در سال ۱۸۷۳م، یعنی هفت سال پس از انتشار کتاب هوفر، در پاریس چاپ کرد، باز هم کشف الککل را برای نخستین بار به رازی نسبت داد و دستور رازی را نیز برای این کشف به شرح زیر ارائه کرد:

Rhazès, à la fois philosophe profonde et naquis à Rhai, en médecin de premier ordre, Perse, vers 860, et mourut en 940, indique la fabrication de l'eau- de- vie de gains. Voici le l'eau- de- vie de passage où il parle de gains : « Preinds de quelque chose d'occulte quantité que tu voudras, broie –le de la

pâte, et manière à en faire une espèce de
laisse-le fermenter pendant nuit et jour ;
un vase distillatoire et enfin, mets le dans
destile-le» (Maigne, 1873: 34).

ترجمه متن به این صورت است: «رازی که هم‌زمان فیلسوفی
عمیق و پزشکی درجه اول بود، در شهرری در ایران در حدود
سال ۸۶۰ میلادی متولد شد و در سال ۹۴۰ بدرود زندگی
گفت. آب حیات را از دانه‌های گندم و یا جو تهیه کرد. دستور
او برای این کار به شرح زیر است:

مقداری از مواد نشاسته‌ای را بگیر و ذخیره کن. انسان که
بتوانی از آن خمیری بسازی، آنگاه روی این خمیر عمل
تخمیر انجام ده (یعنی به شراب تبدیل کن) و ماده حاصله را
به مدت یک‌شبانه‌روز نگاه دار. آنگاه آن را در ظرف تقطیر بریز
و تقطیر کن تا آب حیات (یعنی الکل) حاصل شود».

۴. شبیه‌سازی دستور رازی در آزمایشگاه که مریبان در دانشگاه علمی و کاربردی آن را انجام دادند، معلوم کرد دستور رازی به طور کامل درست است و با این دستور الكل به دست می‌آید.

۵. همان گونه که اشاره کردیم، بر تولو و روسکا به علت دید سیاسی و نژادپرستانه، تلاش کردند این کشف را کتمان کنند؛ ولی در این باره کاری از آنها ساخته نشد.

ترجمه و معرفی کتابی نو یافته به نام

شرف الصناعه (علم) کیمیا

ترجمه و معرفی کتابی نو یافته به نام

شرف الصناعه (علم) کیمیا

از کتاب رسائل دوازده گانه

به درستی روشن نیست که تسمیه رسائل (اثنی عشر) یا رسایل (دوازده گانه) را چه کسی بر روی این رسائل گذاشته است این ظن و گمان وجود دارد که خود رازی این نام را برای این رسایل انتخاب کرده است و در آن سعی کرده که دوازده رساله درباره کیمیا را در یک جا جمع کند و در اختیار علاقمندان قرار دهد. شاید هم در قرون بعدی این کار توسط دیگر افراد صورت گرفته باشد به هر حال خیلی شایان اهمیت نیست. قابل ذکر است که خود رازی نام اکتاب را بر این رسایل نهاده است اما حجم این کتابهای کوچک باعث شده است که به استرسال در همه جا از آن ها با عنوان رساله نام برده شود.

این رساله‌های دوازده‌گانه عبارت بودند از: ۱- المدخل
التعلیمی ۲- علل المعادن او مدخل البرهان ۳- کتاب اثبات
الصناعة ۴- کتاب التدبیر ۵- کتاب الحجر ۶- کتاب الاکسیر ۷-
کتاب شرف الصناعة ۸- کتاب الترتیب او الراحة ۹- کتاب
التدابیر ۱۰ کتاب الشواهد او نکت الرموز ۱۱- کتاب محن
الذهب و الفضة ۱۲- کتاب الحیل او سرالحکما

که دکتر احسان مقدس با استفاده از نسخه خطی کتابخانه
بریتانیا، گزیده کتاب علل المعادن، الاثبات، الاکسیر، شرف
الصناعة، و کتاب التدابیر را برای اولین بار چاپ و منتشر کرده
است.

معرفی نسخه:

نسخه خطی مورد استفاده نسخه شماره 13006 or کتابخانه بریتانیا می باشد که تاریخ نگارش آن حوالی سال ۹۳۰ هجری قمری می باشد. نوع خط نسخ و در برخی صفحات آثاری از خط نستعلیق و برخی از عناوین به خط ثلث است. نوع جوهر مشکی با عناوین سرخ و در برخی از صفحات از رنگ زرد و سبز نیز استفاده شده است. ناسخ اصلی کتاب قدرت الله مرندی آذری است که از صفحه ۳ تا ۱۱۲ به خط وی نوشته شده و بقیه کتاب یعنی از صفحه ۱۱۳ تا ۱۵۸ به خط ناسخ دیگری به نام محمد بن سلیمان موصلی است. در حاشیه کتاب حواشی مختلفی به دوزبان عربی و فارسی دیده می شود..... استنساخ کاتب اول در شهر فاس مراکش و ناسخ دوم در الجزائر بوده است...

در انتها تصویر کتاب خطی شرف الصناعه بر گرفته از کتاب
گزیده رسائل دوازده گانه کیمیا که به اهتمام دکتر احسان
مقدس آمده است تقدیم می گردد.

در بین کتاب‌های دوازده گانه محمد بن زکریای رازی
در علم کیمیا کتابی هم به نام «کتاب شرفه الصناعه» وجود
دارد که ترجمه متن گزیده این کتاب را هم که به همت
دکتر احسان مقدس به چاپ رسیده است ارائه می دهیم:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على سيدنا محمد سيد

المرسلين والنبیین

وآله الطيبين الطاهرين وصحبه اجمعين.

قبل از پرداختن بدین کتاب در قبل شش کتاب دیگر را
تدوین کردیم که اولین آنها کتابی کوچک بود که در آن
شناخت ابزارآلات و عقافیر و اسامی آنها که در علم شیمی
بدان احتیاج داریم می‌باشد می‌بود که بدان «المدخل
التعلیمی» گفته می‌شود.

کتاب دوم که از کتاب اول بزرگتر است در آن به معادن و
اجساد و سنگ‌ها و تأثیرات یکی بر دیگری می‌پردازیم که به
آن کتاب «علل المعادن» و «المدخل البرهانی» اطلاق
می‌شود.

و کتاب سوم، کتاب «الاثبات» است که در این کتاب به اثبات صنعت شیمی و رد کسانی که منکر آن هستند می پردازیم

و کتاب چهارم، کتاب «الحجر» است و معنی الحجر، این است که چیزی را بسازیم به صورت مصنوعی و اختلاف آنها را با هم بررسی کنیم.

و کتاب پنجم کتاب «التدبیر» است روش های کار در صنعت کیمیاست که آیا برای رسیدن به هدفی احتیاج به تدبیر خاصی وجود دارد یا نه

و کتاب ششم کتاب «الاکسیر» است که در آن به انواع و اقسام اکسیر و میزان پایداری و عدم پایداری آن پرداخته می شود.

و این کتاب که به کتاب «شرف‌الصناعه» شهرت دارد، هدفمان در این کتاب شرف‌صناعت و تفضیل آن بر سایر صناعات بوده و همچنین شرف دانشجویان آن بر سایر دانشجویان می‌باشد و همچنین در این کتاب به رد کسان می‌پردازیم که زهد در دنیا را تبلیغ و جلوگیری و تحریم مکاسب را پیشه خود ساخته و راه تفریط را در پیش گرفته‌اند.

به نظر من که خدای متعال، وجودی است که ما را به راه درست موفق داشته و معین مادر خیر و برکت می‌باشد، در مورد فضل این رشته بر سایر رشته‌ها و فضل دانشجویان این رشته بر سایر دانشجویان باید بگویم که شرافت و امتیاز یک رشته بر قدرت آن رشته در منفعت و نتیجه آن به مردم و مفیدترین آنها در کسب ثروت و برترین آن در جهت رساندن

انسان به اخلاق حسنه و دور کردن انسان از عادات بد شود که موجب روشنی چشم می باشد.

البته باید گفت که از جمله شریف ترین شغل ها ، پیشه سربازی و جانبازی است که آن بسیار پرمفعت و البته مشکل و خسته کننده است چرا که یک سرباز برای پاسداری از کیان یک مملکت می بایست در روز و شب، سرما و گرما از خود مایه بگذارد و توان جانی و جسمانی خود را صرف کند و به گرسنگی و تشنگی بسازد، من از خدا می خواهم که اجر و پاداشی که به آنها می دهد به ما نیز بدهد و آنها را در کارشان استوار گرداند و ما را هم همانند آنها قرار دهد.

سپس از مشاغل، کدخدایان و اربابان روستاها هستند که با آن که درآمد خوبی دارند ولی مشکلاتی هم دارند از جمله اینکه باید از مزارع و کشاورزی حراست کنند و کاشت و داشت و برداشت بپردازند و با جور سلاطین و باج گیران

ب‌سازند و همواره در فکر حراست از اموال و داشته‌های خود باشند که مبادا طیش خریف، عیش ربیعشان را از بین ببرد و همواره در استرس و فکر و مدارا با مردم باشند، و همواره از خوف عدم رضایت سایرین بکوشند و به حسابداری بپردازند که ضرری متوجه آنها نشود و این امور مانع از آن می‌شود که اندکی به خود بپردازند و امور آخرت و معاد خود توجهی داشته باشند و اشتغال و کثرت توجه به این امور دنیویه باعث می‌شود که دین و آخرت خود را کاملاً از دست بدهند. سپس از مشاغل، تجار و بازرگانان هستند که آنها یا آنکه درآمد خوبی دارند، اما کثرت هم و فکر و استرس فساد و کساد و خرید و فروش، مخاطرات راه و خسران و زیان، تلف شدن سرمایه عیش آنها را دگرگون می‌سازد و همیشه در حساب و کتاب و محاسبه سود و زیان هستند، و کثرت اشتغال بدین امور آنها را از امر آخرت و پرداختن به تزکیه

نفس باز می‌دارد کما اینکه علاوه بر خسران اخروی، همواره خسران دنیوی هم به دنبال آنهاست.

سپس از جمله مشاغل، اطباء و فصحا و بلغا و اهل ادب هستند که همه آنها محتاج به مردم و چشم‌شان به دست مردم است و این حالت موجبات ذلت و گرفتاری و تنگ‌نظری و عوام‌زدگی آنها را فراهم می‌آورد و مجبورند که در برابر خیلی از کج‌روی‌ها سکوت کنند که مبادا مردم از آنها دور شوند و معیشت‌شان تنگ شود و و این موجب می‌شود که رسالت خود را درست انجام ندهند و از بسیاری از خطاها و کج‌روی‌ها چشم‌پوشند و دین و دنیای خود را بفروشند که پناه می‌بریم به خدا از این مصائب

پس از جمله مشاغل می‌توان به، شغل بازیگری و دلچکی و نوازندگی نام برد که جملگی آنها دین خود را بر باد داده‌اند و

آخرتشان را به دنیا فروخته‌اند و نفس خود را به هلاکت انداخته‌اند.

پس از جمله پیشه‌ها دیوان سالاران درباریان و وزراء سلاطین هستند که همواره در استرس این هستند که مبدا سلطانی بر آنها خشم گیرد که از هستی ساقط شوند و به قضایی عاجل یا شلاق یا حبس طولانی و شکسته شدن دهان و کمر دچار شوند و همواره این گروه روزی‌شان با خون و داغ درآمیخته است.

مضاعف بر آن از نظر روحی همیشه به آنها اهانت شده و موجبات خفیف شدن آنها فراهم می‌شود، مردم هم آنها را چون عوامل حکومتی هستند به چشم حقارت نگاه می‌کنند و مجبورند مطابق شهوت و امیال مافوقشان عمل کنند و مأمور باشند و معذور در همه چیز از آنها تبعیت کنند آنها

برخاستند برخیزند، نشستند، نیستند و این بدترین چیز است که انسان بدان دچار شود.

و اما پیشه سرهنگان و درجه‌داران و فرماندهان لشکریان که همیشه در معرض خطر جانی هستند و خون خود را به دنیا فروخته‌اند و علاوه بر دشمنان همواره از اربابانشان هم می‌ترسند و همیشه می‌ترسند که مبدا از درجه‌ای که دارند نزول کنند و کسی دیگر مافوق آنها قرار گیرد و همیشه در خوف این هستند که مبدا مورد غضب شاه و ملوک قرار بگیرند.

سپس خود پادشاهان، البته این می‌تواند بسیار شریف باشد در هنگامی که اهتمام پادشاه به اصلاح حال جامعه و سیاست لشکریان و محافظت از ملک و مملکت و جلوگیری از نفوذ دشمنان و سیاست خلق باشد به هر حال این پیشه هم مخاطراتی دارد، که مبدا دشمنی علم شورش به دست گیرد

و منطقه‌ای را به آشوب بکشد، مبادا درباریان به حيله به غذای و آب وی سمی اضافه کنند و در صدد هلاک وی باشند.

به هر حال همه مشاغل مزایا و معایب خود را دارد، و می‌بایست خدای برما منت گذارد و ما را از شر و شرور دنیائی بدور سازد .

تا انسان بتواند در حین انجام وظایف دنیوی به مجاهده با نفس و تزکیه پردازد و از رذائل دنیوی انسان را بدور دارد و معین انسان باشد که حکیمان را از کتمان حق و ترک خودپرستی موفق دارد و همچنین دهقانان را از آفات، همه را از کدخدایان گرفته تا بازیگران و دلچکان، از لشکریان تا ملوک را در وظایف خود موفق و بهروز فرماید و پادشاهان را در حراست مملکت و تزکیه نفس منصور دارد تا در راه عدالت

و انصاف را پیش گیرند و باغات و مزارع را از هجوم ملخ‌ها و آفات و کساد را از بازار و اسراف را از متمولین دور نگه دارد.

اما آنچه که مسلم است با همه این مواردی که گفته شد، آیا می‌شود کسی از اقسام پیشه‌های بالا که گفته شد، ثروت و مکننت خود را از جایی به جای دیگر از زمانی به زمان دیگر منتقل کند بدون اینکه خوف و ترس این را داشته باشد.

که از خطر غرق و دزد، و فنا و هلاکت در امان باشد و همیشه درآمدی کم ولی با سختی فراوان همراه است، کدام پادشاهی را می‌شناسید که از دست رفتن حکومتش ترسی نداشته باشد و کدام تاجر را می‌شناسید که از دست رفتن اموالش نگران نباشد معرفی کنید؟

هیئات هیئات، به هر شغلی شریفی در دنیا، توام با
هموم و غموم و مخاطرات در اطراف آن می باشد .

مگر آنکه به فضل و عنایت خدای منان از شراین آفات
دورشویم و علاوه بر ضررهای مالی به ضررهای باطنی هم
گرفتار نشویم

ولی آنچه که وجود دارد این است که باتوجه به مسائلی که
عنوان داشتم درباره شغل‌ها چگونه است شغلی که در آن با
اکتساب دانش و فضلی بتوان سرمایه‌ای فراهم آوری به ظاهر
بازی طفلان آید ولی در باطن حکمتی بالغه است و تو را از
شر مشاغل برهاند.

به جای اینکه ذلیلت کند، امیرت کند و بتوانی به اندازه
کفایت به طلا و نقره دست یابی که در آن هیچ فساد و تبدیل

و نقصی نباشد و تو را از همه کفایت کند که محتاج به کسی نباشی.

خوب مشخص و مبرهن است که چنین شغلی و چنین حرفه و پیشه‌ای افضل از سایر حرف و شغل‌هاست که دنیا و آخرت را می‌توانی تأمین کنی به نظرم با چنین چیزی که گفتم شرافت این حرفه و پیشه را نسبت به سایر شغل‌ها و پیشه‌ها فهمیده باشی خدا انشاء الله به راه درست ما را راهنمائی فرماید.

اما در ادامه رساله می‌خواهم به این نکته توجه شود که علاوه بر محاسنی که برای این رشته گفتم نظراتی هم به همراه دارد همان طور که این رشته افضل رشته‌ها و دانشجویانش، بهترین دانشجویانی هستند همان‌طور هم خطراتی که متوجه آنهاست می‌تواند بالاترین خطرها باشد باید در اینجا متذکر این امر بشوم که عده‌ای از مردم هستند

که ثروت را از روی خودخواهی فقط برای خود می‌خواهند اما
ا شرف و بهترین افراد که باید این علم را بیاموزد نه گروه اول
بلکه افرادی هستند که ثروت را برای همه مردم می‌خواهند
این‌گونه افراد افرادی هستند که بار بر دوش دیگر مردم
نمی‌گذارند، دوراندیش و بلند همت هستند باانصاف و مبعض
ظلم و جور، هستند، یار خوبان و دشمن بدان بوده و حسد و
شر به آنها راه ندارد عزیزالنفس، و کم‌صبر در مقابل ذلت و
خواری هستند.

چه بسا که جاهلان این رشته را مسخره کرده و کسانی که به
این پیشه روی آوردند را به چیزهایی متهم کنند که در شأن
آنها نیست و آنچه برازنده خودشان است به آنها بگویند آنها و
شیادان را با یک چشم ببیند و یا یک چوب بزنند.

آنچه می‌بایست گفت این است که به هر حال از هر
سنگی ممکن است، فلزاتی استخراج شود که به رنگ طلائی

و نقره خام باشد عده‌ای به همین فلزات بسنده کرده و این را جای فلزات گران‌بها جای می‌زنند و از آن به جمع مال می‌پردازند که این گروه شیادان هستند .

حکماء و دانشمندان که واقعاً فلزات گرانبها را استخراج می‌کنند و به علم آن دست پیدا کرده‌اند را نباید با جماعتی که خود را به جای آنها جای می‌زنند اشتباه گرفت:

« الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا ۗ ۱۰۴ أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ لِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا » (سوره کهف آیه ۱۰۴ و ۱۰۵) «زیانکارترین مردم آنها هستند که عمرشان را در راه حیات دنیای فانی تباه کرده‌اند لذا اعمالشان همه تباه گشته و روز قیامت آنها را هیچ وزن و ارزشی نخواهیم داد. زیرا آنها کاری که در آن جهان ارزشی دارد نکرده‌اند.»

این‌گونه شیادان نه تنها که در این دنیا نتوانسته‌اند گوهرها را از سنگ‌ها استخراج کنند بلکه روسیاهی در دنیا و آخرت را برای خود خریده‌اند و خسارت و گمراهی بزرگی برای آنها بوده که به حرام و ندامت و گرفتاری دچار می‌شوند و این عمل آنها همانند عمل راهزنان و سارقان است که اموال مردم را به ظلم و جور می‌خورند و در نهایت گرفتار زید و عمر و بکر و خالد خواهند بود.

و بدانید که سارق دزدی نمی‌کند مگر اینکه وجود و قلب خود را ظلمانی و مکدر می‌کند و وجودی ظلمانی و آلوده پیدا می‌کند و چه خواهد کرد در روزی که «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ» و چه به درد می‌خورد مرکب‌هایی که فراهم کرده در حالی که «وَلَا بَنُونَ» پسرانش هم بدردش نمی‌خورند و چگونه از زیر دین مردم بیرون خواهد آمد در روزی که «إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» که قلب سلیم فقط به درد آدم می‌خورد

چگونه قلب سلیمی به همراه داشته باشد کسی که با فریب و دغل و ظلم به سایر مردم ضرر زده و سر مردم را کلاه گذاشته و مال مردم فقیر و بی چیز و تهی را خورده است و با روی سیاه در دنیا و آخرت خواهد بود.

در حالی که حکمت چیزی شریف و از انوار الهی است که خواهر نبوت و نزدیک به عصمت و تاج فتوت است و این گوهریست که تمام انبیاء و اولیائش در هر ملتی را بدان مزین نموده و صاحبان حکمت و اصحاب عقول بر همه برتری داده و این نور را بر صاحبان نفوس زکیه رضیه ارزانی داشته است به نظر من که حق بسیار انور و الطف و اطهرتر از آن است که با کثافت باطل ملوث شود همان گونه که نور خورشید به قازورات ملوث نمی شود هر چند که طلوع و غروب کند.

مگر می شود میان شق القمر و سایر معجزات فاخره انبیاء و بین ادعاهای پیامبر نمایان و کاذبین و انواع خرافات فرقی

نگذاشت همان‌گونه که در جریان سحره موسی، میان آنچه ساحران می‌کردند و معجزه حضرت موسی علی نبینا وعلیه الصلوٰة والسلام، تفاوت از زمین تا آسمان بود و چون «
وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا».

عده‌ای از عوام مردم و جاهلان (صوفیه) چنین می‌گویند که درجه زهد در این دنیا از درجه و مرتبه حکماء بالاتر و بیشتر است.

درواقع زهد را آن‌گونه که آنها تعریف می‌کنند خطاست، چرا که کسی که در این دنیا دستش به چیزی نمی‌رسد، حال زهد هم به خرج ندهد، پس چه کار کند، و کسی که توانایی درآوردن مال و جمع‌آوری ثروت را ندارد، می‌گویند که زاهد است و بدین تعریف، معنی زهد را به تباهی کشیده‌اند.

و این به مثل آن گربه است که دستش به گوشت نمی‌رسید و می‌گفت بو می‌دهد، درواقع تعریف زهد، زهد با اختیار است کسی که توان دسترسی به انواع ثروت‌ها و لذات دنیا و غذاها و نعمات را دارد و برای این دنیا منتهای کوشش خود را می‌کند ولی در راه استفاده از آن زهد می‌ورزید و انفاق می‌کند نه اینکه کسی به گنج غاری بخزد و زیر درختی بنشیند و تنبلی و گاهی کند و از میوه درختان و علف بیابان استفاده کند و خود را زاهد بنامد و شریف هم باشد.

که اگر این کار شرافت داشت، اگر از آنها پرسیده شود کار شما راه صواب و درست است، حتماً جواب خواهند داد که بله و حالا از آنها باید پرسیده شود، حالا که کار شما درست است خوب است همه صاحبان حرفه‌ها و کارها و صناعات دست از کار بکشند و به شکل شما زندگی کنند، آیا با این کار همه کار دنیا به گند و فساد کشیده نمی‌شود؟ می‌گویند

که آری، پس اگر قرار باشد که همه دنیا تعطیل باشد به مرام شما حتماً می‌بایست خدای سبحان از برای مردم از آسمان غذا و لباس و وسایل فراهم آورد، باید از این جماعت جاهل پرسید اگر خدا دوست داشت که شما به طور کلی از دنیا اعراض کنید و به کوه و کمر و غار پناه جویید پس چرا زمینه این همه اصناف و زراعات و صناعات و فناوری را به وجود آورده است؟

و به عقول و فکر آنها الهام کرد که چه کار بکنند؟ که بتوانند از دل زمین محصولات کشاورزی را برداشت کنند چه وقت آب دهند، چه وقت بکارند و چه وقت درو نمایند و آن را چگونه از ساقه‌ها جدا و آسیاب کرده و از آن نان درست کنند

چرا به مردم الهام کرد که چگونه از دل سنگ‌ها طلا و نقره را استخراج نمایند و از دل دریاها لؤلؤ و مرجان را بیرون آورند؟

چگونه بواسطه عقل به مردم یاد داد که کشتی بسازند؟ و مدارهای سیارات و مسیر رفت و آمد خورشید و ماه و ستارگان را محاسبه کنند و از داروهای گیاهی برای درمان خود استفاده کنند پس این خدای منان است که با وحی و الهام این فناوری‌ها را به انسان عرضه داشت و انسان با استفاده از فکر و عقل، مبادرت به استخراج این فناوری و استفاده از آن نماید. اگر چنین چیزهای خوب نبود خداوند آن را به انسان الهام نمی‌فرمود.

شما دو نفر را در نظر بگیرید یکی انسان با فضائل و خیر که از چیزهای خود به مردم می‌دهد و دیگر کسی که منتظر است که مردم به او کمک کنند و به او منفعتی برسانند،

شاید بگویند که آن خیر از آن جهت خیر است که به آن شخص زاهد می‌دهد که بگیرد و در راه خدا، خدا را عبادت کند، چه کسی گفته که می‌بایست خدا را این‌گونه عبادت کرد

و می‌بایست خدای را چنان عبادت کرد که موجب دشواری و تکلف نشود که محتاج شود که دیگران به وی انفاق کنند مگر خدای منان در قرآن کریم فرموده: « لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا »

ما می‌گوییم که شما که می‌گویید اگر انسان به غیر عبادت در زمان غیر از زمان دعا و عبادت مشغول شود آیا درست است این مسأله را بفرمایید که خدای سبحان به عبادت مامحتاج است؟ خواهند گفت: نه، چرا که خدای منان به عبادت کسی محتاج نیست او قدیم است و قدیم به حاجتی احتیاج ندارد و به غیری محتاج نیست.»

پس خدای تعالی، بسیار بزرگتر از آن است که بدو منفعتی رسد و یا ضرری را متحمل شود چرا که او معلول نیست و نفع و ضرر از عوارض معلول است، و او وجودی است که به غیر از نفسش به چیزی قائم نیست، پس حتماً آنها می‌گویند نه محتاج نیست، پس مشخص است مردی که به فرائض واجبش قیام کند در اوقات معلوم آن و همت و تلاش خود را در سایر اوقات به اموری بپردازد که منجر به نفع برای مردم شود و یا ضرری را از مردم دفع نماید آیا این اعمال وی را بدل از عبادت قرار نمی‌دهد.

آیا مشاهده نمی‌کنند که خدای متعال که فضائل و فنونی را در اختیار کسی قرار داده سایر بندگان را محتاج و نیازمند به او قرار می‌دهد که حاجت آنها را برآورده کند به نظر شما الان کدام فرد افضل است، کسی که خدای سبحان نیاز خلق را به دست او برآورده می‌کند و منافع و فواید زیادی

از او به خلق می‌رسد و با کسی که در همه چیز محتاج خلق است.

خدا، صاحبان صنایع را واسطه فیض در عالم قرار داده است، و خدا راه زندگی را از میان همین اصناف قرار داده که در زندگی به همه آنها به نوعی احتیاج داریم از کشاورز گرفته تا آهنگر و نجار و خیاط که با تعاون و همکاری این‌ها زندگی در زمین جریان یابد.

خداوند مردم را در علم و فضل و حرفه آنها شریک قرار می‌دهد و نزدیکترین خلق به خدای منان نافع‌ترین آنها به حال مردم می‌باشد همانا کسی که نیازی از نیازهای مردم را برآورده کند، شکم گرسنه‌ای را سیر کند، جگر تفتیده‌ای را سیراب نماید و کمر شکسته‌ای را مداوا کند و ضرری را از جماعتی دفع نماید، در نزد خدای متعال عزوجل بسیار بالاتر است از کسی که همیشه در حال نماز و روزه گرفتن است

التي كبرها المير في هذه الصناعة وليس المفضل العلي والكتاب الثاني الكبر منه ووضعه
 بتعيين كبر في المعادن والاجساد والايجار وفعال بعضها في بعض وليس كما يظن المعادن
 والمفضل المير في والكتاب الثالث كتاب الالتمات فيه انما الصناعة والروط
 منكرها والكتاب الرابع كتاب الكبر ومعنى الكبر الذي هو مستعمل في الصناعة و
 اختلافه فيها والكتاب الخامس هو كتاب التدبير فيه تعيين اختلاف المتعدين
 للصناعة واهل يحتاج الى تدبيرهم لا والكتاب السادس هو كتاب الكسير وفيه بيان
 الكسير لم يعيد ولم يزل في هذا الكتاب السابع السقي
 في هذا الكتاب الثامن وتفصيلها على سائر الصناعات وشرفها اليها على سائر
 الطالبين للصناعات والورد على الشمس المتوسمين بالرهدي في الدنيا والفايلين
 بتجريم المكاسب **فتوقف** والهدا الموفق للصواب والمعين
 على الخير والسيادة ان من فضل هذه الصناعة على سائر الصناعات وشرف
 طالبها على سائر طالب الصناعات انها اخف الصناعات كلها مؤنة وانها
 تعباً واكثر ثمناً واهناً ما تخرت او سهماً ريفاً وانفعها غنى واخفها حملاً
 واصوبها للقرين واذهبها للاخلاق والاعادات الذميمة واجلبها لافعال ^{المحمدة}
 ما اكلا واترتا للعين وان الصناعات حلا ما ما اعلم بان متوليه هم من سائر
 فانهم هذا اول الحرف ام ذاك عظيمة المؤنة كغيره من التعب ان على النفس ان على ^{الحمدة}
 فيها الحرف الذي واسماها وبلغها وعادها فغير من التعب والكبر ما لا يتبين لها
 وصف جميع من الحرف والبذر وتوامها عليه باعياء البدن من السهر بالليل السقي
 والمحرقة ومقاساة الشمس بالنهار في القميص والحرارة والركوع المحصاد والذكاة

في هذا الكتاب الثامن وتفصيلها على سائر الصناعات وشرفها اليها على سائر الطالبين للصناعات والورد على الشمس المتوسمين بالرهدي في الدنيا والفايلين بتجريم المكاسب فتوقف والهدا الموفق للصواب والمعين على الخير والسيادة ان من فضل هذه الصناعة على سائر الصناعات وشرف طالبها على سائر طالب الصناعات انها اخف الصناعات كلها مؤنة وانها تعباً واكثر ثمناً واهناً ما تخرت او سهماً ريفاً وانفعها غنى واخفها حملاً واصوبها للقرين واذهبها للاخلاق والاعادات الذميمة واجلبها لافعال المحمودة ما اكلا واترتا للعين وان الصناعات حلا ما ما اعلم بان متوليه هم من سائر فانهم هذا اول الحرف ام ذاك عظيمة المؤنة كغيره من التعب ان على النفس ان على فيها الحرف الذي واسماها وبلغها وعادها فغير من التعب والكبر ما لا يتبين لها وصف جميع من الحرف والبذر وتوامها عليه باعياء البدن من السهر بالليل السقي والمحرقة ومقاساة الشمس بالنهار في القميص والحرارة والركوع المحصاد والذكاة

والله اعلم

والتدریة وما اشبه ذلك مما سأل الله اعانه القايين به عليه واغنا عن مثل
 حالتهم غم الحجاب ^{الحرف} فجلهم تعيون نعيمون اكثر نهارهم وليهم نهارهم
 غم ^{باب} القوي والساكن نعيمون وكلف نفقات نفيسه وهي
 انقل واعظم على الاثني من مؤن زرعهم وقلد ريوعهم وخص اسعارهم
 وجور سلاطينهم والذلة والعضاضة لحياة حرسهم ودخولهم مع اجل
 الصغار في سفارهم وحزف الفقر والنظر الى من فوقهم وغضب الظلمة
 من مجاورس ارضهم وفيهم ورقبه انفسهم ان امتنعوا من ذلك عليهم
 وطول الفكر والحزف من ذلك واحتمال مداراة الناس وتلق الشقا
 بالرجيب ^{الرجيب} واليسر ^{اليسر} والاتضاع ^{الرجيب} واخضوع لخواصهم ومحاسبة الكذب والوكلا
 وما يطول ذكره مما اشبه ذلك التي هي كلها ضارة لهم مانعة من الاستغفار ^{النفوس} بزيادة
 ومجادته الاخوان والنظر في امور دينه ومعاودة مع الله لا ينال نائل منهم من هذا
 الباب مرتبة عليه الا باحتمال الاقدار والامام والدخول في المداخل الشائبة
 الرديئة والشكيات لا تلاف النفس والدين ثم التجار فاعطيهم ايضا من المؤن
 وكثرة الهم والفكر والكساد والبيع وجس البسيع ومخاطر الطرق والحسرات والحزف
 رأس الاموال يذامع نكد العيش وصنعة الحظر ودقة احساب للقراريط
 والفلوس ودوام الجلس على احواليت ومدامه الضيق الشقيق والبطم
 والريخ الرقيق وقله الفراغ لشهوات النفس والاهمال للاخرة وعارة المعاد ^{النظر في}
 والاسفار البعيدة وكثرة المصايب فيها من الغرق والقطع وفساد الاموال
 وتلف النفس وما يطول ذكره من ذلك غم الاطبا والغصحا والبطغا والاهل ^{الادب}

ع
جباة

فکلام محتاجون الی ما فی ایدی الناس مستقلون محقر و عندم ناظرین الیهیم
 بعین الدلّة و اذیعة و هم کاطوا غیض و قربا مسرّة و دم لمعیستهم و قلة
 رضی منهم بحالهم و شدّة استغناء اولیایهم علیهم و قلة الاستغناء
 لهم علی انفسهم و تکلیفهم ایاهم فوق طاقتهم و قلة عذرهم لهم فی تقصیر
 المقصود منهم ثم الصعاليک و اللصوص و من اشبههم مما استعید باذن ذلک
 ثم الریاء و المضحکون و المضحیون و ما اشبه ذلک فکلام مع سوء عواقبهم
 اذ یانهم مشرفون علی تلف انفسهم و حسره ان دینهم و دنیاهم ثم الکتاب نوراً
 منهم مشرفون علی تلف انفسهم الهمم و العذاب فی المعالج من المضرب الخارج
 و اکس الطویل و قلع الاضراس و شمول الظافر و ما اشبه ذلک من هن الطبقة
 فاعلیهم من الهموم و الغوم اضعاف کثیرة منها ما یبید اکلامهم و الحیة و الامة
 عند الاستخفاف بهم و استغناء اصحابهم لهم و نظر الناس الیهیم بعین الازدر و الازدر
 مع اکلام بشهوت خیرهم و قیامهم بقیامهم و قعودهم بقعودهم و متابعتهم علی
 رایهم فهم اذل من العبیة اضعافاً مضاعفة بل اصعب و اسوأ حالاً من
 المقاسین بالنعب الشدید ثم الجند و القواد و ولاة الجیوش فکلام
 مخاطورون بانفسهم بالیعون دما هم بدنیایهم خایفون و جلون من اربابهم و مطر
 و نظر الیهیم بلرزش نظر الیهیم من اعدائهم یضربون یقبون فی بلوغ المراتب الی فوق
 مراتبهم مع ما یصیبهم من المصایب فی انفسهم و ابدانهم من اجرامات و القیل
 و الاسر و غضب الملوک علیهم و السقوط علی المرتبة و ما اشبه ذلک ثم الملوک
 و ما کان منهم تعلیم من المون العظام اعظم ما ذکرنا شدّة الایهام فاضلا
 من المون

عن اعلان مملکت و سیاست ابتدا و استوار بجایه و خیل و سلاحه و کرامت
 و معروف الملوک علی انفسه و الا حیاة فی سلب ملکم و ضم ذلك لملک و تقطع
 اکثر ارج علیہ و اخوف علی نفسه من انواع الخیل کالمعوم و الانجیبات و من
 خدمهم و غلامهم و ان استبها من اصناف الحاسب و کل الناس متعجب
 معرف حریف کلید الامن من اند علیہ بهذا الصنعة لما یستغنی فیما
 سنیة الحیات بالکتمان و ترال المخابرات و المقافات و الحیات و الیقات
 فلیس علیہ نقب الفلاحین و المحترفين و لا یتم احوال الترمی و الدساکر
 و لا مسایب النجار و لا ذللة اطباء و المخبین و الشمع و من استبهم
 و لا سواد قلوب المصوب و الصعاليک و لا مخاطرات الکتاب و الوزرا
 و لا دنانیر المضحکین و المملین و لا عذر القواد و الجند و ولاة الجیوش
 و لا نقل موثقه الملوک فی حراسته جمالیک و مملکتہ و نفسه زرعه فی بیته
 و تجارتہ فی ربه و جیزه دبعه کثیر و ربحه عزیز و جیزه انیر لا یخش
 علی زرعه اجراء و لا علی بیذره الفساد و لا علی تجارتہ الکساد و لا یفقه
 الامراف و لا یمده الاعذاف و لا یوهمه الاجماع و لا یعمل سائل
 الا حاف و لیس غناه من مکان دون مکان و لا فی زمان و اوان دون زمان
 و اوان بل فی کل مکان و فی کل آوان و احیاناً لا یسلبه سالب و لا ینهب
 ناهب لا یغتره حرق و لا یضتره غرق و لا خوف من انبایه و لا مؤنة فی
 اخفایه و لا سالبه من اعدائه قلیل المؤمنة عظیم المعونة مدرکة المعروف
 طلب و لا اموان و تأب من الغر آمن و ال انصارا کن قلبه من الهوم صفر

و ان استبها من اصناف الحاسب و کل الناس متعجب معرف حریف کلید الامن من اند علیہ بهذا الصنعة لما یستغنی فیما سنیة الحیات بالکتمان و ترال المخابرات و المقافات و الحیات و الیقات فلیس علیہ نقب الفلاحین و المحترفين و لا یتم احوال الترمی و الدساکر و لا مسایب النجار و لا ذللة اطباء و المخبین و الشمع و من استبهم و لا سواد قلوب المصوب و الصعاليک و لا مخاطرات الکتاب و الوزرا و لا دنانیر المضحکین و المملین و لا عذر القواد و الجند و ولاة الجیوش و لا نقل موثقه الملوک فی حراسته جمالیک و مملکتہ و نفسه زرعه فی بیته و تجارتہ فی ربه و جیزه دبعه کثیر و ربحه عزیز و جیزه انیر لا یخش علی زرعه اجراء و لا علی بیذره الفساد و لا علی تجارتہ الکساد و لا یفقه الامراف و لا یمده الاعذاف و لا یوهمه الاجماع و لا یعمل سائل الا حاف و لیس غناه من مکان دون مکان و لا فی زمان و اوان دون زمان و اوان بل فی کل مکان و فی کل آوان و احیاناً لا یسلبه سالب و لا ینهب ناهب لا یغتره حرق و لا یضتره غرق و لا خوف من انبایه و لا مؤنة فی اخفایه و لا سالبه من اعدائه قلیل المؤمنة عظیم المعونة مدرکة المعروف طلب و لا اموان و تأب من الغر آمن و ال انصارا کن قلبه من الهوم صفر

و بدین من النعب فقر کل دل المكاسب و تعب الطالب بلامونه ولا کلفه
 ولا اجراه ولا عنقه الی الغنی قلبه را کن و الی الاثنین میسوره و احسن وجهه
 مسعود لا یخلق ولا یهون حازمکما لا یخاف زواله ولا یخشی استغاله لان
 ناله عمره مقیم معه دهره فحیثه هنی و حاله رضی و حاله رضی و قلبه غنی
 فممنه الفخار و یزانیه او فی میا دین الفضل یجازیم هیهات هیهات
 لقد حل من الدرجات اعلاها و من المراتب اسناها فلایا یریم الاعدل
 و لایا هیبه الا شکیله فای صناعة اول الشرف و التعظیم التمجیل
 و التعمیم العز الصیانة و الضن و الکتان من صناعة کفی صاحبها بلطف
 الله ما ذکرنا من العموم و العموم و الاحزان و النعب و الشغل و المحاطات
 و ذل المكاسب و المطالب و بذل اجهاد و العرض و الاستصغار و الاحتقار
 و خوف الفقر و الشهرة و احسن احوال و المحاطات بالنفس و المال و یطول ذکره
 ما اشبه ذلك و ینیب له بعون الله ما قدمنا ذکره من الفرج و الراحة و البرزخ
 و الفراغ و صون الوصم و قلة احوال و الکلب و اوسد و کثرة العروق و الحذر
 من الفقر و ما یطول ذکره ما اشبه بل کیف ینبغ ما دفع نفسه انه مدیم
 صناعة ظاهرا لعب الصبیان و باطنها حکمة بالغة بذرها شیء حقیر و
 حصادها ذهب ابریز بل کیف ینبغ القول شرف صناعة خفیفة
 المؤنة قصيرة الزمان مکنه غیر متعذرة و سهلة غیر عسرة اذا عملها
 العامل مره لم یحییج ان کان عالما ان یعاً و دعملها ابدأ و لو عال الالف
 من الناس سنین کثیرة بل کیف لانشرف صناعة تبت ذهابا
 و فخره

و فضة و قوام العالمها وسع الناس لها بل كيف الام كيف
 لا يشرف صناعة لا يخشع عليها بوارا ولا فسادا ولا تبديلا ولا نقصا
 كذبت صاحبها مؤنة اجر اثنين ومجاسة الوطال والبرامد وكتنج الابرار و
 الابار ويدر معهم كيف مادار ويعلى له كل شئ ان شاء قليلا وان شاء كثيرا
 كثر من بهنق الصلابة وصنعة اشرف بما صنعه هم من راس الدنيا وافر المني
 قد بينا قليلا من كثير فضل شرف هذه الصناعة ونحن نصنع بوسائل
 بتبيين فضل اهلها فنقول في ذلك والله الموفق للصواب
 انه على حسب عظم خطر الصناعة يكون عظم خطر اهلها واذ قد بينا ان هذه
 الصناعة اعظم الصناعات خطرا واهلها اعظم الناس خطرا واجلهم
 قدرا واعلامهم واشرفهم نفوسا وانظرهم في العواقب واحزهم بالحزم واخبرهم
 لاصطناع الخبز الى الناس والغمم الذي عندهم وحمل القوم منهم ان الناس
 يطلبون الغنى لانفسهم ويروا لا يطلبون الغنى للناس ولا يكاد يحتمل
 مؤنة طالبها الا انظار في العواقب بعيد العود نبيل الامة منصف الطبع
 مبغض الظلم واجود محبة الافضل على الناس قليل الحسد والشر عزيز
 النفس قليل الصبر على احتمال الذلة والاستطال وانما استخر جهار الناس
 بهذه الصناعة وازدر و ابابها باقوام ليسوا من اهلها ادخلوا فيها
 بالسيوفنا وسموا انفسهم بها فنظر جهار الناس اليهم
 والى اهلها المحققين بعين واحدة ويستبين بين القوم الذين هم المحققون
 فيهم وبين الذين ادخلوا فيها ظلم ووزورا ما ليس منها ويفرق بينهما

بأن كل من طلب من هذه الصناعة شيئاً يخرج على جميع سمور المعدني أيضاً
 كان او حمرته ورضى بشئ من ذلك وان قتل ولم يرض بردي اجلانات والهرجات
 والزيوف في التموهيات والخباطات الذي اجل الله قدرا حكما عنه ونزاهتهم
 وابعدهم منه فهو من القوم المحققين بها واهل الحكمة حقا وصنا عتبه حكمة
 وصاحبها ان كان نايلا لها واصلها اليها فهو حكيم والا فطالب الحكمة وطلب الحكمة
 حكيم والدين اذ خلوا فيها فاليس منها اولئك الذين سئل سعيهم في اجموع الدنيا
 وهم يحسبون انهم يحسنون صنعا اولئك الذين كفووا بايات ربهم ولقائمه
 نجبت اعمالهم فلا نقيم لهم يوم القيامة وزنا فانهم يعملون ويتعبون في اشياء
 لا يخرج عن جميع سمور المعدني بيضا كانت او حمرته وليست فيها فائدة ولا جدوى
 غير تحصيل سواد الوجه في الدارين بمسقة وبلوى لانهم يخبطون في اعمال خببط
 عشوى بل هم اضل واسوأ فكيف لا وهم يموهون بالزيوف والهرجات
 وردى اجلانات والدغليات فتتأخر اعمالهم الباطلة كذب وخساره وطلال
 واكلهم منها عرايم وندامة ووباك فان مضرة اعمالهم اشدهم واضر واعتم وامر
 من ضرر السراق وقطاع الطريق وسائر الظلمة الذين ياكلون اموال الناس بالظلم
 والعدوان والرور والبهتان لانه كل ظلم وزور وضرر يتعموره الانسان له موضع
 معلوم وموقع محصور وحد وانبأ ووقوف عنده من وقع عليه من زيد وعز وكر
 وخاله ولا يتجاوز الي غيره الا مضركم مؤلا الفجار الضالين المضلين وخسارتهم فانها
 لا تضبط ولا تنحصر ولا لها حد وموقف تمنى به وتقف عند تحصيلها وانما هي
 معدودة معلومة بل تدور بين عموم الخلق فان السارق لا يفرق الا ممن له وجود
 والظالم

و الظالم و قاطع الطريق لا يقطع الا على من عند شئ مما يطغى فيه ^{المال}
 وهو آلاء الغيار الذي هم افضل خزان الناس واطلمهم و اسند قسوق في قلوبهم و اوتهم
 اثماً و افضهم كذباً و اقلهم مروءة و اكثرهم خطيئة و اوفرهم اذية و اعلمهم بلية
 و اكثرهم نسبة و انكروهم بالقيامه و اكثروهم الشر و الوتوز و اكثروهم النقص
 الكبرى في يوم لا ينفع التركيب الزبوف و البهاج و لا ينفع التركيب
 عموم الناس عليهم الا من اتى الله بقلب سليم فكيف الا ان قلبه يمدد على ^{العلم}
 فان ظلمهم و خسانتهم و ضررهم اعلم و اشمل على ساير اصناف الناس و افرادهم
 لا سيما على اقره الناس من الارامل و الايتام و الصالحين و المساكين فانهم
 و ابادهم و اعدوهم و كشف ستورتهم و افضح في الدنيا و الآخرة فانهم لو لم
 يردوا في اعمالهم المرودة و قباحة احوالهم المغسودة الحكمة الشرعية النورية
الالهية التي هي اخذ النبوته و عصمة المرءة و تاج الفتوة و من الله تعالى
 بها على اكثر من انبيائه و فضل على جماعة من اوليائه في كل امية و الهم ^{الاسمين}
 اكبراً و احببته العقول الراجحة المتبينة و ارباب الغفوس الزكية الرصينة
 ولكن نقول الحق اجل و انور و الطيف و اطهر من ان يكون باءا من ^{الاطل}
 فان الشمع بساطعة التي هو النور الاعظم لا تلوث و لا تنجس و لا تضار بظلمها
 و سطوتها و طلوعها على الغايات فستان ما بين شق العر و ساير المعجزات ^{الغيا}
 و بين الدعوى الكاذبة المسيلية و انوار الخرافات و بعد بين عقاصمك
 على ثبينا و على الصلح و السلام و افعالها العالية و بين عصي السحر و جبالهم
 البالية فكيف لا اذا جاز الحق زهق الباطل ان الباطل كان زهوقاً

۱۱۲

وقد قال قوم من رعاك الناس وجهها لهم ان الرضا والرضا في الدنيا
اعلى درجة من الحكمة و اقل هماً و اطيب عيشة و احمد عاقبة فتبيل
انكم علقتم الاسم على قوم لا يستحقونه وذلك انكم تشيرون بالزهد في الدنيا
للقوم لم يجدوا فيها غنى و الامراتب عليّة و الزهد في الشيء انما يكون
بعد القدرة عليه فان كان القوم الذين تشيرون اليهم قد روعوا على الصنعة
ثم رفضوها و زهدوا فيها فهذا المغزى زهد و ان كان ضرباً من الحاجة و انما
للقوم لم يندروا على ذلك فما احقرهم بهذا المشكل و ان كان ركيك اللفظ
ان السفور لما لم يندر على اللبس عذب نفسه بما تدهن به و اذا كانت
الابدان لا تقوم الا بالغذاء و اللبس و الدثار فلا بد لذلك من الاكتساب اذ لابد
من ذلك و هو اولى ما يولى الخوض من الاتكال على الناس و قد زعم قوم من متخذي القيم
ان الاكتساب محذور لان الله تعالى ضمن ارزاق العباد و لم يشترط عليهم
ان يكون ذلك بالكتسابهم فلما ابوا الاكتساب بتركهم و ما جعلوا على انفسهم
من شقاء ذلك و جهنم و لوصح انكالم على الله لتركتم بالاداء لهم و سبهم
و راوا الاتجاه الى كيون اجبار و ظل الشجر و اكل الثمر فقبل لهم تخبر و نا
ليس احق و الصواب فيما انتم عليه فلا بد من نفع فقيل تخبر و نا لو فرض
شيء الناس باجمعهم احرث و التسلل و الصناعات و حقوقهم نياً فما كان حاله
الدنيا و اهلها اليك كواب و الفساد و البوار فان قالوا نعم قيل لهم
فان حاله اقطع من حاله تدعو الى خراب الدنيا و تعطيلها فان قالوا بل
كان الله ينزل عليهم القصة مخيطة و ارغفة مهيتة و ما اشبه ذلك

الاجابة

من الحماقات قسبل لهم فهلاً فعل ذلك بالعليل من التبحر كهبون الجبال
 واودية الماء وزوخن في كثير ايتعرض للناس وقت عزته حتى يدفون له
 خلق مدرعه وما اقبل معرفته هو الاله الجبال بالهدو وليقنة انا جليل ولو اراد الله
 ان لا يكسب العباد لم يهدهم لاصناف الزراعة والصناعات والمساكن
 والادوات التي تنجز اتمام الناس عن استخراجها لمن اين وبان عقل تدرك
 ان احفظه كمناج الى ان تحوت لها الارض ثم تدر فيها وتغطي بالتراب
 في وقت من الزمان ثم تستعد بالماء بقدر محتدل حتى تنمو ثم تحصد
 وتذرى وتغنى وتيسر وتجرى وتجزأ من اربع يدرك وبان شئ يعقل شرح
 ويعلم ان في الحيات ذمها وقصة وفي فقور الجار دماً ولو لوها وبان عقل
 علم الناس مدار الفلك ومسيرة الشمس والقمر والكواكب ودقائق افعال العقاقير
 الطبيعية لولا ان يراه الله العيا اما بالوحى واما بالهام ثم استخراج الناس
 علماً بغيرهم وجعلوا من قليل ذلك كثيراً ثم يارب فيه من العقول المنبهة
 للاستخراج بعد التنبه على الاصول التي عليها يستخرج ولو لم ير الله ان كسب
 ذلك للناس لم يهدهم لوجه الاكتساب ^{والمعروف} فانظر الى الرجلين افضل
 واول بالفضل واخير رجل اعطى الصناعة ورفضها واقبل على عبادة
 الله عز وجل او رجل اخر اعطيتا نفعها واعطى الناس منها ونفع بها
 فان قلت المراض لها افضل من جهة انه رفض ما يشغله عن عبادة الله
 قلنا فاحبر وانا هل كل من عبادة ادا مئة عبادة حتى لا يفتر وان ذلك
 فان قلت نعم فكني بذلك على قوله وذلك انه ليس في وسع العباد ذلك والله

من الحماقات قسبل لهم

ولكنه

بسم الله الرحمن الرحيم
 والله لا يكلفنا ما ليس في الوسع *لا* فقد اطلق الله الشغل بغير
 عبادته في غير وقت العبادة واخبرنا اننا انما نل نفع العباداة الناس لم
 فان خلقهم لغرض هذا كالاولى من الزينة على العجز وجعل يربطان ما ان المنتفق
 بشئ محتاج اليه وادعوا وجعل فيهم والقدم لا يلزمه الحاجة الى غير لان وجود
 لطيفه العلم سواد واذا كان كذلك تعالى عن المنافع والمضار لان ليس
 بعلول الكون والوجود والذبح والضرب لا يلحقان الامعلول الوجود
 العايم لا بنفسه وان قلته لا فتيمن اذا وضع الاصل اذا ادى ما انقضى
 عليه في اوقاته وجعل شغله في سائر الاوقات ينفع الناس ودفع الضرر
 عنهم افضل من منع نفعاً قد مكنته الله منه للناس فلم ينفعهم به وجعل
 يرضى ذلك عبادة لم يكلفه لما يوزع جعل الله له في ذلك سبيلاً الا ترى ان الله عز وجل
 قد كلف كل صاحب فضيلة اعطاء المحتاج الى فضله قاصداً ولين افضل الان
 اخبرونا الاجل بالامر جميعا الذي كلفه الله اولئك في الاصل فما لم يكلف الله
 والتقصير عما كلفه واذا كان العجز وصل عن المنافع متعالياً فتباعدت
 اعظم العز الى والزل في لديه نفع خلقه لان الله جعل الناس شركاء في العلم
 لا يقوم عليهم الا بالتعاون والتفاصد فلما اراد جعل احتياج ان يكون قرآناً
 او حدة ادا او تجاراً او شاططاً وما اشبه ذلك مما يحتاج اليه الناس ولا يرد
 لعدم الارض ومدار الناس ولكن بنوعاً ونهم يجعل اموالهم ويلتزم عليهم
 مما عذرهم بها اجمل في اخذ اموال الناس ومنهم قولكم ومنفعهم التي
 اعطاكم الله واشرك في ذلك بينكم وانتم ايها المدعوون انكم غير اكل من
بسم الله الرحمن الرحيم
 والله لا يكلفنا ما ليس في الوسع *لا* فقد اطلق الله الشغل بغير
 عبادته في غير وقت العبادة واخبرنا اننا انما نل نفع العباداة الناس لم
 فان خلقهم لغرض هذا كالاولى من الزينة على العجز وجعل يربطان ما ان المنتفق
 بشئ محتاج اليه وادعوا وجعل فيهم والقدم لا يلزمه الحاجة الى غير لان وجود
 لطيفه العلم سواد واذا كان كذلك تعالى عن المنافع والمضار لان ليس
 بعلول الكون والوجود والذبح والضرب لا يلحقان الامعلول الوجود
 العايم لا بنفسه وان قلته لا فتيمن اذا وضع الاصل اذا ادى ما انقضى
 عليه في اوقاته وجعل شغله في سائر الاوقات ينفع الناس ودفع الضرر
 عنهم افضل من منع نفعاً قد مكنته الله منه للناس فلم ينفعهم به وجعل
 يرضى ذلك عبادة لم يكلفه لما يوزع جعل الله له في ذلك سبيلاً الا ترى ان الله عز وجل
 قد كلف كل صاحب فضيلة اعطاء المحتاج الى فضله قاصداً ولين افضل الان
 اخبرونا الاجل بالامر جميعا الذي كلفه الله اولئك في الاصل فما لم يكلف الله
 والتقصير عما كلفه واذا كان العجز وصل عن المنافع متعالياً فتباعدت
 اعظم العز الى والزل في لديه نفع خلقه لان الله جعل الناس شركاء في العلم
 لا يقوم عليهم الا بالتعاون والتفاصد فلما اراد جعل احتياج ان يكون قرآناً
 او حدة ادا او تجاراً او شاططاً وما اشبه ذلك مما يحتاج اليه الناس ولا يرد
 لعدم الارض ومدار الناس ولكن بنوعاً ونهم يجعل اموالهم ويلتزم عليهم
 مما عذرهم بها اجمل في اخذ اموال الناس ومنهم قولكم ومنفعهم التي
 اعطاكم الله واشرك في ذلك بينكم وانتم ايها المدعوون انكم غير اكل من

و منقح کماله و بافتن در نسخه
 با نفس خود و بافتن در نسخه
 با نفس خود و بافتن در نسخه
 با نفس خود و بافتن در نسخه
 من اموال الناس ولا اشتغفین بقولهم و اسبابهم ما عدلکم فی منن الناس
 و اولکم و معونتکم الی اعطاکم الله تعالی بل اجل و اعلی و اعرف بالله و انفع بخلکم
 و ارحم بهم منکم معشر الجهلة و اثنی و عدین من الکاتب من طه ثم با نفس
 اتخذ لنفسه قلیلاً و اعطى اولی حاجه من ذلك کثیراً فکما شباع بطین جائیه
 او کسوت ظهور عاریه او اژدها کدیور او التفرج عن مایوف و مکروب
 اعظم عند الله عز و جل و ادنی لبا علیه لرافته و رحمة عز و جل بهم من
 طول الیام و سرد الصيام ⑤ تم کتاب سرف الساعه و الحمد لله العلی
و قال فی کتاب العیاب الناس مع و کتاب التالیس
 اعلم ان الکبایریت قوام العمل و بها صلاحه و بها فسادہ و لذلك
 یحرق و یسود و یکسب و هی من ذک التي تعوض و تسقط و تلزم و تجع
 بین الزینق البرانی و الجسد الذی یرام عفا به حتی یلزمه حتی یلزمه
 ولا یتدر علی مفارقه و تزیید یجمع عند اللآء و لیسهم و یخرج بالملق
 علیه و یدفع عن الاکسیر الشعث و القشاقه و الداعی الی التیمر و الی
 و الامتناع من الحیا و رة و لابد من تطییرة و الا افسدت العمل کله و لعل
 منها یفسد کثیرا من الاشیاء المصفاه المطهره و تحرقه و تسوده و قد
 رأینا ذک عیاناً و کثره الشهادات من حکم علی ذک و التی یرمیه
 و قد رأینا کثیرا من طلاب الصناعه و عدموا النفع بها من أجلها
 فاذا کان مطلوباً نفع الحرق و الطیران عن الکبایریت فلیتظروا اولاً
 لم تحرق الکبایریت و لم تطیر فاذا عرفنا ذک سهل علينا معرفة ما نروم
 حرق النصارا و التورس بحرق قوا
 مسر راينه کانه عالم

فلسفه محمد بن زکریای رازی

دروازه حکمت متعالیه

فلسفه محمد بن زکریای رازی

دروازه حکمت متعالیه

محمد بن زکریای رازی از زمره حکیمانی است که بعد فلسفه و حکمت وی در حاشیه و غبار تاریخ قرار گرفته و بی مهری ها و بغض هایی که در حق وی در طول تاریخ رواداشته شده است خورشید درخشان حکمت وی را مکدر و بی رنگ کرده است.

محمد بن زکریای رازی از جمله فرزندان قرن سوم هجری محسوب می شود که در کمتر علمی پیشرو و صاحب نظر نبوده است و با توجه به گستردگی کارها و فعالیتهايش در عین حال می توان گفت که در هیچ علمی پیرو محض و مقلد نبوده است، در علوم فراوانی مجتهد و صاحب رای بوده و از هیچ انحرافی در هیچ زاویه علمی رد نمی شده است.^۲

^۲ معرفت شناسی رازی در پرتو اندیشه های "جان دیویی" و دلالت آن در تحلیل مسائل اجتماعی/ مرتضی سحاب خدامرادی/

اسامی قریب به ۲۸۰ اثر علمی در زمینه های مختلف علمی اعم از طب، کیمیا، حکمت، موسیقی، کلام، و شرعیات که از وی باقی مانده حکایت از یک نابغه ای عظیم و یک فکری رفیع در دوره ای که به عصر طلایی تمدن اسلامی موسوم است می کند.^۳

نابغه ای از ملک ری که جورج سارتن در تاریخ تمدن به حق نام این دوره را (نیمه دوم سده نهم)^۴ به نام این حکیم فرزانه، دوره محمد بن زکریای رازی نام نهاده است، از تمام معاصرینش یک سر و گردن بالاتر و شاخصتر، نقطه عطفی در تاریخ علم ایران زمین است، معنای طب قبل از رازی و بعد از رازی فرق می کند، طبیبان بعد رازی جمله جیره خوار خوان تجارب وی هستند، معنای کیمیا قبل از رازی و بعد از رازی متفاوت است، کیمیا در قبل رازی در زمره سحر و جادو بود و بعد از رازی در زمره علوم طبیعی، الحق وی پدر علم شیمی و طب بیمارستانی محسوب می شود.^۵

^۳ سیره فلسفیه/ صفحه ۷۵/ شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

^۴ مقدمه بر تاریخ علم / جورج سارتنون/ صفحه ۶۷۴

^۵ مقاله از کیمیای جابر تا شیمی رازی / دکتر حسین نصر/ مجله معارف

اسلامی/ نشریه اوقاف شمار چهار/ صفحه ۲۹

این حکیم فرزانه که در علوم تجربی مثل شیمی و طب صاحب نظر و صاحب سبک بود، در علوم نظری هم صاحب اندیشه و سبک خاص خود بود می‌توان به جرات گفت که اکثر کتب فلسفی تازمان خود اعم از پهلوی و یونانی را خوانده بود، حکیمی که خود مسلط به زبان یونانی و پهلوی بود و فارغ از استعانت ترجمه دیگران به طور مستقیم به منابع رجوع می‌کرد،^۶ و برداشت‌های شخصی و بلا واسطه‌ای از این متون داشت، علی‌رغم اینکه در علوم وی را شاگرد علی بن ربن طبری، یا ایرانشهری و یا ابو زید بلخی می‌نامند ولی خودش به شاگردی هیچ یک از این بزرگان اشاره نکرده و فقط خود را شاگرد مکتب جابر ابن حیان^۷ می‌داند.

به هر حال این حکیم فرزانه اگر مستقیم هم از این فرزندان کسب فیض نکرده باشد، حتما کتب و تصنیفات آنها را مطالعه و پژوهش کرده است، حکیم رازی هم خوشه چین مکتب خسروانی بوده و هم وامدار مکتب یونانی؛^۸ مورخان و تاریخ

^۶ حکیم رازی / پرویز ادکایی

^۷ تحلیلی بر سرچشمه آموزشی رازی (نقدی بر ارتباط علمی - آموزشی با بلخی، ایرانشهری و طبری) / محمد زندی

^۸ محمد بن زکریای رازی دانشمندی که باید از نو شناخت/ مهدی دانشیار

^۹ محمد بن زکریای رازی و جریان تولید علم در قرن سوم و چهارم هجری / دکتر محمد حین بهنام فر

نویسانی چون ابن ندیم حکمت وی را بیشتر متأثر از یونان می‌دانند، و کتابهای این بزرگوار هم حاکی از همین واقعیت دارد، ایشان در کتاب سیره الفلسفیه خود را در پاره‌ای از امور پیرو سقراط حکیم می‌داند و در پاره‌ای از نوشته‌جات مشخص است که از افلاطون پیروی می‌کند؛^{۱۰} در گوشه‌ای اثرات حکمت خسروانی دُرّ وی نمودار می‌شود و گاهی به منطق ارسطویی مَثُوسل می‌شود بدین لحاظ حکمت محمد بن زکریای رازی با هیچ‌یک از حکمت‌های قبل از خود شباهتی محض ندارد، بلکه مثل علوم تجربی مربوط به او یعنی طب و کیمیا، می‌بایست گفته شود در زمینه حکمت هم رازی نقطه‌ای عطف بوده است. تلاقی حکمت هادر این دوره در وجود این فرزانه و خروجی خاصی از آن، که خود می‌توانست زمینه‌ساز حکمت‌هایی چون حکمت اشراق و حتی حکمت متعالیه ملاصدرا باشد.

مطابق تطبیقی که بین دو حکمت صدرایی و رازی می‌کنیم به صورت واضحی مشخص است که ملاصدرا در تعریف حکمت و تاثیرات آن مواردی را عنوان می‌کند که قبل تر

^{۱۰} بررسی تطبیقی قدمای خمسه محمد بن زکریای رازی با قدمای افلاطونی/فاطمه بختیاری و اکبر امیری

^{۱۱} حکیم رازی/پرویز انکائی/ صفحه ۱۷۳- ۲۶۸

^{۱۲} الفهرست ابوریحان بیرونی/ تحقیق دکتر مهدی محقق

محمد بن زکریای رازی عنوان داشته است، مثلا اینکه رازی در تعریف حکمت عنوان می‌دارد که فلسفه و حکمت باعث می‌شود که انسان تکامل پیدا کند و از مرتبه بهیمی به مرتبه اعلا برسد؛^{۱۳} و خاطر نشان می‌کند که هدف انسان در جهان این است که فیلسوف شود تا بتواند آگاهی نسبت به مراتب بالای انسانی بدست آورد و همین آگاهی منجر بدان می‌شود که مرتبه آن از لحاظ وجودی بالا رود و از قید ماده و این جهان خلاص گردد، و ملاصدرا هم در مقدمه اسفار اربعه، تعلیم حکمت را بالاترین مرتبه وجودی انسان و تکامل انسان معرفی می‌کند، حکیم رازی در فلسفه خود عنوان می‌دارد که حکمت جهت تقرب به خدا و متصف شدن به صفات الهی به قدر طاقت بشری آلت، ملا صدرا در اسفار می‌نویسد:

ان الفلسفه استكمال النفس الانسانیه بمعرفته حقایق الموجودات علی ماهی علیها والحکم بوجودها تحقیقا بالبراهین لاخذ باطن والتقلید بقدر الوسع الانسانی و عینا همین جمله را حکیم رازی در تعریف فلسفه عنوان می‌دارد.^{۱۵}

^{۱۳} سیره الفاسفیه

^{۱۴} اسفار اربعه / ملا صدرا / جلد ۱ / صفحه ۲۰

^{۱۵} فیلسوف ری / دکتر مهدی محقق / صفحه ۲۳۱

حکیم رازی فلسفه را در بعد عملی و نظری معرفی می‌کند^{۱۶} و همین قسمت بندی است که ملاصدرا در اسفار ارائه می‌دهد،^{۱۷} که بعد عملی ابزاری است برای فهم بعد نظری حکمت، گرچه از حکیم رازی کتبی در فلسفه به جای نمانده ولی معاندانش با ذکر بعضی از این عبارات از کتبش این مساله را خاطر نشان می‌سازند که چه قدر این حکیم فرزانه از لحاظ عقلی جلوتر از معاصرینش بلکه تا دوره های بعد تر بوده، که مفاهیم عمیق فلسفی که عنوان می‌کرده مورد فهم آنها نبوده؛ و این عدم فهم کار را به جایی رسانیده که وی را ملحد می‌گفتند^{۱۸} و تکفیر می‌کردند، همان کاری که بعدها گریبانگیر شیخ شهید سهروردی و عامل قتل وی شد، و بعدها ملاصدرا را در کهک به انزوا کشانید.

در اینجا باید متذکر شد که تعریف عقل از نگاه حکیم رازی لاجرم همان عقلی نیست که در حکمت یونانی مطرح می‌شود، و حتی با عقل در مکتب معتزلی هم متفاوت است در عقلی که حکیم رازی معرفی می‌کند جایگاه اخلاق حفظ شده است، عقل را در اخلاق جستجو می‌کند، و پایبندی به

^{۱۶} همان منبع / فصل هفتم / صفحه ۱۵۶

^{۱۷} اسفار اربعه / جلد اول / چاپ بیروت / صفحه ۳

^{۱۸} اعلام النبوه / ابوحاتم رازی

اصول، این عقل صرف عقل استدلالی نیست، و اینگونه نیست که نتواند از عهده مسایل اخلاقی و نفسانی انسان بر نیاید، این عقل همانطور که گفته شد با عقل معتزلیان که حتی نمی‌تواند بسیاری از مفاهیم قرآنی چون صراط را هم تبیین کند متفاوت است، به نظر این عقل همان عقلی است که در طب روحانی از آن تعریف می‌کند، و همان عقلی است که کلینی رازی در کتاب الکافی^۹ در باب عقل و جهل از آن نام می‌برد، چرا که در این عقل جایگاهی برای کیمیا باز شده و قلب مواد به مواد دیگر مطرح می‌شود در صورتی که در فلسفه ارسطویی چنین چیزی مطرح نمی‌شود و قلب مواد را مردود می‌دانستند.

پس لازم است از دریچه‌ای دیگر به حکمت رازی توجه شود، و این مرد فرزانه را از کمند گمانه زنی غرض ورزان و بیهوده اندیشان جدا نمود.

^۹ محمد بن علان کلینی رازی از محدثان هم عصر رازی محسوب می‌شده است، که چون رازی که که ۱۵ سال از عمر خود را صرف الحاوی کرد، ۳۰ سال از عمر شریفش را در جمع آوری الکافی در ری صرف کرد، و همچون رازی از ری به بغداد عزیمت نمود. و هر دو از دشمنان سخت اسماعیلیه و مدافعان مذهب امامیه بوده اند.

حکیم رازی در زمینه کلام کتب فراوانی از خود به جای گذاشته که عناوینی جالب توجه دارد؛^{۲۰} یعنی گرچه این کتب به جای نمانده ولی با نگاهی به این عناوین می توان به محتوای آن تاحدودی پی برد، شاید مناسب باشد قبل از پرداختن به کتب کلامی رازی ، جو حاکم بر دوران وی را مروری بکنیم، رازی چهارسال قبل از ولادت امام زمان عج در شهرری یعنی در سال ۲۵۱ هجری به دنیا آمد؛^{۲۱} یعنی یک سال بعد از وفات حضرت سید الکریم عبدالعظیم علیه السلام در ری،^{۲۲} به جمهور همه مورخان این دوره ، دوره ای بوده که جو غالب بر شهرری شیعه اثنی عشریه بوده، چرا که حضرت عبدالعظیم علیه السلام به عنوان نقطه عطفی در تاریخ ری ، منجر به برگرداندن جو سنی مذهب به شیعی بوده است.^{۲۳} در این دوران علویان طبرستان قدرت گرفته بودند، و در طالقان و قزوین و چالوس حکومت می کردند.

از سویی در این جو شیعی مذهب ، یک فرقه ای هم جوانه زده بود به نام فرقه اسماعیلیه که شیعیان شش امامی بودند، گرچه در پاره ای از موارد با شیعیان اثنی عشری مشترک

^{۲۰} الفهرست ابوریحان بیرونی/ تحقیق مهدی محقق

^{۲۱} همان منبع

^{۲۲} مسند حضرت عبدالعظیم علیه السلام/ محمدی ریشهری

^{۲۳} ری باستان جلد ۲/ دکتر کریمان

بودند ولی در بسیاری از موارد وجه اشتراکی نداشتند، شاید به وجود آمدن تفرقه بین شیعیان، و قدرت گرفتن یک فرقه ای در برابر مذهب شیعه اثنی عشریه در آن زمان دسیسه ای هم بوده که مانع قدرت گرفتن شیعیان بوده باشد، به هر حال اسماعیلیان که به باطنی‌ها و تاویلی‌ها هم شهرت داشتند، تحلیلی متفاوت از مساله امامت داشته و حتی قرآن را به گونه ای دیگر تفسیر میکردند، و با داشتن مبلغانی زبر دست و آموزش دیده با هر صنفی به زبان خودش صحبت می کردند،^{۲۴} و مردم را از شیعه اثنی عشریه به اسماعیلیه دعوت می کردند، آنها خود را معتقد به باطن شریعت می دانستند و می گفتند سایرین که ظاهر شریعت را گرفته اند مثل چهار پایان می دانند، سایر شیعیان را چون بدن و خود را چون روح می دانستند، اسماعیلیان قائل به هفت امام معصوم بودند که در شش امام با شیعیان اثنی عشریه موافق و در امام هفتم اختلاف داشتند آنها اسماعیل و بعد از او محمد پسرش را امام می دانستند، و معتقد بودند که امام هفتم قائم است و با ظهور وی قیامت به پا می شود و قیامت یعنی همان طور که در قبل ظاهر بر باطن حاکم بوده در زمان وی باطن بر ظاهر غلبه می کند، معنای نماز این نشست و برخاست نیست، یا روزه نخوردن

^{۲۴} فرقه اسماعیلیه

نیست، وحج چیز دیگر است، می گفتند در هنگام ظهور امام قائم اگر کسی به ظواهر عمل کند ملحد است، امام قائم آنها کلیه ظواهر شرعی را برداشته بود، آنها معتقد بودند که حکمت و فلسفه و حکمت تماما تاویلات باطنی دارد، و عقل برای رسیدن به آنها هیچ جایگاهی ندارد این امام است که تعیین می کند که تاویل آن چیست. به این لحاظ در همه چیز باید پیرو امام بود و علوم عقلی و تجربی هیچ وجهی ندارد،^{۲۵} حتی و طب و کیمیا، در مقابل این جریان جریان شیعه امامیه قرار داشت، که امام را فقط منتسب به نص پیامبر و معصوم می دانست، و از سویی معتقد بود بعد از آغاز دوران غیبت، می بایست فقها با استعانت از کتاب و حدیث و عقل دست به اجتهاد بزنند،^{۲۶} و این جنبه عقلانی در آن دوره بسیار قوی بود که در خاندان سادات نوبختی و بعد از آن شیخ مفید و سید مرتضی به حداعلای خود رسید، جایی که روایت با حدیث منافات داشت، روایت را ظنی و عقل را یقینی می گرفتند و نقل را کنار می گذاشتند، در کانون و بستر شیعه امامیه اجتهاد

^{۲۵} فرقه اسماعیلیه

^{۲۶} تجریدالاعتقاد/ خواجه نصیرالدین طوسی

مهمترین رکن محسوب می‌شد، و این عقل‌گرایی زمینه‌گسترش بسیاری از علوم را منجر می‌شد.^{۲۷}

پس در این محیط محمد بن زکریای رازی رشد نمود، اسماعیلیه که چون موریانه به جامعه رسوخ کرده بود عامل شد که حکیم رازی به مقتضای حال عصر خود در برابر این فرقه ساکت ننشیند و با تصنیف کتب و برقراری مناظراتی در جمع عقاید آنها ابطال و نادرستی دعوت آنها را آشکار کند، رازی با مصاحبت بزرگانی از شیعیان امامی چون صاحب‌المحاسن، ابو جعفر احمد بن محمد برقی^{۲۸} و مسعودی صاحب مروج الذهب در ری^{۲۹} و داشتن نگرشی امامی به این مدعیان پاسخگو باشد.

همان‌طور که اسماعیلیان از جمله ابوحاتم رازی و ناصر خسرو و حمیدالدین کرمانی از زمره معاندان رازی محسوب می‌شدند می‌توان رازی را هم‌یکه تاز مبارزه با اسماعیلیه در عصر خود دانست، چرا که جمهور علما و فضلائی عصر رازی عموماً جزو فقها و محدثین محسوب می‌شدند و اسماعیلیه ادعای عقلانی

^{۲۷} محمد بن زکریای رازی دانشمندی که باید از نو شناخت/عقل‌گرایی

شیعی/صفحه ۱۰۵

^{۲۸} حکیم رازی/ پرویز انکابی/ صفحه ۹۰

^{۲۹} همان منبع صفحه ۸۹

بودن مذهب خود را به طریق خود مطرح می‌کرد، و کمتر کسی در مقابل ادعای آنها در هر زمینه قیام می‌کرد، و رازی به عنوان یک فیلسوف متشرع در برابر آنها بود، به این لحاظ مورد هجمه سنگین آنها قرار گرفت، رازی یک فرد واحد و اسماعیلیه در لباس یک جریان و سیستم مطرح بود.

در جریان الهیات و خداشناسی حکیم رازی کتاب "فی ان الانسان خالقا متقنا حکیما" را نوشت که همان طور که از اسم کتاب بر می‌آید در باره اثبات عقلانی خالق است، اسماعیلیه قایل به نظر تعطیل در زمینه خداشناسی بودند، برای معرفی خدا می‌گفتند

"آفریدگار نه چیز است، ونچیز، ونه محدود است و نه نامحدود، ونه موصوف ونه ناموصوف و نه در مکان است و نه در نامکان و نه در زمان است و نه در زمان نیست، ونه هست و نه نیست"^{۳۰}

یعنی مکتب تعطیل هیچ درباره خدا نمی‌توان گفت و هیچ گونه برهانی به شناخت آن وجود ندارد، و عقل توان دسترسی به آن را ندارد، چون بین خلق و خدا تباین ذاتی وجود دارد

^{۳۰} دبستان مذاهب / چاپ هند صفحه ۲۸۱

و این تباین ذاتی منجر بدان می شود که هیچ درباره خدا نتوان بدست آورد، و وجود اشتراک لفظی در بین موجودات و خدا می باشد، و متباین، گرچه این اشکال هم در فلسفه مشایی چون آنها هم وجود را اشتراک لفظی می گیرند وجود دارد، که حکیم رازی با این مساله به مواجهه پرداخت تحت این که از راه عقلانی می توان به وجود خدا پی برد، و نگاه به انسان حاکی از این است که انسان دارای خالق استوار کار و حکیم می باشد

درزمینه خدا شناسی، ابو حاتم در اعلام النبوه و ناصر خسرو در کتاب جامع الحکمتین به رازی ایراد وارد می کند که رازی معتقد به قدمای خمسه می باشد و^{۳۲} به پنج قدیم قایل است و بدین لحاظ بسیاری از متقدمان و متاخران هم پیرو این افراد شده اند و نادانسته حرف آنها را بازگو می کنند، شایان توجه است که قایل بودن به قدما خمسه و سایر قدما از متون یونانیان نخستین چون فیثاغورث و افلاطون و حتی ارسطو بر می آید، ارسطو با قایل شدن به اینکه عالم ازلی و ابدی است در واقع قایل به قدمای اربعه است یعنی خدا، هیولی، فضا و

^{۳۱} این سینا با اشاره به شرکت کردن در مباحث اساعیلیان علی رغم مذهب پدر از این فرقه کناره گرفت.

^{۳۲} بررسی تطبیقی قدمای خمسه محمد بن زکریای رازی با قدمای خمسه افلاطونی/ فاطمه بختیاری، اکبر امیری

زمان، چرا که با وجود عالم از ازل می‌بایست سه رکن دیگر یعنی هیولی و بالطبع مکان و زمان هم که وابسته به آن هستند ازلی باشند، و این مساله در فلسفه سینوی هم وجود دارد، گر چه بوعلی هم طبق آنچه عنوان می‌شود با آنکه پدر و برادرش اسماعیلی بودن از پذیرفتن آنچه فرقه اسماعیلیه می‌گفتند عدول کرد و به شیعه امامی پیوست پس این انتقاد از جانب اسماعیلیه بر علیه حکیم رازی است و هم فلسفه مشائی سینوی، در فلسفه حکیم رازی یک قدیم دیگر هم وجود دارد به نام نفس که شاید این قدیم به خاطر گرایش افلاطونی حکیم رازی به آن افزوده شده است تا اینجا می‌خواستم متذکر شوم که اعتقاد به قدمای چند گانه خاصه حکیم رازی نیست، بلکه سایر فلاسفه هم بدان قایل بوده‌اند، و دلیلی بر تکفیر نمی‌شود، حکیم رازی نفس کلی را به عنوان قدیم اضافه می‌کند، که این نفس کلی شامل عقل هم می‌شود، در فلسفه رازی باری تعالی و نفس کلی و هیولی و فضا و زمان در یک مرتبت از لحاظ وجودی نیستند، و می‌توان گفت که متباین هم نیستند، چرا که منشاء بروز فعل باری هستند، همان چیزی که بعد ها به عنوان وحدت وجود مطرح شد، که جملگی دارای یک وجود هستند اما در مراتب مختلف یعنی در فلسفه حکیم رازی اراده باری به شناخته شدن خودش

مطرح می‌شود که نفس کلی پدید می‌آید که این نفس کلی شامل دو رکن عقل به عنوان درک کننده و نفس به عنوان درک شونده می‌باشد، که این‌ها با باری تعالی یک وجود دارند اما در رتبه وجودی دیگر، و این نفس است که از هیولی می‌تواند عالم را خلق کند و در آن درآمیزد، یعنی به عبارتی هیولی هم از وجود است که توسط نفس متعین شده است، و مکان و زمان مطلق هم از عوارض هیولی می‌باشند، در حدیثی از امام سجاد علیه السلام است که از ایشان پرسیده شده که جهان از چه چیز خلق شده ایشان فرمودند: سه رکن، هوا، نور و قلم، ^{۳۳} که هوا می‌تواند همان مکان مطلق باشد که افلاطون می‌گوید قابل درک عقلانی است، نور انرژی یا هیولی و قلم همان نفس کلی باشد به هر حال قایل به قدمای خمسه بودن و همه را یک وجود گرفتن و در مراتب مختلف از جمله مواردی است که در سایر فلسفه‌ها و حتی در فلسفه اشراق و ملاصدرا هم قابل بررسی می‌باشد، در همین جا لازم به ذکر است که عده‌ای از متقدین از جمله ناصر خسرو و متاخرین ما از جمله پرویز اذکایی در کتاب حکیم رازی، به اشتباه رازی را از اصحاب هیولی می‌دانند غافل از اینکه اصحاب هیولی به کسانی اطلاق می‌شود که اصلاً به چیزی ما ورای طبیعه مثل

^{۳۳} بحار الانوار جلد ۵ / تفسیرکنز الدقایق و بحر الغرایب جلد ۱۳ جز سوم

خدا روح و نفس قایل نباشند و همه آنها را ناشی از هیولی و ماده بدانند، ولی حکیم رازی در ذکر قدمای خمسه قایل به دو رکن باری تعالی و نفس کلی است که از هیولی نیستند پس نمی‌توان ایشان را از اصحاب هیولی دانست،^{۳۴} گرچه رازی در مورد هیولی قول ذی مغراطیس را مبنی بر جزء لایتجزی یعنی اتم را قبول می‌کند و^{۳۵} قایل بدان می‌شود که جهان از اتمها ساخته شده اند که این اتمها با ترکیب با خلاء عناصر را پدید می‌آورند، در اینجا نظریه اتم را رازی از ذی مغراطیس می‌گیرد ولی خلاء را بدان اضافه می‌کند، خلاء در نزد فلاسفه ممتنع بود و قایل به امتناع خلا بودند رازی با استدلال و آزمایش اثبات می‌کند که خلا در جهان وجود دارد و همین خلا می‌تواند منشاء چگال یا غیر چگال بودن عناصر شود، این ایده رازی که بر خلاف جمهور سایر فلاسفه بود از شیمی دان بودن رازی بر می‌خیزد و اینکه بر خلاف سایر فلاسفه چون کندی هم نوا با جابر بن حیان کسی را فیلسوف می‌داند که کیمیا را قبول داشته باشد^{۳۶} و تبدیل جوهری یک عنصر به عنصر دیگری را بپذیرد در نظر رازی، جوهر توانایی

^{۳۴} جستاری در طبیعت‌گرایی محمد بن زکریای رازی / سیمین اسفندیاری، محمد مهدی حاتمی

^{۳۵} رازی، از عقاید دموکریتوس تا نظریه اتمی

^{۳۶} محمد بن زکریای رازی دانشمندی که باید از نو شناخت / مهدی دانشیار

تبدیل شدن از جوهری به جوهر دیگر را دارد، و تاحدودی حرکت جوهری صدراپی را هم می‌توان از آن اقتباس نمود. گروهی از دانشمندان این اعتقاد به قدمای خمسه را دلیل بر ثنوی بودن و پیرو مانوی بودن رازی می‌دانند در صورتی که اولاً مانویان اهریمن را در قدما ذکر می‌کنند در مقابل باری تعالی نه وجودی ضعیف‌تر از آن و در ثانی منشاء شر می‌دانند در ثانی رازی از جمله کتاب‌هایش الرد علی سیسن الثنوی می‌باشد که سیسن از شاگردان مانی بوده و بعد از وفات مانی بنا به وصیت مانی خلیفه بعد از او می‌شود و مقام او در بابل بود و ابن ندیم مجموعه نام کتاب‌های وی را ذکر می‌کند. از سویی رازی در جای‌جای سیره فلسفیه خود را از کیش و رسم مانویان مبری می‌داند، مثلاً می‌نویسد "...وروش مانویه در بریدن نفس خود هرگاه که خاطر به جماع میل کند و عادت دادن خویش به گرسنگی و تشنگی واجتناب از استعمال آب و... را نمی‌توان پذیرفت"^{۳۷}

و یا در جای دیگر از همین کتاب می‌نویسد: "سیرت مردم هند و مانویه و رهبانان و ناسکین چون روش عادلانه منحرف

^{۳۷} سیره فلسفی/ کتاب فیلسوف ری/ صفحه ۲۲۱

و بر اثر تحمل رنج بر نفوس است محرک غضب الهی بوده و نمی توان نام فلسفه بر آن نهاد^{۳۸}

نام کتاب دیگری که از رازی وجود دارد " **فی وجوب دعوه النبی علی من نقر بالنبوات** " یعنی در لزوم دعوت پیغمبر بر رد آنکه بر نبوات خرده گرفته است می باشد.

از اسم کتاب مشخص است که این کتاب در اثبات وجوب دعوت انبیاء الهی می باشد و رد کسانی که که بر نبوت پیامبران خرده گرفته اند، جای تعجب دارد از کسانی که در فهرست کتب رازی این کتاب را دیده اند و باز هم دو کتاب مخاریق الانبیاء و نقض الادیان را منسوب به رازی می دانند، و وی را منکر نبوت و پیامبری قلمداد کرده اند، به قول ابن ابی اصیبعه این انتساب به مقام رازی نمی خورد بلکه این از جمله کارهایی است که مغرضان در جهت ترور شخصیت رازی انجام داده اند و متأسفانه عده ای از متقدمین هم بر آن صحنه گذاشته اند، علاوه بر این کتاب از متون مختلفی که در نوشته های خود رازی وجود دارد می توان این ادعا را مردود دانست، و حکم به شریعت مداری این فرزانه رازی داد. جالبست که ابن اصیبعه کتابی به نام احکام قرآن را از جمله کتب رازی

^{۳۸} همان منبع صفحه ۲۲۳

معرفی می کند در جایی که کسانی که در زمینه احکام قرآن کتاب دارند اسم رازی را می آورد، که این کتاب شامل نحوه قرائت قرآن و احکامی که از آیات بر می آید ذکر شده است. رازی در کتاب شکوک علی جالینوس در شک در کتاب برهان جالینوس می نویسد:

" نبدا من ذلك البرهان، اذ كان اجل الكتب عندی وانفعها بعد كتب الله المنزلہ و ماندکر منها ما لیس حق و...."^{۳۹}

"شروع می کنم از کتاب برهان که این کتاب پس از کتابهای آسمانی جلیل ترین و سود مند ترین کتاب نزد من است..."
که به قول دکتر مهدی محقق قوی ترین بر این است که ایشان معتقد به کتب آسمانی بوده است.

نظر شما را به متن یک نسخه نو یافته از محمد بن زکریای رازی در کتاب شرف الصناعته جلب می کنم این کتاب از زمره کتب خطی کتابخانه بریتانیا با شماره or13006 می باشد که تاریخ کتابت آن ۹۳۰ هجری است، این کتاب در مجموعه ای با عنوان گزیده رسایل دوازده گانه در کیمیا به اهتمام

^{۳۹} شکوک علی جالینوس/ صفحه ۳/ تصحیح دکتر مهدی محقق/ انجمن آثار
مفاخر فرهنگی ایران/ ۱۳۸۵

دکتر احسان مقدس در انتشارات احیای میراث مخطوط در سال ۹۴ به طبع رسیده است و ترجمه این متن در کتاب محمد بن زکریای رازی دانشمندی که باید از نو شناخت صفحه ۱۸۳ وجود دارد

"....حکماء و دانشمندان که واقعاً فلزات گرانبها را استخراج می‌کنند و به علم آن دست پیدا کرده‌اند را نباید با جماعتی که خود را به جای آنها جای می‌زنند اشتباه گرفت:

« الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا ۗ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ لِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا » (سوره کهف آیه ۱۰۴ و ۱۰۵) «زیانکارترین مردم آنها هستند که عمرشان را در راه حیات دنیای فانی تباه کرده‌اند لذا اعمالشان همه تباه گشته و روز قیامت آنها را هیچ وزن و ارزشی نخواهیم داد. زیرا آنها کاری که در آن جهان ارزشی دارد نکرده‌اند.»

این‌گونه شیادان نه تنها که در این دنیا نتوانسته‌اند
گوهرها را از سنگ‌ها استخراج کنند بلکه روسیاهی در دنیا و
آخرت را برای خود خریده‌اند و خسارت و گمراهی بزرگی برای
آنها بوده که به حرام و ندامت و گرفتاری دچار می‌شوند و این
عمل آنها همانند عمل راهزنان و سارقان است که اموال مردم
را به ظلم و جور می‌خورند و در نهایت گرفتار زید و عمر و بکر
و خالد خواهند بود.

و بدانید که سارق دزدی نمی‌کند مگر اینکه وجود و قلب خود
را ظلمانی و مکدر می‌کند و وجودی ظلمانی و آلوده پیدا
می‌کند و چه خواهد کرد در روزی که « یَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ » و
چه به درد می‌خورد مرکب‌هایی که فراهم کرده در حالی که
« وَ لَا بَنُونَ » پسرانش هم بدردش نمی‌خورند و چگونه از زیر
دین مردم بیرون خواهد آمد در روزی که « إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ
بِقَلْبٍ سَلِيمٍ » که قلب سلیم فقط به درد آدم می‌خورد چگونه

قلب سلیمی به همراه داشته باشد کسی که با فریب و دغل و ظلم به سایر مردم ضرر زده و سر مردم را کلاه گذاشته و مال مردم فقیر و بی‌چیز و تهی را خورده است و با روی سیاه در دنیا و آخرت خواهد بود.

در حالی که حکمت چیزی شریف و از انوار الهی است که خواهر نبوت و نزدیک به عصمت و تاج فتوت است و این گوهریست که تمام انبیاء و اولیائش در هر ملتی را بدان مزین نموده و صاحبان حکمت و اصحاب عقول بر همه برتری داده و این نور را بر صاحبان نفوس زکیه رضیه ارزانی داشته است به نظر من که حق بسیار انور و الطف و اطهرتر از آن است که با کثافت باطل ملوث شود همان‌گونه که نور خورشید به قازورات ملوث نمی‌شود هر چند که طلوع و غروب کند.

مگر می‌شود میان شق القمر و سایر معجزات فاخره انبیاء و بین ادعاهای پیامبر نمایان و کاذبین و انواع خرافات فرقی

نگذاشت همان‌گونه که در جریان سحره موسی، میان آنچه ساحران می‌کردند و معجزه حضرت موسی علی نبینا وعلیه‌الصلوة والسلام، تفاوت از زمین تا آسمان بود و چون «
وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا

... ودر جای دیگر در طعن به صوفیه و مانویان می‌نویسد:

و می‌بایست خدای را چنان عبادت کرد که موجب دشواری و تکلف نشود که محتاج شود که دیگران به وی انفاق کنند مگر خدای منان در قرآن کریم فرموده: « لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا »

ما می‌گوییم که شما که می‌گویید اگر انسان به غیر عبادت در زمان غیر از زمان دعا و عبادت مشغول شود آیا درست است این مسأله را بفرمایید که خدای سبحان به عبادت مامحتاج است؟ خواهند گفت: نه، چرا که خدای منان به عبادت کسی محتاج نیست او قدیم است و قدیم به حاجتی احتیاج ندارد و به غیري محتاج نیست.»

به گمانم این متن خط بطلانی باشد بر ادعای کسانی که در طول تاریخ حکیم رازی را به عنوان یک ملحد و ضد نبوت

معرفی کرده اند، از ابوحاتم رازی گرفته تا ناصر خسرو قبادیانی و عبدالحمید کرمانی تا پرویز اذکایی چرا که با توجه به این متن نکات ارزنده ای را اشاره می کند، اولاً در جای جای متن حکیم رازی

ارجاع به آیاتی از قرآن می دهد و ضمناً حکمت را برادر نبوت می داند، و در آخر اینکه در مقایسه ای فرق شق القمر معجزه پیامبر خاتم و سحره فرعون و معجزه موسی را شاهد می آورد، به گمانم برای مردود بودن ادعای ملحدین تا همین جا کافی باشد ولی شواهد دیگر در کتب دیگر را هم ذکر می کنیم.

حکیم رازی در کتاب سیره الفلسفیه می نویسد:

"... اگر فرضاً بر ما ممکن شود که مادام العمر بر پهنه زمین مسلط آییم ولی با مردم به شکلی معامله کنیم که رضای خدا در آن نباشد و ما را از وصول به خیر باقی و نعمت جاوید باز دارد نباید پی سپر این راه شویم و آن لذت را بر این حرمان ترجیح دهیم ..."^{۴۰}

و یا در عبارتی دیگر می نویسد:

^{۴۰} سیرت فلسفی / فیلسوف ری / صفحه ۲۱۹

"از خداوند که بخشنده عقل و گشاینده غم و هم است توفیق یاری می خواهیم تا ما را از آنچه خواست اوست بدارد و به آنچه که سبب قرب به اوست هدایت فرماید"^{۴۱}

در موارد فوق موارد رضای خدای سبحان و عوامل تقرب به وی را از چه طریقی به غیر از نبوت می توان به دست آورد.

در اینجا خوب است به یک نکته اشاره شود که در کتاب اعلام النبوه ابوحاتم آمده و حکیم رازی را متهم به انکار نبوت و رسالت کرده اند و آن عبارت این است که:

" ملحد می گوید که تمام بشر بسویه دارای عقل هستند و خدای سبحان هیچ کسی را بر کس دیگر برتری نداده و اسباب برتری جویی و جنگ و جدال را فراهم نیاورده و ..."

اولا انتساب این قول به رازی ممکن از از مجعولات ابوحاتم باشد و یا آنکه در نقل آن شیطننت به خرج داده باشد و درست عنوان نکرده باشد، با توجه به سیره حکیم رازی می توان این قول وی را اینگونه توجیه و تفسیر کرد کما اینکه برخی فرزندگان بدان اشاره کرده اند که خدای سبحان بشر را به گونه

^{۴۱} همان منبع صفحه ۲۲۳

ای ساخته که از لحاظ طبیعی همه دارای موهبت عقل هستند و اگر همه مردم در خلقت و استفاده از عقل مساوی بودند لاجرم خودشان می‌توانستند که به عقل فعال دست یافته و مسقیما خودشان با خدای منان ارتباط برقرار کرده و احتیاجی به ارسال رسل نبود ولی عقل در برابر نفس قرار دارد که نفس تمایل به دنیا و شهوات دارد و در بند امیال قرار دارد و این در بند بودن منجر بدان شده که از عالم بالا منصرف شده و پی شهوات دنیا باشد، بدین لحاظ نتواند ارتباطی با عالم بالا پیدا کند، در اینجا مساله انکار نبوت نیست بلکه فلسفه نبوت را شرح می‌دهد، که نبوت یک امر قرار دادی نیست، که خداوند بخواهد کسی را بر کسی ارجحیت دهد و موجبات جنگ و نزاع را به بار آورد بلکه موهبتی است که به همه داده شده ولی مجرای اتصال در همه درست نیست و امیال و شهوات اتصال را مخدوش کرده است پس لاجرم یک عده خاص که از امیال و شهوات تهی شدند و عقل آنها توجه به من وجودی را زایل کرده است می‌توانند به آن منبع متصل شوند

که آن هم انبیاء هستند، حکیم رازی در این متن متذکر این قضیه می‌شود راه اتصال به عقل فعال برای همه فراهم است، برای فلاسفه به گونه‌ای و برای انبیاء به گونه دیگر و این

طور نیست که راه مسدود باشد، در این موضوع فلاسفه ای چون ابن سینا و مشایی‌ها هم با حکیم رازی هم‌رای و هم‌نظر هستند، در اینجا باید از ابو حاتم سوال کرد چگونه است که حکیم رازی که در برابر فرقه اسماعیلیه ایستاده است در مناظره فقط در حکم پاسخ‌گو بوده، و چرا از ایشان در باب امامت کیال یا امثال آن سوالی نکرده و اگر این کار اتنفاق افتاده چه جوابی به حکیم رازی داده و استدلال رازی در این زمینه چه بوده است، چرا مناظره را یک طرفه و مخدوش ارایه می‌دهد، به قول علامه مطهری در کتاب خدمات متقابل ایران و اسلام، چگونه ممکن است در مناظره ای در خانه یکی از بزرگان رازی در باب نبوت با فرد دیگری مناظره کند و رازی منکر نبوت شود، و در آن جامعه ملتهب با آرامش زندگی کند، به طور حتم مناظره ای اگر بوده با داعیان اسماعیلیه بر سر مسایل مورد اختلاف اسماعیلیه با شیعیه امامیه بوده و آن هم باب امامت که از طرف اسماعیلیه ادعای جدیدی مطرح می‌شده و بزرگان و مردم در پی این بودند که جواب این شبهات چه می‌باشد، بدین لحاظ مجلس مناظره ترتیب داده اند، چگونه است ابو حاتم در این مناظر متکلم وحده بوده و در باره اسماعیلیه و ادعای‌های عجیب آنها درباره تعطیلی بحث در باره خدا، در باره ظهور و قیام امامشان که ظوابط شرع را رعایت

نمی‌کردند و قرآن را تفسیر به رای می‌نمودند هیچ بحثی را مطرح نکرده، مسلم است در این مناظره حکیم رازی دست برنده را داشته و ابو حاتم جهت انتقام از این مناظره بوده که این کتاب را نوشته و حکیم رازی را ناسزا گفته و ملحد خطاب نموده که صفت ملحد براننده خود اسماعیلیان در طول تاریخ بوده است، ناظر بر این مدعا دو کتاب دیگر حکیم رازی است که یکی " در آثار امام فاضل معصوم " است و دیگری کتاب فی الامامه و دیگری کتاب فی الامام و الموتم (در امام و اماموم) ، دیگر کتاب فی الامه علی الکیال "

کسی که ادعای طرد نبوت را دارد به قول مرحوم مطهری چه دغدغه ای در زمینه امامت دارد؟ جز اینکه قضیه قلب شده باشد، اسماعیلیه اعتقاد داشتند که بعد از امامت امام جعفر صادق علیه السلام امامت به پسران اسماعیل و بعد از اون افراد دیگر می‌رسد که قائم هم هستند، یعنی کسانی که باطن شریعت را آشکار می‌کنند و ظواهر را دور می‌اندازند، و خدا و شریعت توسط این امامان فقط قابل تاویل است و عقل هیچ کسی دیگر به تاویل آن نمی‌رسد.

حکیم رازی در سیره فلسفیه عنوان می‌دارد که با آنکه فیلسوف کسی است که به طور فردی به قوبل سقراط حکیم

بتواند از امیال دست بشوید و هوس‌ها را به بند بکشد و رو به عالم عقل بگذارد ولی در همین متن اشاره به فیلسوف شاهی می‌کند یعنی اینکه از آنجا که همه مردم به این مهم دست پیدا نمی‌کنند و توان به بند کشیدن امیال و شهوات را ندارند، لذا می‌بایست که از فیلسوفی که به این مقام رسیده تبعیت کنند و امر او را اطاعت کنند و این فیلسوف مطلق هراینه انبیا هستند و بعد از انبیاء فقط در امام فاضل معصوم وجود دارد که به این مقام برسد نه هر کس و ناکسی که از راه برسد و بر مردم مسلط شود. خداوند را امام بداند و شریعت را به سخره بگیرد، و قرآن را از پیش خود تاویل و تفسیر کند، هیچ انسان عقلی این مسأله را قبول نمی‌کنند، کسانی که از عقل تهی، یا مسخ شده با حشیش باشند، پس این مناظرات را ابو حاتم یک جانبه به نفع خود و قلب حقیقت پیش گرفته و یک عمر حکیم رازی را که نقطه عطف تاریخ علم جهان اسلام است را به گونه‌ای دیگر جلوه داده است.

چه بسا مرگ رازی هم در اوج میان سالی در ۶۲ سالگی شاید توطئه‌ای از سوی همین ملحدین اسماعیلی رگم خورده باشد. و اما کتاب دیگر رازی در "الرد علی شهید فی لغز المعاد" (رد بر شهید در معمای معاد)

از ابن ندیم و ابن ابی اصیبعه چنین بر می آید که رازی در این رساله می خواهد معاد را ثابت کند و بنابر این محتمل است که اختلاف در نحوه آن بوده باشد مانند روحانی و جسمانی بودن.

آنچه مسلم است حکیم رازی معاد و بازگشت نفس به باری تعالی را هدف خلقت می داند، و فقط این را از تنبیه انسان و توجه وی به ساحت قدسی پروردگار می داند که با تعقل و محدود کردن شهوات و امیال اتفاق می افتد، و یگانه وظیفه انسان را همین تلقی می کند، پس معاد از لحاظ رازی رسیدن به عالم عقل و الله است، اینکه عده ای وی را تناسخی می دانند و وی را از معتقدان به تناسخ قلمداد می کنند مشخص است که اصلاً از معنی تناسخ بی خبر هستید، تناسخ به معنای این است که ارواح از یک بدن به بدن دیگر حلول کند و در این جهان باقی بماند و فقط کالبد ها عوض بشود و روح در ماده بماند، این معنی تناسخ است، اما حکیم رازی اعتقاد به معاد دارد، و ارقای روح که در کتاب طب روحانی روش های این ارتقا و امراضی که ممکن از مانع از این صعود بشود را مطرح می کند

اسماعیلیه اعتقاد به معاد جسمانی نداشتند و برخلاف نظر صریح قرآن کریم بر معاد جسمانی با الفاظی زشت معتقدان به معاد جسمانی را به سخره گرفته و استهزاء می‌کنند، بدین لحاظ با سایرین اختلاف اساسی داشتند، با آنکه فلاسفه‌ای مثل ابن سینا هم نتوانست معاد جسمانی را به اثبات برساند ولیکن خود متذکر شد که سخن شریعت محمدی (ص) را تعبداً قبول می‌کند، مساله معاد از جمله مسایلی بوده که در طول تاریخ فلسفه کش و قوس‌هایی را داشته و نظرات مختلفی در آن ابراز شده است، عده‌ای چون رازی معاد را در نفس‌های عالی مطرح می‌کند و می‌گوید نفوس در این جهان باید به مرحله‌ای از کمال برسند تا بتوانند در عالم عقول وارد شوند و تا به این مرحله نرسیده باشند شایسته ورود به عالم عقول نیستند، پس باید در مراتب پایین‌تر باشند تا زمینه تکامل آنها فراهم شود، برای این مساله پس سایر عقول غیر مستکمله چه سرنوشتی دارند، شیخ شهید سهروردی راه حلی را ارائه می‌دهد که در این راه حل عالمی را به نام عالم مثال بین عالم دنیا و عالم عقول معرفی می‌کند و می‌گوید می‌بایست نفوس غیر مستکمله در این عالم قرار بگیرند تا بعد سرنوشت آنها معلوم شود.

متکلمین در تاریخ علوم اسلامی سرنوشت این نفوس غیر مستکمله را به طریق مختلفی ذکر کرده اند، حکیم رازی عنوان می‌دارد این نفوس غیر مستکمله انقدر در این جهان باقی می‌مانند تا به اکمال برسند، و این حالت را به صورت استکمالی می‌داند یعنی اینطور نیست که انسانی به حیوان تنزل پیدا کند بلکه حیوان می‌تواند به انسان ارتقا پیدا کند یعنی حرکت قهقرایی نیست بلکه استکمالی است، نظیر همان حرکتی که به حرکت جوهری موسوم است، که مثلاً رحم مادر، حرکتی جوهری انجام داده و به درجه نباتی می‌رسد و نفس نباتی پیدا می‌کند بعد با حرکت جوهری به نفس حیوانی وارد می‌شود و بعد با حرکت جوهری از نفس حیوانی به نفس انسانی می‌رسد و این نفس انسانی با التزام به شریعت و انسانیت ارتقا پیدا می‌کند و درجه آن بالایی رود و به قول حکیم رازی به عالم عقل می‌رسد و کامل می‌شود، و به خدا تقرب پیدا می‌کند که این معنای معاد است، اما نکته‌ای که اینجا هست این است این حرکت در عالم می‌تواند از جمادی به گیاهی و گیاهی به حیوانی و در نهایت حیوانی به انسانی و و انسانی هم همین گونه به نفس مطمئنه رسیدن باشد، اما هر جمادی به گیاه تبدیل نمی‌شود، هر گیاهی به انسان تبدیل نمی‌شود، و هر انسانی به عالم عقل وارد نمی‌شود فقط جمادی به گیاه تبدیل می‌

شود که در مسیر گیاه باشد، و گیاهی به حیوان تبدیل می‌شود که در مسیر حیوان باشد، و حیوانی به انسان تبدیل می‌شود که در مسیر انسان باشد و همین‌طور انسانی به تقرب می‌رسد که در مسیر باشد یا به قول حکیم رازی فیلسوف باشد و در مسیر فیلسوف الهی یا امام فاضل معصوم، تکلیف اینها که در مسیر نیستند چه می‌شود، حکیم رازی اشاره می‌کند که اینها در این جهان انقدر از یک بدنی به بدن دیگر می‌روند تا نهایت در مسیر قرار گیرند و ارتقاء پیدا کنند، والا امر خلقت امری عبث خواهد بود این تفکر با تفکر تناسخ مصلح متفاوت است حتی بعضی از مفسرین معاصر در تفسیر آیه ای که ابراهیم در آن امر می‌شود که چهار پرنده را بگیرد و ذبح کند و بکوبد و دوباره فراخواند تفسیر به همین گونه انتقال ارواح کرده‌اند، و احادیثی هم دال بر اینگونه تناسخ در بین جانوران وجود دارد مثلا در احادیثی که ذکر شده فلان جانوران مسخ شده فلان قوم هستند، و حتی در روایاتی است که فردی از دلیل حرام بودن فلان ماهی از حضرت امیر سوال کرد و ایشان فرمود اینها مسخ شده فلان قوم هستند، پس برای اثبات مدعا به ماهی اشاره کرد و ماهی به حرف آمد و خود را معرفی کرد که نفسش چه کسی هست مثلا فلان بن فلان از قبیله فلان، در صورت صحت روایت چندین قرن از آن قوم گذشته، ولی

روح فلان شخص هنوز در فلان ماهی هست و مسلم است که ایم ماهی‌ها که عمر چند صد ساله ندارند، بلکه عود از جسمی به جسم دیگر متبادر می‌شود. و امثال این تفاسیر و روایات و قول‌ها در متقدمین و متخرین وجود دارد به هر حال معاد را به گونه‌ای توجیه و تعریف می‌کنند که قول حکیم رازی هم می‌تواند یکی از همین نظرات باشد و هیچ منافاتی هم به شریعت ستیزی ندارد، بلکه این قول اسماعیلیان است که بر خلاف شریعت حکم می‌کنند.

محمد بن زکریای رازی صراف و پشتیبان

مالی دانشپژوهان عصر خویش

محمد بن زکریای رازی صراف و پشتیبان مالی دانشپژوهان عصر خویش

محمد بن زکریای رازی در دامان خانواده‌ای صراف در شهرری
متولد شد:

ابوبکر محمد بن زکریای رازی که به جالینوس العرب
اشتهار یافته است. بیشتر شهرت و هم تخصص وی در طب و
شیمی است.

عموم مؤرخان مشرق زمین، وی را «محمد بن زکریا الرازی»
در کتب خود آورده‌اند و به عبارت ساده‌تر محمد پسر زکریای

رازی، فقط ابوریحان بیرونی در مقدمه رساله‌ای که در باب «فهرست کتب رازی» تألیف کرده وی را «ابوبکر محمد بن زکریا بن یحیی الرازی» آورده، بدین معنی که نام جد رازی را هم ذکر کرده است.

اما اروپائیان و مورخان غرب وی را به نام‌های «رازس» و «رازی» در کتابهای خود آورده‌اند.

به نظر می‌رسد که زکریا پدرمحمد خود اهل علم بوده و محمد فرزندش را به تحصیل گماشته باشد، و شاید

به مناسبت شغلی که داشته یعنی صرافی، رازی را به این کسب و کار مشغول داشته و به آموختن علمی مثل کیمیا ترقیب کرده باشد، یکی از مؤرخان تاریخ طب بنام لئون آفریقایی را عقیده آن است که پدر رازی بازرگان بوده و چنین به نظر می‌رسد پدر رازی مایل بوده که پسر به کسب و کار

خود مشغول گردد ولی محمد علاوه بر این کار به علوم نیز پرداخته است.

حتی برخی از مورخان اذعان دارند که رازی ممکن است کیمیا و طب را در دوره مقدماتی از محضر پدر کسب فیض کرده باشد و توسط پدر با این علوم آشنا شده باشد. که البته باتوجه به دوران نهضت علمی دوران رازی بعید به نظر نمی‌رسد که زکریا پدر محمد علاوه بر پیشه صرافی اهل علم و فضل هم بوده باشد.

از قرائن معلوم می‌شود که رازی پدر را در جوانی از دست داده است، اما محمد در این موقع چند ساله بوده که پدر فوت می‌کند؟ نمی‌توان به طور قطع و یقین تاریخی برای فوت پدر قائل شد.

حال سؤالی که در اینجا مطرح است این است که شغل صیرافی چگونه شغلی بوده و در ری چگونه جایگاهی داشته و صیراف‌ها در کدام محل ری بوده‌اند

نگاهی به تاریخچه شغل و پیشه خانوادگی رازی یعنی صرافی:

از هنگامی که در داد و ستد، پول جای معامله پایاپای را گرفت و واحدهای گوناگون پول در جوامع بشری به وجود آمد، سنجش عیار سکه‌ها و تبدیل آن به پول‌های دیگر خود رفته، رفته به صورت حرفه گروهی از مردم درآمد.

در کنار پول‌ها به یکدیگر نیاز به نقل و انتقال پول به نقاط دیگر از وظایف صرافان شد زیرا حمل نقدینگی از جایی به جای دیگر همراه با خطر بود.

اسناد تاریخ نشان می‌دهد که صرافان بابلی در ۱۰۰۰ تا ۱۵۰۰ سال پیش از میلاد مسیح حوالجات مشتریان خود را از مصر تا هند به خوبی انجام می‌دادند و بازرگانان را از حمل نقدینگی آسوده می‌ساختند.

در قرون وسطی صرافان در بازارها بر روی نیمکت‌های خود، کار تبدیل پول را انجام می‌دادند که به آن بنکو می‌گفتند که کم‌کم تبدیل به بانک شد

صرافی در دوره اسلامی

با تشکیل و تداوم حکومت اسلامی و گسترش قلمرو آن در سایر سرزمین‌ها ثبات اقتصادی به تدریج افزایش یافت.

در پی افزایش ثبات اقتصادی، شالوده‌های عصر طلایی اقتصاد در قلمرو حکومت اسلامی بنیاد نهاده شد. به عبارت دیگر،

کسب و کار رونق گرفت و فعالیت‌های تجاری در شهرهای اسلامی گسترش یافت.

این فعالیت‌های تجاری پس از بنای شهر بغداد، به منزله پایتخت خلافت عباسی، به اوج خود رسید. شهر بغداد، از طریق راه‌های ارتباطی آبی، از یک سو به خلیج فارس و از سوی دیگر به موصل و سوریه مربوط می‌شد. همچنین این شهر پذیرای کاروان‌هایی بود که از طریق بیابان به سوریه و ایران می‌رفتند. بدین ترتیب، نه تنها موقعیت جغرافیایی بغداد باعث شده بود که این شهر نقطه عبور اجباری برای همه نقل و انتقالات و مبادلات تجاری، که از راه‌های خشکی و آب صورت می‌گرفت، باشد، بلکه وجود دربار خلافت، که مصرف‌کننده مقادیر بسیاری از کالاهای تجملی و زینتی بود، باعث رونق بازار بغداد می‌شد.

این وضعیت و موقعیت جغرافیایی بغداد باعث شد که تعداد بسیاری از تجار بزرگ و معروف در این شهر سکونت گزینند. این تجار که تعدادی ایرانی و تعدادی یهودی و مسیحی بودند برای وزرای خلیفه عباسی به منزله بانکداران دولتی امروزی شمرده می‌شدند. با افزایش معاملات تجاری و فعالیت‌های مالی به تدریج نظام پولی در قالب چک و سفته عرضه شد.

هدف از استفاده چک و سفته در معاملات تجاری جلوگیری از حمل و نقل پول‌های سکه‌ای بسیار سنگین، به‌ویژه سکه‌های زر و سیم، بود. این سکه‌ها به تدریج بر اثر پرداخت‌ها و جابه‌جایی‌های مکرر صدمه می‌دیدند و از لحاظ امنیتی هم مشکل‌ساز بودند؛ در صورتی که چک و سفته با وزن کم و قابلیت حمل و نقل آسان این مشکلات را نداشتند. بنابراین، کاربرد چک و سفته، به منزله یکی از ابزارهای سپرده‌گذاری و

حواله‌های مالی، در راستای سیاست‌های گردش پولی در
امپراتوری عباسی گسترش یافت

سفته به منزله ابزار مبادله مالی

در دوره اسلامی، سفته یکی از ابزارهای سپرده‌گذاری و از
بهترین انواع مبادلات مالی بوده است که از آن می‌توان به
«حواله»، «اوراق مالی» یا «ضمانت‌نامه» نیز یاد کرد. صابی در
تعریف سفته گفته است: شخصی مالی را به دیگری پرداخت
می‌کند، در حالی که دریافت‌کننده در شهر پرداخت‌کننده
مالی دارد. (صابی، بی‌تا: ۸۶) خوارزمی سفته را «سفتجه» به
ضم حرف سین تلفظ نموده و فقط اشاره دارد که وسیله
معروفی است. وی در این خصوص توضیح بیشتری نداده است.
(خوارزمی، ۱۳۶۲: ۶۴) به نظر می‌رسد کاربرد و مفهوم سفته
آن قدر مشخص بوده که خوارزمی نیازی به تعریف آن ندیده

است و البته احتمال دارد وی آن را به طور کامل نمی‌شناخته است. انوری سفته را این‌گونه تعریف کرده است: «مالی باشد که به شهری یا به جایی به کسی دهند و به جای دیگر بازستانند.» (انوری، ۱۳۷۳، ۱۰۰)

با گذشت زمان، تجار به علل گوناگون و از جمله ایمن نبودن انتقال مسکوکات طلا و نقره از محلی به محل دیگر آن‌ها را نزد شخصی به نام صراف^۲ به امانت می‌گذاشتند. صراف مبادله کننده پول، تبدیل‌کننده پولی به پول دیگر، و ارزیاب پول بود. این تجار در قبال سپردن مسکوکات از صراف سفته‌ای دریافت می‌کردند و با تحویل سفته به صراف دیگر در شهر ی دیگر که قابل اعتماد صراف اول بود و یا به شعبه‌ای که خود صراف در آن شهر داشت، مسکوکات طلا و نقره دریافت می‌کردند. بدین ترتیب، دیگر لازم نبود تجار مسکوکات را با خود حمل

کنند و از شهری به شهر دیگر ببرند و در نتیجه، این مسکوکات از دست‌برد راهزن‌ها نیز در امان می‌ماند. با افزایش اعتماد تجار به سفته‌ها و گردش این اوراق در میان ایشان، پول فلزی دست‌نخورده در صندوق صراف باقی می‌ماند. (طبیبیان، ۱۳۶۶: ۳۳)

لمبتون، ضمن اشاره به نقش و کاربرد گسترده سفته، بر این نظر است که استفاده از سفته مبادلات بازرگانی خصوصی، اداره امور مالی دولت، مناسبات تجاری، و داد و ستد حکومتی امپراتور عباسی^{۴۳} را تسهیل کرد. (لمبتون، ۱۳۷۴: ۳۵۷)

محدوده استفاده از سفته، که به حواله‌های بازرگانی شباهت فراوانی دارد، بیش از یک شهر بوده است. به عبارت دیگر، تعداد شهرهایی که سفته در آن‌ها کاربرد داشته بیش از یک شهری بوده که چک در آن رواج داشته است.

با نگاه به تاریخ صرافی مشاهده می‌شود که عمل صرافی در دوره عباسی و در دوره‌ای که رازی در ری نزد پدر به کار مشغول بوده از جمله شغل‌های مهم بازار بوده که علاوه بر مبادله پایا پای سکه‌های طلا و نقره و تعیین میزان خلوص آنها و جدا کردن سره از ناسره قیمت‌گذاری، سایر مبادلات چک و سفته‌ای هم بر عهده این قشر بوده است، و همانند بانک‌های امروزی چنین کاری می‌کردند، خاندان رازی چنانچه از قرائن بر می‌آید در بازارهای پررونق ری که از جوانب مختلف محل رفت و آمد بازرگانان بوده، به صرافی و به اصطلاح بانکداری می‌پرداختند.

از این عبارات مشخص می‌شود که اولاً خانواده رازی، خانواده متمولی بودند که به امر تجارت و صرافی اشتغال داشته‌اند، و ابوریحان بیرونی در کتاب تحدید نہایات الاماکن لتصحیح مسافات المساکن که انتشارات دانشگاه تهران به ترجمه احمد

آرام به چاپ رسانیده است در صفحه ۲۱۰، به رصد کسوفی اشاره می‌کند که محمد بن زکریای رازی هنگامی که رازی در بغداد بوده و برادرش در ری انجام شده است و این نشان از آن دارد که رازی دارای برادرانی هم بوده است و این اندازه‌گیری جهت به دست آوردن مسافت بین ری و بغداد بوده است که لابد محل تبادل و تجارت آن زمان بیشتر در این نواحی بوده است و بعید نیست که مسافرتی که رازی به بغداد انجام داده است به این مسأله هم مرتبط بوده باشد..

به هر تقدیر محمد بن زکریای رازی دارای خاندانی متمول و ثروتمند بوده، هر چند در ایام جوانی پدر خود را از دست داده است، ولی می‌بایست دارای ثروت و مکنتی قابل توجه بوده باشد. به طوری که در کتاب علم در دوره سامانی آمده است که رازی از جمله افرادی بوده که در طول زندگی خود

موقوفاتی داشته که برای طالبان علم وقف کرده بوده و از نظر مالی مساعدت کافی و وافی با طالبان علم داشته است.

محمد بن زکریای رازی در سنین جوانی تحت تأثیر پیشه و حرفه پدر که می‌بایست چگالی و وزن مخصوص سکه‌ها و مقدار عیار آنها را مشخص کند روبه‌کیمیا آورده است، و به کیمیا علاقمند شده، و آنچنانکه در کتب مربوط به کیمیا بدان اشاره می‌کند به راهنمائی مصاحبین شیعی خود کتاب‌های جابر ابن حیان را مورد مطالعه قرار می‌دهد.

بنابراین معلوم می‌شود که توجه رازی به شیمی قبل از توجهش به سایر علوم و مخصوصاً طب بوده، علی بن زید بیهقی در ترجمه صوان الحکمه می‌گوید: «رازی در عنفوان شباب زرگر بوده است» اما ابن ابی‌اصیبه در کتاب ذی‌قیمت خود به نام «عیون الانباء فی طبقات الاطباء» آورده که از نسخه‌ای سوخته از کتاب منصوروی رازی پیدا شده که رازی

صراف بوده است و ابوریحان نیز آورده که رازی ابتدا به کیمیا اشتغال ورزیده است.

شاید همین اهتمام او به کیمیا بوده است که او را از قبول فلسفه‌هایی که مخالف کیمیا بودند دور کرد و به دنبال حکمت‌هایی سوق داد که کیمیاگرانی چون جابر بن حیان در آن پرورش پیدا کردند.

البته در دوران رازی فلسفه به آن‌گونه که در زمان فارابی و ابن‌سینا مطرح بود مطرح نبوده و رازی با توجه به آن تعالیمی که در مکتب جابر بن حیان بوده از جمله اینکه در فلسفه، عقل را بر همه چیز مقدم داشتن و استقراء را به جای قیاس پذیرفتن را مورد توجه قرار داد، پس فلسفه حکیم رازی با توجه به سبقه کیمیاگری خود باید در فلسفه جابر بن حیان جستجو کرد.

ابن‌الندیم در کتاب «الفهرست» درباره تبدیل اجسام به طلا و نقره از قول رازی گوید: «استاد ما ابوموسی جابر بن حیان گفت...» نظیر همین مطلب که عنوان می‌شود استاد رازی در کیمیا، جابر بن حیان متوفی به سال ۱۶۰ تا ۲۰۰ هجری که از شاگردان و اصحاب امام جعفر صادق بوده، و در کیمیا دستی داشته و در بعضی از کتب آمده است مقصود از استاد ما از نظر قدمت و پیش کسوتی جابر بوده است.

ابن ابی اصیبه در کتاب تألیفی خود «عیون الانباء فی طبقات الاطباء» گوید: «رازی در اوائل به علم «سیمیا» و «لیمیا» مشغول بود، و از قول رازی نقل می‌کند که من - «رازی» - فردی را فیلسوف می‌دانم که صنعت کیمیا بداند چرا که از این راه می‌تواند از کسب مال دنیوی بی‌نیاز گردد و دیگر چشم‌داشتی به آنچه در دست مردم است نداشته باشد.»

پس در باب آموختن شیمی آنچه که محقق است رازی این علم را قبل از طب شروع کرده است و پس از آنکه در طب مهارتی یافته برای پیدا کردن اکسیر اعظم که پیری را به جوانی مبدل سازد و حجرالفلسفی کوشش کرده و موفق به پیدا کردن موادی شده است که در طب مورد استعمال فراوان دارد.

پس حکیم رازی، دانشمندی را که در خور نام فیلسوف می‌داند، فردی چون جابر ابن حیان می‌باشد، با پژوهش در آثار و افکار جابر ابن حیان می‌توان تا حدود زیادی به افکار و طریقه رازی پی برد.

جابر ابن حیان دانشمندی کوشا بود که برای تحصیل علوم و معارف تا شام هم سفر کرد ولی آن ویژگی ممتازی که داشت به علت آن سعه‌صدری که در وجودش از جانب قرابت با امام همامی چون امام جعفر صادق (علیه السلام) به وجود آمده

بود، نوآوریها و ابداعاتی را انجام می داد که هیچ کدام از هم عصرانش و استادانش به گرد پای وی نمی رسند و وی را برازنده نام پدر علم کیمیا نموده اند.

ما همین ویژگی را در آثار رازی نیز می توانیم جستجو کنیم، به طوری که دکتر محمود نجم آبادی در کتاب محمد زکریای رازی انتشارات دانشگاه رازی (۱۳۵۵) صفحه ۱۵ می نویسد: رازی طب را مستقیماً تحت نظر استاد یا استادانی نیاموخته، بلکه بیشتر از تجارت بیمارستانی و مطالعه کتب یا نبوغ کم نظیر خود یاد گرفته است، و سایر علوم را هم به همین گونه و چگونه است که در مدت زمان کمی ناگهان در علوم مختلف از جمله شیمی و طب سرآمد طبیبان و کیمیاگران زمان خود شده و چون ستاره ای قرن ها به درخشش مشغول باشد این نیست مگر همان سلوک و راهی را رفته که ستاد

معنویت جابر بن حیان در آن مسیر رفته و بدان ممارست داشته است.

مطابق آنچه از قرائن بر می آید و دکتر مظفر در کتاب اسلام و علم متذکر شده است، رازی از جمله افرادی بوده است که بورسیه تحصیلی به دانشپژوهان علم می داده است و دانشمندانی که تمکن مالی برای پیشبرد اهداف علمی خود نداشته بودند حمایت مالی می کرده است، از جمله این افراد می توان به محمد بن یعقوب کلینی رازی اشاره کرد.

محمد بن زکریای رازی و محمد بن یعقوب علان کلینی رازی از دانشمندان قرن سوم و چهارم هجری که در یک دوران زندگی می کردند، محمد بن یعقوب از خاندانی اهل علم و محدث و محمد بن زکریای رازی در خانواده ای صراف و اهل تجارت ، هر دو بعد از وفات حضرت عبدالعظیم که چهره شهرری از یک شهر سنی مذهب به یک شهر شیعی تغییر

کرده بود می زیستند، در دوره جوانی محمد به زکریا به مسایلی چون کلام و حکمت اهتمام ویژه داشت و در جواب فرقه اسماعیلیه نشست‌ها برگزار کرد و کتابها نوشت، کلینی هم در همین زمان کتابی بر علیه اسماعیلیان نوشته است، و حتما در جریان مناظرت محمد زکریا در این زمان بوده است. محمد زکریا در امامت امام معصوم کتاب می نویسد و از مصاحبان برقی صاحب المحاسن است، محمد بن یعقوب هم با برقی مرآده داشته و المحاسن از جمله منابع تدوین کتاب الکافی است، محمد زکریا مسافرت‌هایی به بغداد داشته است، و در بغداد با علمایی چون ابوزید بلخی در ارتباط بوده که از رجال بزرگ امامیه است، کلینی هم سفری به بغداد داشته در جهت ارایه کتاب الکافی به شیعیان، رازی با ابوالحسن مادرانی حاکم شیعی ری و اطوش حاکم شیعی مازندران رابطه داشته کلینی هم از این ارتباط صحبت می کند، کلینی برای ترویج

کتابش احتیاج به یک پشتوانه مالی خوبی داشته محمد زکریا در ری دانش پژوهان را که درس می خواندند بورسیه می کرده است، و از آنها حمایت مالی می کرده است، محمد بن زکریای رازی پایبند به عقلی است که مبتنی بر اخلاق باشد، نه صرف عقل نظری و کلینی هم در کتاب عقل و جهل از همین عقل سخن به میان آورده است، عقلی که رازی از آن صحبت می کند موید کیمیاست، قلب مواد از عنصری به عنصر دیگر، و کسی را فیلسوف می داند که با این مساله اذعان داشته باشد، محمد زکریا در کتاب ابوالمعالی علوی به نام بیان الادیان با نام امام، معرفی شده که حاکی از بعد فقهی و مذهبی وی دارد.

با توجه به این مسایل می توان خاطر نشان کرد که محمد بن زکریای رازی و محمد بن یعقوب کلینی، گرچه در خیلی از موارد و منش علمی باهم هماهنگ نبودند ولیکن اشتراکات

فراوانی هم داشته اند، و می توانستند در آن روزگار مصاحب و همراه بوده باشند. و بعید به نظر نمی رسد که محمد زکریا پشتیبان مالی اشاعه کتاب اصول کافی کلینی بوده باشد، که بعد ها از زمره کتاب های اربعه شیعه محسوب می شود.

محمد بن زکریای رازی

عالم علم موسیقی

دایره المعارف موسیقی

از آثار محمد بن زکریای رازی

مولفانی که طی قرون سوم تا سیزدهم هجری به کار موسیقی در جهان اسلام پرداخته اند، پیش از هر چیز فیلسوف بوده اند، اینان به مکتب نو افلاطونی وابسته بودند، که مکتبی التقاطی ودایره المعارفی بود و سر آن داشت که اولاً افلاطون و ارسطو را باهم آشتی دهد و هر دو را تحت قانون خود درآورد و ثانیاً می کوشید همه دانش های بشری را فراگیرد و میانشان پیوندی استوار برقرار کند، و آنها را درسلسله مراتبی منطقی جای دهد مجموعه دانش ها که بدین سان گرد می آمد فلسفه عام را تشکیل می داد موسیقی هم یکی از این علوم بود و

پیوسته در کنار ریاضیات جای می‌گرفت به عبارت دیگر
موسیقی خود جزئی از فلسفه به شمار می‌آمد

از همین جاست که می‌بینیم فیلسوفانی و هندسه‌شناسان و
ریاضی‌دانان کهن چون اقلیدوس و نیکوماخس ژرازابی و
بطلمیوس و پلوتارک در یونان و سنت در روم درباره موسیقی
کتاب می‌نویسند .

امروز فلسفه اسلامی نسبتاً خوب شناخته شده و همه نام
مدرسین بزرگ قرون وسطی یعنی کندی‌ها ، رازی‌ها و فارابی
ها را می‌شناسند. این‌ها که نام برده شد عمده‌ترین
نمایندگان مکتب اسکولاستیک شرق هستند و جملگی در باره
موسیقی هم صاحب تالیف بوده‌اند، از مجموعه آثار محمد بن
زکریای رازی در حکمت و فلسفه متأسفانه جز اندکی به دست
ما نرسیده است به عکس از فارابی که هم عصر وی بوده
آثار بسیاری در این حوزه در دست است ، که از جمله این

کتاب‌ها موسیقی کبیر است که حاکی از دانش موسیقی آن
روزگار داشته است.^{۴۴}

مشهور است که رازی در سنین نوجوانی عود می‌نواخته
است و مهارتی در نواختن عود داشته است
دکتر نجم آبادی در "کتاب محمد بن زکریای رازی" می
نویسد:

موضوع نواختن عود اول دفعه توسط سلیمان بن حسان
اندلسی در کتاب "طبقات الاطباء والحکماء" آمده است که
محمد بن زکریا در دوران کودکی و نوجوانی عود می‌نواخت
و آواز هم می‌خواند ولی چون خط عذارش دمید به خود
گفت: آن آوازی که از بین شارب و ریش بیرون آید نکو
نیست. بدین جهت از آن منصرف شد و به فلسفه و کلام و

^{۴۴} اقتباس از کتاب موسیقی کبیر / ابو نصر فارابی / صفحه هجده / ترجمه دکتر
آذر تاش آذر نوش / پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

بعد از آن کیمیا و طب روی آورد. و پیشوای این دانش‌ها

شد. ۴۵

جمال‌الدین ققطنی در کتاب " اخبارالعلماء باخبارالحکماء "

آورده شده است: که رازی ابتدا عود می‌نواخت و بعدا آن

راترک کرده است

غریغوریوس ابوفرچ بن اهرن معروف به ابن‌العبری در کتاب

خود به نام " مختصرالدول " آورده است که:

رازی در ابتدای کار عود می‌نواخته، و سپس به طرف فلسفه

و کلام روی آورده و در این باب کتاب‌های فراوان نوشته و

سپس به کیمیا و طب گرائید که در آنها نیز کتب فراوان

نوشته است

^{۴۵} بسیاری از اندیشمندان انتساب این گفتار به رازی را صحیح نمی‌دانند.

پس این امر عود نوازی رازی از کتاب ابن جلجل اندولسی شروع شد و دیگران هم همین مطلب را به نقل از وی آورده اند.)البته با توجه به اینکه نابغه ملک ری پیشه پدرش در بازاری از بازارهای ملک ری بوده ، ویکی از این بازارها به بازار روده معروف بوده که روده طبق پژوهش های انجام گرفته اسمی از اسامی سازی به نام عود می باشد (کتاب ری باستان / حسین کریمان /جلد اول)که در آن زمان در بلاد اسلامی شهر داشته و معمول بوده بعید نیست این مهارت را در این شهر و در این بازار در روزگار نوجوانی فرا گرفته باشد.

البته با توجه به اینکه در مجموعه فهرست کتب رازی اشاره به کتبی از جمله "کتاب فی جمل الموسيقى" شده نشان براین است که تخصص رازی علاوه بر نواختن ، در علم موسیقی هم بوده است و ایشان قبل از فارابی درباره سازها و نواها کتاب نگاشته است البته باید خاطر نشان کرد که قدما

دانستن موسیقی را برای شناختن نبض و اقسام آن و بسیاری موارد دیگر در علم طب لازم می دانسته اند بدین مناسبت از این علم بهره کافی داشته چنانچه شیخ الرئیس ابن سینا در کتاب قانون می نویسند:

" ان للنّیض حرکه موسیقاریه " و بعید نیست که این مطلب را از کتاب رازی الهام گرفته باشد.

چه بسیار از فلاسفه که علم نظری موسیقی را می دانستند ولی در عمل از انجام آن ناتوان بودند از زمره فلاسفه ای که هم در نظر و هم عمل صاحب رای بودند محمد زکریای رازی و ابو نصر فارابی بودند،

از جمله خصوصیات رازی این است که از صنعت و فنونی که تبحر دارد از جمله کیمیا و یا موسیقی در درمان بیماریها استفاده می کرده است و همین امر منجر بدان شد که یک

سلسله داروهای شیمیایی و همچنین کاربرد الکل و پنبه در ضد عفونی کردن زخم‌ها استفاده شود و در نوشته‌های مورخین مکتوب است که از علم موسیقی و نواها هم برای درمان بعضی بیماریهای روحی و روانی استفاده می‌کرده است و موسیقی را در پزشکی به خدمت گرفته چنانچه شیمی را در درمان بیماری‌ها به خدمت گرفته است و این خصوصیت را می‌توان در کتاب طب روحانی رازی هم جستجو کرد که چگونه از خصایص اخلاقی و دینی و وجدانی در درمان بسیاری از امراض روحانی استعانت جسته است.^{۴۶}

ابو نصر فارابی نیز از تاثیرگذاری موسیقی بر روان آدمیان می‌گید و مینویسد که چگونه در نواختن سازی عده ای را به خنده و در موسیقی دیگر عده ای را به گریه واداشته است.

^{۴۶} موسیقی کبیر/ ابونصر فارابی

آنچه مبرهن است این است چنانچه از قرائن برمی آید موسیقی رازی فقط خلاصه به دوران جوانی وی نمی شود بلکه این فن به عنوان یک علم در تمام سنین با وی همراه بوده است و نوشتن کتابی با عنوان دایره المعارف موسیقی که همان "جمل فی الموسیقی" است گویای این مساله است.

نکته که جالبست بدان توجه شود این است که رازی دارای قریحه شاعری و شعر گفتن بوده و چنانچه ابوریحان بیرونی و ابن ابی اصیبه و سایرین گفته اند چندین کتاب فلسفی و حتی شیمیایی خود را به نظم گفته است که از آن جمله " کتاب قصیده الهیه " و " قصیده فی العظه الیونانی " و " قصیده فی المنطق " و کتبی در علم کیمیا به نظم گفته است خوب همین

موزون بودن این کتب نشان از یک منش موسیقایی در
افکار رازی دارد

یکی از اشعار منتسب به محمد بن زکریای رازی که در
اواخر عمر سروده است به نقل از مرحوم نجم آبادی این
است:

لعمرک ! مادری و قد آذن البلی

بعاجل تر حال الی این تر حالی؟

واین محل الروح بعد خروجه

من الهیکل المنحل و الجسد البالی؟^{۴۷}

^{۴۷} به عمر شریف سوگند! که اکنون که بانگ الرحیل مرگ به گوشم می
رسد، نمی دانم که به کجا میروم و جایگاه روح من بعد از خروج از بدن
فرتوت و خسته ام کجا خواهد بود

سروش مرگ می آید، ببین حال پریشا

به جان عالیت سوگند! هنوز مقصد نمی دانم

بطیش رحلت دوران، شده هیکل چنان ویران

پس از ویرانی جسمم کجا ساکن شود جانم؟

و این ابیات تداعی این ابیات مولانا جلال الدین رومی

است که

روزها فکر من این است و همه شب سخنم

که چرا غافل از احوال دل خویشتم

از کجا آمده ام آمدنم بهر چه بود

به کجا می روم آخر نمایمی وطنم

اسناد وجود آرامگاه محمد بن زکریای رازی

در فیروز آباد شهرری (فعلی)

اسناد وجود آرامگاه محمد بن زکریای رازی

در فیروز آباد شهرری (فعلی)

در باره مدفن محمد بن زکریای رازی روایات مختلفی وجود دارد عده ای از مورخین مثل معجم البلدان^{۴۸} دایره المعارف اسلامی^{۴۹} و معجم المؤلفین^{۵۰} مزار وی را در بغداد می دانند، و عده ای دیگر چون ابوریحان بیرونی در کتاب فهرست کتابهای رازی و نامهای کتابهای بیرونی^{۵۱} رحلت وی را در سال ۳۱۳ قمری در ری در نتیجه مدفن وی را در این شهر می دانند. و با توجه به اینکه رازی سنین پایان عمر را در ری سپری کرده است لذا قول بیرونی می تواند به صحت و سقم نزدیک تر باشد.

^{۴۸} معجم البلدان ج ۲، ص ۸۹۸ س ۱۹

^{۴۹} دایره المعارف بزرگ اسلامی ج ۳، ص ۱۲۱۳

^{۵۰} مجمع المؤلفین ج ۱۰ ص ۶

^{۵۱} فهرست کتابهای رازی / تصحیح و ترجمه و تعلیق دکتر مهدی محقق / ص

دکتر محمود نجم آبادی در کتاب محمد بن زکریای رازی در این مورد می نویسد، پاره ای از تذکره نویسان گفته اند که وفات رازی در بغداد اتفاق افتاده که قاعدتا باید در این شهر به خاک سپرده شده باشد. این نظر صحیح نمی باشد و بکلی مطرود است پس قول ابوریحان نسبه صحیح تر می باشد. و در ادامه می نویسد: اما مکان اصلی آرامگاه رازی کدام نقطه می باشد؟ بدبختانه نمی توان باین سوال پاسخی داد و نگارنده باتفحص بسیار نتوانستم این موضوع را حل کنم چرا که مقبره وی به مانند بسیاری از مقابر بزرگان و علما بر اثر سوانح و حوادث ایام و عدم توجه از بین رفته است.

در سال ۲۵۱۳ شاهنشاهی (۱۳۳۳ شمسی) که جشن بزرگداشت رازی از طرف کمیسیون ملی یونسکو برگزار شد با تنی چند از محققان در این امر مشورت شد که متأسفانه به نتیجه ای نرسیدیم.^{۵۲}

دکتر حسین کریمان در کتاب برخی از آثار باز مانده از ری قدیم می نویسد: در احوال محمد بن زکریای رازی مذکور است که وی چندی تصدی بیمارستان ری را بر عهده داشت.

^{۵۲} محمد بن زکریای رازی/ دکتر محمود نجم آبادی/ص ۲۷

وی را در امر پزشکی شیوه‌ای خاص بود که همان شیوه مشاهده و تجربه می‌باشد، و به روش قیاسی اعتنایی نداشت، و بنگرش علمی و گزارش بالینی اهمیت فراوان می‌داد، از این رو پیداست که در اختیار داشتن بیمارستان در کار او چه در بغداد و چه در ری تا چه پایه مفید و موثر بوده است.

وی چنانکه در احوالش نوشته اند بسال ۳۱۱ تا ۳۲۰ هجری در ری درگذشت. لکن کمترین اثر یا نشانه‌ای در پهنه معلوم ری از مدفن و مدرس و منزل او بدست نیست، ظاهراً می‌توان چنین پنداشت که محمد بن زکریای در ری به نزدیکی بیمارستان - که محل مداوای بیماران و تالیف تصنیف او بود، و بنا به شیوه خاصی که در کار داشت اوقاتش در آنجا می‌گذشت، - جهت خویش خانه فراهم آورده بوده است، تا از دشواری‌های بعد مسافت آسوده‌باشد، و اگر این احتمال را رویی در صواب باشد، تواند بود روزی در حدود محل بیمارستان قدیم ری - پهنه جنوبی و جنوب شرقی ری قدیم یا حوالی ده فیروز آباد و قلعه نو و تپه میل کنونی - در میان آثار نامکشوف باستانی، نشانه‌ای از گور وی بدست آید.^{۵۳}

^{۵۳} برخی از آثار باقی مانده از ری قدیم/ص ۶۳

اما در باره مکان بیمارستان ری در روزگار رازی دکتر کریمان در کتاب ری باستان در قسمتی با عنوان سخنی درباب بیمارستان ری و تاریخچه و محل احتمالی آن می نویسد:^{۵۴}

محققان داخلی و خارجی که از دیرباز در احوال محمد بن زکریای رازی بحث و تحقیق کرده اند، و درباره وی به انواع سخن گفته اند، هیچیک به موضع بیمارستان ری که رازی اداره آن را متکفل بوده، - و اطلاعات مربوط بدان، از قبیل تاریخچه و نام بنیانگذار و محل این بیمارستان اشارتی نیست. نگارنده گرچه در طی مطالعات خویش در اخبار این شهر، در این زمینه هیچ گونه تصریحی نیافت، لیکن به مدد دلالت روایات و اخبار ری و قرائن و شواهد و آثار چنین استنباط می کند که گویا ظاهراً می توان محل این بیمارستان را در جنوب شرقی شهرری باستان، و ایجاد آن را به زمان پیش از اسلام و بنیان گذار آن را مغان پنداشت اینک بیان این دعوی با اختصاری تمام:

ری قبل از اسلام در اطراف و نواحی جنوبی چشمه علی شهرری فعلی، در پهنه واقع میان باروی عظیمی که به روزگاران پیش از اسلام احداث گردیده در کنار کوه ری (کوه

^{۵۴} ری باستان/ ج ۲/ ص ۳۶۲

بی بی شهربانو فعلی) و در سوی مغرب و جنوب غربی آن واقع بوده است و آن بخش را در دوره اسلامی ری برین ویا ری علیا می گفتند، در برابر ری عهد اسلامی در جنوب کوه ری، که آن را ری زیرین یا ری سفلی می نامیده اند.

در اثبات این دعوی و تعیین این محل علاوه بر همه دلایل و قرائن و نصوص و روایات^{۵۵} و دلیل پر ارج دیگر نیز بدست آست:

نخست اینکه جنگ مردم ری با اعراب در فتح این شهر، در دامن کوه ری در کنار شهر اتفاق افتاده، چنانکه طبری نوشته :

"فالتقوا) مع المسلمین) فی سفح جبل الری الی جنب مدینتها فاقتلوا به"^{۵۶}

ابن اثیر نیز خبر را آورده است. یعنی سپاه ری را با مسلمانان در دامن کوه ری پهلوی شهر تلاقی دست داد، و در آنجا به قتال پرداختند. به موجب این قول شهر از کوه ری فاصله نداشته و در پهلوی آن واقع بوده است.

^{۵۵} ری باستان ج ۱ / ص ۱۵-۱۴، ۱۱-۱۶، ۲۷-۱۷۲

^{۵۶} تاریخ طبری، طبع نخستین مصر، ج ۴ ص ۲۵۳.

^{۵۷} الکامل ابن اثیر ج ۳، ص ۱۱ س ۱۹

در دیگری تاریخ بلعمی در بیان همین جنگ ذکر گردیده است:

"... زینبی آن لشکر برراه روستا ببرد، و از پس کوه بداشت، دیگر روز ایشان به حرب بایستادند، و حرب اند گرفتند (زینبی) مدد سپاه بیاورد و از پس کوه طبرک به پهلوی خراسان بشهر اندر آورد...."^{۵۸}

چون خراسان سوی مشرق واقع است این روایت با روشنی کامل دلالت دارد که کوه طبرک در مشرق ری عهد ساسانی و در کنار راهی از روستا از سمت خراسان بشهر می رسیده افتاده بوده، و شهر در مغرب کوه طبرک - در نتیجه در مغرب کوه ری - واقع بوده است، و زینبی از آنجا مدد برای سپاه اسلام برده است. و این همان محل مورد سخن است. مقصود از ذکر و تعیین محل شهر بیاید

ری قبل از اسلام بشرحی که ری باستان^{۵۹} آمده، مرکز دینی عظیم کشور و پایگاه بزرگ مغان و زردشتیان بوده، و ظاهراً گویا مغان در اصل نیز از همین ناحیه برخاسته اند.

^{۵۸} تاریخ بلعمی، نسخه عکسی، ص ۲۵۰

^{۵۹} ری باستان ج ۱/ص ۶۲، ج ۲ ص ۳

وظیفه مغان تنها توجه بامور دینی نبود، بلکه مشاغل تربیت نسل جوان ومعلمی و طبابت و منجمی و سالنامه نگاری را نیز بر عهده داشتند، و پیرنیا در ایران باستان و ایران قدیم در باب مغان ذکر کرده:

" بسیاری از آنها طبیب و مدرس و معلم و منجم و سالنامه نگار بودند..."^{۶۰}

گیرشمن ایران شناس معروف در بیان اعمال مغان ایشان را ضمنا مربی جوانان و مسوول تربیت آنان دانسته است^{۶۱} اصولا در قدیم نام مغان با دانش و حکمت مترادف بوده و ماژومغ و ماگوش مفهوم دانشور و خارق العاده داشته است^{۶۲} و بدان روزگار معارف و علوم از دین جدا نبوده ، و اوستا جملگی علوم زمان را از طب و نجوم و مسایل اجتماعی و فلسفه و جغرافیا و تاریخ و غیره در برداشته وهمه اینها بوسیله مغان تعلیم می شده است.

مرکز این تعلیم در ری همان محل آتشکده ری یا ضمائم و متعلقات آن بوده است.ودلیل دیگر آن اینکه هیربذان که روسای آتشکده ها و خادم آتش بودند وظیفه تعلیم را نیز بر

^{۶۰} تاریخ ایران باستان ج ۳ ص ۲۶۹۱، ایران قدیم ص ۱۴۶

^{۶۱} تاریخ گیرشمن ، ترجمه فارسی ، ص ۱۴۸

^{۶۲} تمدن هخامنشی، ج ۱ ص ۲۹۴

عهده داشتند..... محل آتشکده ری از قدیم تا عهد انوشیروان در جنوب غربی ری و از آن زمان باز در دوازده کیلومتری جنوب شرق ری عهد ساسانی بر فراز تپه میل بوده، که آثار آن تا بدین عهد نیز باقی است. دکتر این حدود آثار بناهای کهنه فراوان است، که از روی پاره‌ای از آنها مانند آثار چال ترخان و تپه میل خاکبرداری شده است، و ظاهراً بحکم قراین از ضمائم آتشکده بوده و همه به مغان و روحانیان زردشتی تعلق داشته است.

زیرا چون شاهان اشکانی که ری بدانها مخصوص بود با مغان رفتار خوشی نداشتند و نیز شاهان ساسانی که مروج مغان بودند، بسبب عناد با اشکانیان نسبت بری نفرتی اظهار می‌داشتند،^{۶۳} توان گفت که مغان در داخل شهر مقیم نبودند و آنان را در دامنه جنوبی پهنه ری در جنب آتشکده کوی خاص بوده، و معارف زردشتی را در همانجا تعلیم می‌دادند

با فرض صحت انتساب این حدود به مغان، با توجه به همه مطالب گذشته باید گفت که تعلیم پزشکی و تربیت پزشک

^{۶۳} ری باستان/ ج ۲ ص ۳۶-۳۷ ج ۱ ص ۴۳۲

^{۶۴} ری باستان/ ج ۱ ص ۲۱۳ - ۲۱۶

،نیز به عهد پیش از اسلام در همان پهنه (یعنی در جنوب و جنوب شرقی شهرری قدیم) صورت می گرفته است.

این نکته نیز مسلم است، که وجود بیمارستان از شرایط اصلی احداث مراکز تعلیم پزشکی است، و ری پیش از اسلام را نیز باید بیمارستانی بوده باشد، موید این دعوی است که در کتاب تاریخ طب دکتر نجم آبادی آمده:

"... تربیت پزشک در ایران باستان بنظر می رسد در سه مرکز ری، وهمدان و پرسپلیس انجام می یافته، و آموزش های طبی در دوران ایران باستان در این شهر ها بوده است... بازچنین به نظر می رسد در این سه شهر بیمارستان وجود داشته... و طبیعی است که تربیت پزشکان در این مراکز (بیمارستان ها) انجام می گرفته است..."^{۶۵}

حال اگر احتمال وجود بیمارستان در ری پیش از اسلام رویی در صواب داشته باشد توان گفت که سده های نخستین اسلامی نیز این بیمارستان در همان محل باقی و بجا مانده بوده است، زیرا فتح ری بدست سپاه اسلام بصلح انجام یافته و آتشکده ری تا قرون بعد بجا بوده، و مغان به کار خویش ادامه

^{۶۵} تاریخ طب، ج ۱ ص ۳۰۹

می داده اند و باید این بیمارستان بعدها با اختیار پزشکان اسلامی در آمده باشد.

این حقیقت مهم نیز که بیمارستانهای عمده ای که در عهد اسلامی در شهرهای بزرگ به وجود آمده عموماً نام بنیانگذار و تاریخ بنای آن روشن است، لیکن در شهر ری که از نظر عظمت پس از بغداد بوده و صفت عروس بلدان دنیا و لقب ام البلاد داشته نأتم بنا نهاده بیمارستان بزرگ آن و تاریخ ایجادش معلوم نیست^{۶۶} خود موجب و مسبب دیگری است برای پیدا آمدن این فکر که عهد بنای اصلی این بیمارستان به قبل از اسلام می کشد، منتهی در دوره اسلامی مرمت یافته است، و چون این بیمارستان از شهر دور و به آتشکده نزدیک بوده است، گویا ظاهراً محل خانه محمد بن زکریای رازی را نیز که سالها در این بیمارستان بکار اشتغال داشت و کوچکترین اشارتی در ذکر بنایهای داخلی شهرری درباب آن به نظر نمی رسد می توان در همان حدود پنداشتو اگر چنین باشد روزی در میان آن همه آثار غیر مکشوف باستانی پهنه جنوبی و جنوب شرقی ری، در حدود ده خیر و فیروز آباد کنونی تا تپه میل و چال ترخان و مدفن محمد بن حسن

^{۶۶} ری باستان/ ج ۱ ص ۱۱۷-۱۲۰

^{۶۷} تاریخ البیمارستانات فی الاسلام/ تالیف الدكتور احمد عیسی بک/ ص ۲۶۶

شیبانی و دیگر تپه های آن حدود ، نشانه ای از گور محمد زکریا یا محل کار وی بدست آید والعلم عند الله .^{۶۸}

کریمان در کتاب برخی آثار بازمانده از ری قدیم^{۶۹} می نویسد:

در دیه فیروز آباد ، بقعتی قدیمی وجود دارد، که اهل محل آنجا را بنام بقعه امامزاده شعیب فرزند امام موسی کاظم علیه السلام می شناسند با توجه به این حقیقت آن حدود در قدیم هرگز شیعه نشین نبوده است تا فرزندى از امام را در آنجا مدفون سازند،^{۷۰} و نیز ظاهرا در کتب رجل و انساب و تراجم احوال مورد استفاده ذکری از فرزندى بدین نام از آن امام بزرگوار که در شهرى مدفون باشد درج نیامده، و از سویی شیبانی محمد بن حسن فقیه بزرگ حنفی و یار ابوحنیفه در آن حدود مدفون شده است.^{۷۱} می توان چنین پنداشت که پس از آغاز خرابی و متروک ماندن ری و رواج مذهب شیعه ، اندک اندک کلمه شیبانی به شعیب که قرابت مختصر لفظی دارند تصحیف یافته است. اگر این حدس رویی در صواب داشته باشد باید مدفن بسیاری از بزرگان سنی مذهب مدفون در ری چون:

^{۶۸} ری باستان/ ج ۲/ ص ۳۶۸

^{۶۹} برخی آثار بازمانده از ری قدیم/ص ۶۴

^{۷۰} ری باستان/جلد ۲/ فصل دوم از باب دوم

^{۷۱} ری باستان/ ج ۱/ص ۴۳-۴۴، ج ۲ نقشه مقابل ص ۸۸)

هشام بن عبدالله و محمد بن زکریا و امثال این دو را در آن حدود جستجو کرد.^{۷۲}

از قرائن و زمینه چینی‌ها و احتمالی که دکتر حسین کریمان در کتب خود چون ری باستان و برخی آثار بازمانده از ری قدیم ارائه می‌دهد می‌توان قبرستان امامزاده شعیب واقع در فیروز آباد کنونی را محتمل‌ترین مکان وجود آرامگاه محمد بن زکریای رازی دانست.^{۷۳}

^{۷۲} به گفته شواهد محلی و مسوولین اوقاف منطقه فیروز آباد در پی دفن پیکر نوه مرحوم سید رضا فیروز آبادی در زاویه جنوبی ضریح فعلی امامزاده شعیب با جسد مردی سیاه‌چهره قد بلند و با ابزار جنگی بدون کفن با لباس بلندبرخورد کرده‌اند، که ظاهراً صدها سال قبل به شهادت رسیده است که قبلاً به اسم مرد خوب و الان با اسم شهید گمنام نامگذاری شده است، که ممکن است این جسد سالم مانده بعد از گذشت ایام همان امامزاده مورد نظر باشد.

^{۷۳} درباره ماجرای آرامگاه رازی می‌توانید به ضمیمه کتاب محمد بن زکریای رازی دانشمندی که باید از نو شناخت و مقدمه همین کتاب مراجعه فرمایید.

